



ویژه ی نودمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷
(به همراه ضمیمه روز شمار انقلاب اکتبر در ۱۶ صفحه)

مطالب این شماره :

- | | | |
|---------|--------------------------------|---|
| ۶ صفحه | نقدی بر نقد غیر مارکسیستی مذهب | 🔖 |
| ۸ صفحه | در پاسخ به توهم... | 🔖 |
| ۱۳ صفحه | تسخیر قدرت در اکتبر ۱۹۱۷ | 🔖 |
| ۱۷ صفحه | تزیینات آوریل | 🔖 |
| ۲۰ صفحه | بلشویک ها و مجلس موسسان | 🔖 |
| ۲۱ صفحه | لغو قرارداد با ایران | 🔖 |
| ۲۳ صفحه | تظاهرات ایتالیا | 🔖 |
| ۲۴ صفحه | نقدی به تروتسکیست ها | 🔖 |
| ۲۹ صفحه | بحث آزاد | 🔖 |
| ۳۳ صفحه | حمایت بین المللی | 🔖 |
| ۳۵ صفحه | قطار لنین | 🔖 |

میلیتانت

Militant

نشریه ای برای جنبش دانشجویی ایران

۱۶ آبان ۱۳۸۶ - سال اول - شماره ۸



مفهوم اتحاد عمل در مبارزات ضد استبدادی

در حاشیه اختلاف در جبهه چپ کارگری

انتشار «بیانیه ی اعلام مواضع پیرامون جبهه چپ کارگری» (رجوع شود به صفحه ۳۱) توسط دو تن از فعالان «چپ کارگری» مباحثاتی در باره مفهوم اتحاد عمل گرایش ها با دیدگاههای متفاوت در جبهه ضد استبدادی؛ را در دستور روز قرار داده است. بدیهی است که این واقعه و بحث های پیرامون آن؛ نشان دهنده نا روشنی در مورد این قبیل اتحاد عمل ها است. برای جلوگیری از افتراق ها و انشعابات زود رس و کدورت های میان خودمان باید به این بحث اساسی دامن زده شود و درک مشترک از آن به دست آید. درک ما از ماهیت اتحاد عمل ها از قرار زیر است:

ادامه در صفحه ۲

ریشه بورکراسی در جنبش کارگری باید سوزانده شود!

ترور مجید حمیدی از فعالان کارگری در شهر سمنان توسط مزدوران دولت سرمایه داری، محققاً تنفر و خشم همه کارگران آگاه و مبارز را برانگیخت. تهاجمات اخیر سرمایه داری به حقوق کارگران نیشکر هفت تپه و پیش از آن دستگیری محمود صالحی و منصور اسالو و غیره انزجار محافل بین المللی کارگری را نسبت به این حرکت های قرون وسطی ای برانگیخت.

ادامه در صفحه ۳

آموزش مارکسیستی

الفبای کمونیزم نوشته بوخارین و پراپاشنسکی (۴) صفحه ۳۴

مفهوم اتحاد عمل....

(از صفحه ۱)

۱- پیش شرط تشکیل و پایداری یک «جبهه» دائمی و یک اتحاد عمل درازمدت و یا کوتاه مدت؛ رعایت و محترم شمردن استقلال و برنامه های افراد و گرایشانی است که در این اتحاد گرد هم می آیند. این برنامه می تواند شامل برنامه های انقلابی یا سوسیال دموکراتیک باشد. زیرا این قبیل اتحاد ها توافقات برنامه و یا سیاسی میان گرایش های شرکت کننده نیست. گرایش های تنها بر محور یک سلسله مطالبات مشخص و توافق شده به گرد هم جمع می شوند. مطالباتی نظیر حمایت از حقوق دموکراتیک پایمال شده در جامعه.

۲- پیش شرط دیگر وجود دموکراسی درونی است. بدون دموکراسی درونی و تبادل نظر بر محور توافقات طرح شده، این قبیل اتحاد عمل ها به نقض خود مبدل گشته و دچار بحران می شود. بحران در اتحاد عمل؛ به مفهوم پایان هر گونه فعالیت متشکل جمعی است.

۳- روابط درونی اتحاد عمل ها نمی تواند بر پایه روابط شخصی و باند بازی بنا نهاده شود. روابط شرکت کنندگان باید شفاف و روشن بر اساس توافقات مطالبات و اساسنامه اعلام شده باشد. اختلافات تنها می تواند بر اساس مسایل سیاسی حل و فصل شود و نه جبهه گیری های کاذب.

۴- توافق بر نحوه ی پیگیری ی کارها و تاکتیک های مشخص و کنکرت در آن مقطع معین در جنبش یا جمعی که در آن مداخله ی متشکل و سازمان یافته انجام می شود، امری ضروری می باشد. تحت فشارهای مبارزه ی طبقاتی افراد «همنظر»، ولی با روش ها و تاکتیک های متضاد، در عمل می توانند در برابر همدیگر قرار گیرند.

فعالان نشریه میلیتانت بر اساس نکات فوق وارد اتحاد عمل های موقت و یا درازمدت با سایر گرایشات می گردد.

در چند ماه پیش برای پیشبرد فعالیت مشترک و تقویت جبهه ضد استبدادی؛

نشریه میلیتانت با گرایش «چپ کارگری» و چند گرایش دیگر مبادرت به صدور اطلاعیه مشترک کرد و فعالیت های خود به محور این توافقات را سازمان داد. شورای سردبیری میلیتانت هیچگونه ارتباط و توافقی بیش از این با «چپ کارگری» نداشته است.

«بیانیه اعلام مواضع پیرامون جبهه چپ کارگری» توسط دو تن از دوستان چپ کارگری؛ به نشریه میلیتانت ارسال گشت و در وبلاگ میلیتانت و سپس در نشریه شماره ۸ برای تبادل نظر و درس گیری از این واقعه انتشار یافت.

به اعتقاد ما درج این بیانیه و یا پاسخ به آن بهیچوجه نباید خللی در تداوم اتحاد عمل ها میان گرایشات موجود؛ بوجود آورد.

نقد به عملکرد شیوه سازماندهی برخی فعالین چپ کارگری توسط دو تن از امضا کنندگان می تواند موجه باشد. تجربه اخیر ملتانت در همکاری با "چپ کارگری" وجود یک گرایش غیر دموکراتیک در این جبهه را نشان داده است. این گرایش در سایر صحنه ها از شیوه های حذف گرایی نیز استفاده کرده است. اما وجود یک انحراف در بخشی از بدنه یک جبهه، به مفهوم این نیست که کل بدنه این گرایش منحرف شده است. طبعاً دوستان مبارزی در «چپ کارگری» هستند، که همانند دو دوستی که بیانیه را انتشار داده اند، با شیوه های موجود بیگانه بوده و مرزبندی دارند.

به اعتقاد ما یکپارچه نشان دادن "چپ کارگری" و تعمیم شیوه های انحرافی بخشی از آن به کل بدنه چپ کارگری اشتباه است.

بنابراین ما ضمن محکوم کردن شیوه های حذف گرایی و بورکراتیک در بخشی از بدنه "چپ کارگری" و در حمایت از نقد مطروحه در «بیانیه اعلام مواضع پیرامون جبهه چپ کارگری»، نقدی به شیوه انتشار زودرس این بیانیه توسط دو دوست داریم.

بهترین شیوه مقابله با بورکراسی حاکم؛ دامن زدن به یک دوره مبارزه نظری افشاگراییانه (حتی در صورت لزوم علنی) در درون این جبهه می توانست باشد. مبارزه ای برای اصلاح و یا تغییر مواضع انحرافی. مبارزه برای متقاعد کردن اکثر فعالان در بدنه این جبهه برای تقویت دموکراسی درونی. چنانچه پس از دوره ای از تبادل نظر درونی و حتی بیرونی؛ این بدنه نشان داد که اصلاح پذیر نیست؛ آن زمان و تنها آن زمان؛ ترک و یا انحلال چپ کارگری می توانست موجه باشد.

در «بیانیه اعلام مواضع پیرامون جبهه چپ کارگری» آمده است:

«حضور ناگهانی برخی افراد دارای تمایلات و تحرکات راست روانه و کاملاً خارج از مدار اصولیت کمونیستی، که ابدا انتقادی نسبت به گذشته نپذیرفتنی خود ننموده بودند در این جبهه، اولین امتیاز منفی بود که آگاهانه و براساس مناسبات دوستانه، هم شهرانه (یا بهتر بگوییم قربانت های فرصت طلبانه بر سر برنامه های مشترک) توسط رهبران!! مذکور به این جبهه تعلق گرفت»

ضروری است سایر رفقای چپ کارگری که با این ادعا موافقت با افراد دارای تمایلات و تحرکات راست روانه برخوردی اساسی داشته باشند. چنانچه از طرف آن افراد چنین واکنشاتی فقط "اتهام زنی یا دروغ گویی" ذکر شود، ضروری است آن افراد در نقد به گرایشاتی که به آنها نسبت داده شده اند، بسیار شفاف و آشکار اقدام کنند. هرگونه طفره رفتن از این وظیفه میتواند دلیلی بر اثبات ادعای فوق باشد و این نیز ملاک واکنش کل بدنه "چپ" کارگری قرار خواهد گرفت.

با اتحاد عمل دموکراتیک صفوف خود را علیه استبداد حاکم تقویت کنیم.

شورای سردبیری میلیتانت
۱۴ آبان ۱۳۸۶



ریشه بورکراسی....

(از صفحه ۱)

مانی روشن - آرمین رهایی

طبعاً جنبش کارگری ایران و جهان ضمن محکوم کردن این اعمال وحشیانه و ضد انسانی به مقابله با آن بپردازد. اما آیا تنها "محکوم کردن این اقدام جنایتکارانه و تروریستی رژیم جمهوری اسلامی"، و در خواست اینکه "همه کارگران و مردم آزادیخواه با هوشیاری و اتحاد و همبستگی مبارزاتی خود، تروریسم لجام گسیخته و سیاست وحشت پراکنی و جنایتکارانه رژیم را با شکست روبرو سازند" (کومله- حزب کمونیست ایران). و یا "تلاش پیگیرانه برای مبارزه ای سازمان یافته تر با اهدافی روشن تر، پیش گذاشتن خواسته های مهمتر و ریشه ای تر، و دامن زدن به حرکتی متحدانه در سطح جنبش کارگری و فراتر از آن، در سطح جنبشهای مختلف اجتماعی است..." (به سوی سوسیالیسم - حکا) کافی است؟

واقعیت اینست که این حرکات بی پروا دولت سرمایه داری علیه کارگران مبارز به هیچ وجه ناشی از قدرت بی اندازه دولت سرمایه داری و یا سازماندهی عمیق تشکیلاتی نیروهای ضربتی و مزدور آن نیست. بیشتر ناشی از ضعف تشکیلاتی خود جنبش کارگری است. در این امر تردیدی نیست که نه تنها خود جنبش کارگری بلکه رهبران عملی آن (کارگران پیشرو) دچار بحران عمیق سیاسی هستند. این واقعیت تلخ توسط برخی از خود فعالین شناخته شده کارگری اذعان شده است: "وضعیت بحرانی کمیته هماهنگی... به طوری (است) که کمیته هم اکنون جز انتشار اخبار و اطلاعیه ها و مقالاتی در سایت، فعالیت دیگری ندارد." (کشاکش در رویکرد در کمیته هماهنگی و راه برون رفت از آن، محسن حکیمی ۸۶/۷/۲۵). سایر کمیته ها (کمیته هماهنگی و شورای همکاری و غیره) وضعیت بهتری ندارند (گرچه شاید خود اعتراف نکنند). ریشه این بحران سیاسی را نمی توان به جهت گیری های سیاسی و یا اختلافات در چشم انداز کارگری (مانند تحلیل اخیر محسن حکیمی در مورد تقابل "فعالیت جنبشی

و فرقه ای"- در زیر به این موضوع پرداخته می شود) خلاصه کرد. این استدلال ها همه می توانند صحیح باشند؛ اما داشتن اختلافات سیاسی در چشم انداز و روش کار این امر طبیعی در جنبش کارگری و به ویژه در درون تشکلات کارگری است. این استدلال ها نمی تواند علت بحران در تمام کمیته های کارگری را توضیح دهد.



برای اینکه گرایش های "رادیکال" و "ضد سرمایه داری" جنبش کارگری گام نخست در راستای رفع این بحران را بردارند بایستی یک پیش شرط اساسی را مورد بررسی قرار داده و در راه حل آن پیش شرط اقدام آگاهانه کنند؛ زیرا ریشه حل بحران کنونی در گروهی غلبه بر آن است. این پیش شرط اعتقاد داشتن به دموکراسی کارگری است. این پیش شرط به مفهوم به رسمیت شناختن حق گرایش است. یعنی گرایش های رادیکال جنبش کارگری باید بپذیرند که در درون جنبش کارگری اختلاف نظر و تنوع عقاید و گرایشات تشکیلاتی و سیاسی متنوعی وجود دارد (عقاید و تشکلات کمونیستی و سوسیالیستی؛ آنارشوییستی؛ سندیکالیستی؛ آنارکوسندیکالیستی؛ رفرمیستی؛ مذهبی و غیره). برای برداشتن گام نخست باید بتوان تمامی کارگران را صرفنظر از اعتقادات سیاسی و تشکیلاتی آنها؛ در درون یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک متشکل کرد. این ساختار دموکراتیک یک نهاد حزبی و یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری کارگری نیست؛ بلکه یک اتحاد عمل کارگری است. تنها افراد و نهادهایی از درون این اتحاد عمل کارگری کنار گذاشته می شوند که

مستقیماً در خدمت دولت سرمایه داری قرار گرفته باشند. مابقی گرایشات نظری نباید حذف گردند.

ریشه جسارت دولت سرمایه داری در سرکوب ها در عدم موفقیت جنبش طبقه کارگر در امر سازمانیابی است (در وضعیت کنونی نبود یک اتحاد عمل سراسری). در واقع یکی از عوامل بازدارنده عمده - امروزی بر سر راه سازمانیابی کارگران عدم آمادگی خود پیشروی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرایشی و انحصارگرایی در درون کارگران پیشرو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده تبدیل گشته است. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری؛ به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی ها آغاز می شود و سپس مسئله به حذف گرایشی و نهایتاً دشمن ورزی علیه یک دیگر خاتمه می یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یکدیگر؛ اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یکدیگر و در کنار یکدیگر؛ فعالیت ها از روی چشم و هم چسبی و در مقابل یکدیگر سازمان می یابند. این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است که باید هر چه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

ریشه این انحراف البته در ماهیت غیردموکراتیک دولت سرمایه داری است که طی دو دهه پیش کوچکترین اعتراضات کارگران را با روش های خشونت آمیز و ارباب گرایانه پاسخ داده است. در دوره پیش تحت فشارهای سرکوب و ارباب، کارگران پیشرو تجربه دموکراسی کارگری را نداشته و اکنون با تحولات نوین؛ قادر به همزیستی با هم در مقابل یک دشمن واحد نیستند. چنانچه در دوره پیش روش های حذف گرایانه و فرقه گرایانه کارگران پیشرو به صورت علنی و قابل لمس نمایان نمی شد، امروز با تحولات نوین در درون جنبش کارگری این برخوردها مانند یک

غده چرکین یا یک سرطان به چشم می خورد. کارگران جوان و پیشتاز انقلابی باید با این انحراف مقابله کرده و سنت های نوین و دموکراتیک را برقرار کنند. کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند. کارگران پیشرو سنتی که در دوره پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند (در این میان برخی از سازمان های سنتی نیز دخیل اند)؛ و کارگران پیشتاز و جوانان کارگر که گرچه از تجربه دسته اول برخوردار نبوده اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال هستند. بدیهی است که باید به نقش پیشین کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد. آنها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق ها سیاسی و گشایش های نوین؛ کارگران پیشرو سنتی هم سویی را با وضعیت کنونی نمی توانند با گام های ضروری تطابق دهند آنها در ها را بر روی خود، از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان، محکم بسته اند و کارگران جوان را به درون خود راه نمی دهند. در نتیجه ناخواسته از مسببین اصلی افتراق و چند دستگی شده اند. عده ای را به علت «روشنفکر» بودن حذف می کنند، و برخی را به علت اعتقاداتشان به ساختن «حزب» کنار می گذارند. عده ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می کنند و برخی را به علت وابستگی به به «سازمان خاص» طرد می کنند. جلوی ابتکار عمل جوانانی را به دلیل داشتن «موی بلند» میگیرند! برخی «خودی» و برخی را «غیر خودی» تلقی کرده و به جای تمرکز بر تقویت بزرگترین جبهه ضد سرمایه داری، انرژی خود را بر تقویت عقاید و مرزبندی های کاذب و باند بازی نهاده اند.

به جای آغاز از این ریشه یابی و یافتن راهکارهای روشن و مشخص، برخی از فعالان کارگری یا اصولاً توجه ای به موضوع نمی کنند، و برای از دست ندادن موقعیت کنونی خود؛ وضعیت موجود را حفظ می کنند و به بحران دامن می زنند. برخی نیز ریشه یابی اشتباه ارائه داده و به بحران نوینی دامن می

زنند. در مورد دسته اول که شامل اکثر کارگران سنتی پیشرو می شود، نمی توان تبادل نظر در راستای یافتن راه حل های مشخص دامن زد. متأسفانه این دسته تا یک بدیل سراسری کارگری ایجاد نکردند به تشدید بحران ادامه می دهند. اما در مورد دسته دوم که برخی نیز راه حل هایی برای برون رفت از بحران اخیراً ارائه داده اند؛ می توان بر خورد کرد. در این مقاله به یک نمونه از انحراف دسته دوم اشاره می شود. مقاله ی **محمد حسین** «خطاب به شورای همکاری تشکلهای فعالین کارگری (تشکلهای کارگری و مسئله پیشرو)»؛ ۲۷/۷/۸۶ - مندرج در سایت شورای همکاری).

در این مقاله او میگوید: «اگر فعالین شورای همکاری بجای ادامه این راه درگیر بحثهای آکادمیک و درونی شوند و یا به دادن بولتنی اکتفا کنند، عملاً فقط تضادهای درونی را دامن میزنند که جایگاه آنها نه در شورای همکاری بلکه بیرون از آن و در سطح جنبش است. شورای همکاری ظرفی برای همکاری و نه حل همه اختلافات جنبش کارگری است.»

در این رابطه اولین سوال از دوست گرامی محمد حسین این است؛ شما که در کمیته هماهنگی نه «بحث آکادمیک» کردید و نه اصولاً بولتنی برای مباحثات داخلی داشته اید با اینحال آیا «عملاً به تضاد های درونی اتان دامن زده نشد؟» ایشان که علاقه زیادی دارد تا کمیته هماهنگی یا شورای همکاری و غیره را همان «تشکل کارگری» معرفی کند برای «برون نزدن تضاد های درونی» چیز دیگری به ذهنش نمیرسد مگر بولتن مباحثات. اما برای خود حق ویژه ای قائل می شود که هر وقت مایل بود بحث های خود را مطرح کند! (مانند انتشار مقاله اش در سایت شورای همکاری و بولتن) بدون آنکه به «تضاد های درونی دامن زده باشد» بلکه وی تصادفاً فقط در مورد تضاد های دامن زده شده ابراز نظر می کند.

نظر به اینکه یک سانتیست بورکرات؛ علاقه و آفری به قرار گرفتن در مرکز دارد، تازه آنهم بدون دخالت گری های موثر و دخالت های نظری صحیح، در

نتیجه ناچار می شود ابراز نظر را برای خود نگاه دارد و بقیه را برای «دامن نزدن به تضاد های درونی» (این تضاد ها را از کجا و چگونه کشف کرده است و چرا نگران دامن زدن به آن است هم معلوم نیست) از این مهم منع کند.

مثلاً در بحث های دوست گرامی محمد حسین (که لابد برای جلوگیری از تضاد های درونی صورت میگیرد!) با درک وی از اتحاد عمل به این صورت آشنا می شویم که با بیان «اتحاد عمل بین گرایشات رادیکال» فرمولبندی می شود. این فرمولبندی شاید در نگاه اول ظاهر جذابی هم داشته باشد، اما در لایه زیرین اینگونه فرمولبندی ها بورکراسی آشنایی است که نه تنها «تضاد درونی را دامن میزند» بلکه «تضاد بیرونی» هم ایجاد میکند. او هچگاه روشن نمی کند چگونه متوجه «گرایشات رادیکال» شده است که بتواند با آنها اتحاد عمل داشته باشد؟! آیا با آنها بحث ها غیر آکادمیک داشته است که متوجه رادیکالیسم آنها شده است؟ و یا با آنها برنامه مشترک سیستماتیک داشته است؟ که دیگر چه نیازی به اتحاد عمل دارد. اما از این گذشته معلوم است کسی که فراخوان اتحاد عمل با گرایشات رادیکال می دهد می بایست خود نیز «رادیکال» باشد. حال سؤال از او اینست که کدام گرایش رادیکالی از پیشبرد مباحثات، نه برای ایجاد اختلاف بلکه برای حل اختلاف استقبال خواهد کرد؟

درک بورکراتیک و خودمحور بینانه ایشان نشان می دهد که کمترین اعتقادی به دموکراسی کارگری ندارد، و تنها با بکار بردن مفاهیم دهان پر کنی مثل «رادیکال» میخواهد این نقیصه را جبران کند. در صورتی که رادیکالیسم دقیقاً در اتحاد عمل خود را آشکار میکند و نه از قبل به فرمان کسی که خود بخواهد رادیکال ها را گزینش کند. برای بیشتر روشن شدن این موضوع به مثال های خود شان رجوع کنیم. او می گوید :

«مگر همین نمایندگان اکثریت کمیته هماهنگی از گردانندگان مراسم اول ماه مه سال ۸۵ در خیابان طالقانی نبودند و همه آنها با تمام توان در آن مراسم شرکت نکردند؟» (بحران کمیته هماهنگی و ضرورت پیشروی)

خیر، نبودند!

اولاً این به قول شما "اکثریت کمیته هماهنگی" طی کدام بحث های غیر آکادمیک و بحث هایی که "تضادهای درونی را دامن نمی زده به این نتیجه رسیده که اکثریت کمیته هماهنگی را تشکیل میدهد؟! ثانیاً خطاب ایشان به چه کسانی است که شاهد ماجرا نبوده باشند و ندانند که نه اقلیت و نه اکثریت کمیته هماهنگی، نه تنها از گردانندگان مراسم اول ماه مه سال ۸۵ در خیابان طالقانی نبودند بلکه حتی از شرکت کنندگان فعال آن هم نبودند.

اعضای کمیته هماهنگی در ساعاتی که مراسم در خیابان طالقانی در حال اجرا بود در مقابل ساختمان وزارت کار قرار داشتند که تازه متوجه شده بودند مراسم سندیکای شرکت واحد در آن محل برگزار نمی شود؛ در نتیجه تصمیم به حضور در مراسم خانه کارگر در خیابان طالقانی گرفتند. اگر آنها با سرعت زیادی هم خود را به خیابان طالقانی رسانده باشند اقلاد در مقام "گرداننده مراسم" نمی توانستند باشند چون دیگر لحظات پایانی مراسم بود! پس چرا ایشان اینگونه موضوعات را وارونه نشان میدهند؟ مثلاً او میگوید:

«چرا آقای حکیمی به عمد مراسم اول ماه مه سال ۸۶ را که حدود سه هزار کارگر در آن شرکت داشتند و توسط شورای همکاری که یک رکن آن همین اکثریت کمیته هماهنگی است، برگزار شد را از قلم انداخته و خود حاضر به شرکت در آن نشدند؟» (همان منبع)

و باز در جایی ادامه می دهد:

«در جریان ایجاد شورای همکاری... اقلیت به مخالفت با آن برخاست و تنها به دلیل جدیت اکثریت، کمیته هماهنگی موفق به پیوستن به شورای همکاری شد. و در جریان برگزاری مراسم مشترک اول ماه مه، مخالفت خود را عملاً با شرکت نکردن در مراسم نشان داد و فقط یکی دوفتر از آنها لطف نموده و از دور هوای ما را داشتند. بنا بر این اگر در آن موقعیت نیز اکثریت فعالانه عمل نمی کرد نه چنان مراسم با شکوه و موثری در کار بود و نه قادر بودیم برای آزادی

محمود صالحی در خیابان شعار بدهیم؟»
(همان منبع)



در اینجا دوست گرامی محمد حسین با سخاوتمندی تلاش ها و زحمات کل فعالین با گرایشات مختلف در شورای همکاری را یکجا به جیب "اکثریت کمیته هماهنگی" می ریزد. نمی دانیم که آیا ایشان به نمایندگی از طرف خودش چنین دنباله سازی انجام می دهد و یا به نمایندگی از طرف "اکثریت کمیته هماهنگی"؟ اما این را می دانیم که اتفاقاً کم تحرک ترین افراد نسبت به قرارها و مسئولیت های تقسیم شده کسانی بودند که به نظر ایشان "فعالانه عمل کرده بودند!"

محمد حسین در جایی دیگر می گوید:

«در جریان حمایت جهانی از سندیکای شرکت واحد، این گرایش با وجود آنکه در اقلیت هیئت اجرایی بود با اعلام حمایت و حتی دادن یک اطلاعیه مخالفت نمود و متأسفانه اکثریت نیز نتوانست تصمیم به موقعیتی بگیرد و در نهایت کمیته هماهنگی در کنار مبارزات جهانی در حمایت از سندیکای شرکت واحد قرار نگرفت» (همان منبع)

تنها عاملی که باعث می شود یک اقلیت بتواند در هیئت اجراییه کمیته هماهنگی مانع قرار گرفتن در کنار مبارزات جهانی در حمایت از سندیکای شرکت واحد شود، بورکراسی است! و عاملی که باعث می شود تا اکثریت آن کمیته نتواند "تصمیم به موقعیتی بگیرد" علاوه

بر بورکراسی انفعال است. اگر یک گرایش اقلیت در کمیته هماهنگی توانسته باشد مانع واکنش فعال اکثریت همان کمیته در رابطه با کمپین جهانی حمایتی شود، او باید جواب دهد که چرا همان اکثریت؛ در شورای همکاری، نه تنها نتوانست پاسخ به موقعی به کمپین کارزار «کارگران ایران تنها نیستند» که بخشی از آن در حمایت از اعلام موجودیت خود شورای همکاری بود؛ بدهد؛ بلکه مانع از حمایت کل شورای همکاری از این کمپین شد. اگر هر گرایشی به طور جداگانه موافق حمایت از این کمپین بود «اتحاد کمیته کارخانجات» نیازمند صرف وقت بسیار برای تصمیم گیری و نهایتاً بی پاسخ گذاردن آن بود! سهم شخص دوست عزیز محمد حسین در این بی عملی و بورکراسی چه مقدار بود؟

نگرش بورکراتیک در تقابل با رقیب بورکراتیک مبارزه نظری را به کشمکش و نشان دادن بازو ماهیچه میکشاند. (و ای کاش واقعی می بود!)

محمد حسین در اثبات ضرورت تشکل حزبی می گوید:

«مگر در جریان انقلاب روسیه این اتفاق نیفتاد و میلیونها کارگر، سرباز و دهقان را بلشویکها رهبری نکردند؟ و یا مگر در جریان برآمد مبارزات در کردستان کارگران و دیگر مردم با فراخوان به اعتصاب کومله دست به اعتصاب گسترده نزدند؟ آیا این چیزی جز نتیجه فعالیت طولانی و مستمر حزبی در مبارزه طبقاتی کردستان نبوده است؟»

فقط مانده بود که «کومله» مانند حزب بلشویک معرفی شود که ایشان زحمت آن را کشید! این زحمت البته قصد مانع شدن طبقه کارگر برای احیای حزب تاریخی اش را نیز دارد، زیرا که با توصیف او وقتی حزبی در یک منطقه مانند حزب بلشویک است دیگر طبقه کارگر چه نیازی به ساختن حزب خویش دارد!! اما افسوس که این حزب در گرداندگی راهپیمایی سال ۸۵ در خیابان طالقانی هیچ نقشی نداشت و در مراسم سال بعد در شیرودی نیز همچنین؛ و به جای آن "اکثریت کمیته هماهنگی" زحمت پر کردن این خلاء را کشیده اند (که در اینصورت دیگر چه نیازی به ساختن

نقدی بر نقد غیر مارکسیستی مذهب

وحید رنجبر

جامعه‌ی سرمایه‌داری، و هر جامعه‌ی طبقاتی و یا غیر طبقاتی دیگری، دارای مناسبات زیر بنایی به عنوان شالوده‌های اقتصادی و روابط اجتماعی و همچنین مناسبات رو بنایی است که آنرا ایدئولوژی حاکم، همان ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم می‌خوانیم. مناسبات رو بنایی کاملاً متأثر از بخش زیر بنایی است و از آن ناشی می‌شود، و در عین حال که به پا بر جایی و تحکیم آن کمک می‌کند نیرو و مقاومت خود را مدیون همان مناسبات زیر بنایی است.

در هر جامعه‌ی طبقاتی ایدئولوژی‌ی حاکم، ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم است، بنا بر این تعریف در جامعه‌ی سرمایه‌داری، متکی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، تولید ارزش افزونه و انباشت سرمایه، ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی سرمایه‌داریست، که از زیر بنای جامعه‌ی سرمایه‌داری حاصل می‌شود و سعی در تحکیم آن دارد. این موضوع به مانند زنجیره‌ی به هم پیوسته‌ای از علت و معلول نمایان می‌شود.

انگلس مذهب را ناشی از عقل ناقص بشری می‌داند، نقص فعلی عقل نوع بشر ناشی از وابستگی و ناتوانی آن به طبیعت است، و این عدم تسلط بر طبیعت (عدم انکشاف نیروهای مولده) خود از مشخصات جامعه‌ی طبقاتیست.

جامعه‌ی طبقاتی از انکشاف نیروهای مولده و مسلط ساختن بشر بر طبیعت ناتوان، نا توان است.

گفتم که در جامعه‌ی طبقاتی، که جامعه‌ی سرمایه‌داری امروز نیز از آن نوع است، ایدئولوژی حاکم، همان ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم است. سرمایه‌داری، به عنوان طبقه‌ی مسلط کنونی، با تزریق مذهب، به عنوان بخشی از ایدئولوژی حاکم و همان مناسبات رو بنایی‌ی ناشی از زیر بنای این نظام، سعی در انفعال طبقات تحت استثمار، مقدس جلوه دادن رنج‌های این دنیا و حاکمیت خود دارد و

نتیجه‌گیری

بدیهی است که راهکارها و راه حل‌ها این دوستان نه تنها ما را به جایی نخواهد رساند؛ بلکه با نادیدن گرفتن ریشه بحران؛ فعالان کارگری را در بحرانی عمیق‌تر قرار خواهد داد. باید توجه شود که هر بحرانی منجر به دلسرد شدن بخشی از کارگران شده و اعتماد نیروهای رادیکال کارگری بیشتر از دست خواهد رفت. از آنجا که کارگران به علت موقعیت ویژه خود باید به مبارزه ضد دولتی ادامه دهند؛ با قطع امید کردن از کارگران پیشرو رادیکال؛ به دنبال بدیل‌های رفرمیستی و سندیکالیستی خواهند رفت.

برای پیش‌گیری از این وضعیت نا بسامان‌آتی، باید تلاش مجدد برای احیای یک اتحاد عمل سراسری صورت گیرد. اما این بار فرا گیر و با رعایت دموکراسی کارگری و به رسمیت شناختن حق گرایش. اتحادی که در آن باند بازی و حذف‌گرایی و تحمیل یک دیگر وجود نداشته باشد. اتحادی که به شکل دموکراتیک و سراسری از طریق دامن زدن به بولتن‌های درونی تشکیلاتی و بولتن‌های بیرونی سیاسی و نظری؛ کلیه کارگران مبارز را بر محور یک سری مطالبات مرتبط و یک برنامه عمل کارگری؛ جلب و متحد کند. در این اتحاد عمل تقسیم کارها بر اساس قابلیت‌های افراد صورت می‌گیرد و نه زودبندهای بورکراتیک و بده‌بستان‌های کاسبکارانه. مهم‌تر از همه اینکه در این اتحاد عمل سراسری باید در به روی کارگران جوان باز باشد. کارگران پیشروی سنتی باید جای خود را به کارگران پیشروی جوان بدهند. باید تمامی تجارب مثبت و منفی دو دهه پیش به کارگران جوان انتقال گردد. زمینه‌ی ضروری برای ساختن رهبران عملی کارگران برای دوره آتی توسط کارگران جوان باید آماده گردد.

**پیش به سوی ایجاد اتحاد عمل سراسری
مبتنی بر دموکراسی کارگری!**



حزب است؟!) از این گذشته، ایشان از کدام فراخوان به اعتصاب صحبت می‌کنند؟! اگر چنین اعتصابی یکبار رخ داده باشد نه به فراخوان «کومله» بلکه کاملاً خود جوش صورت گرفت که «کومله» چاره‌ای به جز حمایت از آن را نداشت. (کاری که حزب دمکرات و سایر جریان‌های محلی نیز انجام دادند). ولی مسئله اصلی این است که اگر حزب بلشویکی در آن منطقه حضور میداشت و ادعای مبارزه نظامی هم می‌داشت دیگر به این سادگی خون عده زیادی از مردم منطقه ریخته نمی‌شد که در جواب تنها با اعتصاب عمومی تلافی شود!

پس از اینهمه تناقض‌گویی‌ها؛ ایشان اعلام یک «اتحادیه کارگری» را برای حل بحران کنونی جنبش کارگری پیشنهاد می‌دهد! پرسیدنی است که چنانچه سندیکای شرکت واحد (که به زعم بسیاری غیر "رادیکال" و مماشست جو است)؛ نتوانسته در چند سال گذشته گام‌های اولیه در راستای اهداف اولیه خود بردارد، بر اساس چه ارزیابی و تحلیلی دوست‌گرامی محمد حسین؛ فراخوان تشکیل یک اتحادیه کارگری و آنهم از نوع "رادیکال" آنرا می‌دهد؟ زمانی که ما در جنبش کارگری هنوز نتوانسته‌ایم یک اتحاد عمل سراسری ساده برای پیشبرد فعالیت‌های مشترکمان را سازمان دهیم؛ زمانی که هنوز نتوانسته‌ایم چند تبادل نظر در مورد مسایلمان در بولتن کارگری انجام دهیم، ایشان به ناگهان حکم تعطیل بولتن و اتحاد عمل را داده؛ و فراخوان به پیش به سوی تشکیل یک اتحادیه کارگری را می‌دهد (حتماً) به رهبری «کومله» به عنوان حزب بلشویک جنبش کارگری ایران!). آیا واقعاً موضع دوست‌گرامی محمد حسین را می‌توان جدی تلقی کرد؟ آیا می‌توان آنرا به عنوان راه حل بحران کنونی پذیرفت؟ مسلماً خیر! زیرا ایشان به ریشه بحران، که عملکرد فرقه‌ای افراد نظیر خود ایشان دامن می‌رند، برخورد نمی‌کند. او نمی‌خواهد درک کند که تا زمانی که باند بازی‌ها و از پشت سر خنجر زدن‌ها و افتراق‌ها و نهایتاً عدم وجود دموکراسی کارگری در جنبش ما وجود داشته باشد؛ گام‌های اولیه در نطفه مسدود می‌گردند.

با معرفی جهانی دیگر انتقام از ستمگران و حاکمیت فقرا را به ان موکول می کند.

مارکسیست ها، با سلاح ماتریالیزم دیالکتیک، دشمن آشتی ناپذیر مذهب و هر نوع تفکر مذهبی هستند. نقد مذهب، به گفته ی مارکس، آغاز نقد هاست. اما این نقد، به مانند تمامی نقد های خود مارکس نیز باید ریشه و مشخصا طبقاتی باشد.

تا به اینجای بحث مورد تایید اکثر مارکسیست ها است. اما زمانی که کار به پراتیک و به هم پیوند زدن تئوری با آن می رسد، گروهی از مارکسیست ها، برای جذب طیف گسترده تری از معترضین، اصول و بدیهیات بسیاری را زیر پا می گذارند و مشی اشتباهی در برخورد با مذهب پیش روی می گیرند.

خطاب این نقد به سوی وارثان نظریات منصور حکمت، و دقیقتر، اعضا و رهبران احزاب کمونیست کارگری است که به نظر نگارنده، تنها سازمانهای خرده بورژوازی ضد مذهب، مدافع حقوق بشری و مدعی نمایندگی طبقه ی کارگر هستند (موضوع حزب کمونیست کارگری و تاکتیکش در قبال مسئله ی حقوق بشر نیز خود نقد جواگانه ای می طلبد!) شیوه ی نقد این گرایش ظاهراً "مارکسیست"، نقد آیات قرآنی، افشای جنایات مذهبی و حمله ناشیانه به مذهب و در کل نقد غیر مارکسیستی به این موضوع است. که خواسته یا نا خواسته نه تنها ضربه ای به مذهب نمی زند، بلکه به بازگشت قدرت مند تر آن منجر می شود.

بر پایه ی آنچه در ابتدای مقاله ذکر شد، مذهب ناشی از عقل ناقص بشری و کرنش بشر در مقابل طبیعت است. هر دو ی این موارد در هر نوع از جامعه ی طبقاتی حتمی است، و ایدئولوژی حاکم، خود حامی و مولد مذهب و تفکرات مذهبی است.

برچیده شدن این توهمات و برقراری جامعه ی بدون تفکرات مذهبی جز با انقلاب سوسیالیستی، طی ی دوران گذار و برقراری جامعه ی کمونیستی ممکن نخواهد بود. حمله و رو در رویی با مذهب در جامعه ی سرمایه داری، نه

تنها سودی ندارد و به برچیده شدن این نوع تفکر کمکی نمی کند، بلکه می تواند اثری عکس داشته و به تقویت و بازگشت قدرتمند تر آن کمک کند.



نمونه ی چنین رو در رویی با مذهب حتی در دوران گذار، در اتحادیه جماهیر شوروی نیز به شکست این مبارزه و بازگشت قدرتمند تر مذهب منجر شد. و به کارگیری این شیوه ی نقد توسط فرصت طلبان نروژی در مقابله با بین الملل کمونیستی نیز نمونه ی دیگری از تاثیر عکس این شیوه ی برخورد است.

شیوه ی نقد مارکسیستی زمین تا آسمان با روش وارثان اندیشه های منصور حکمت تفاوت دارد. نقد مارکسیستی رادیکال است، یعنی ریشه ای و ما مارکسیست ها هر پدیده را به صورت ریشه ای مورد تجزیه تحلیل قرار داده و نقد می کنیم. نقد مذهب نیز باید، رادیکال، ریشه ای و به طور مشخص طبقاتی باشد. نقد براهین وجود خدا، افشای جنایات مذهبی و یا تناقضات موجود در کتب دینی به هیچ عنوان مارکسیستی نیست. زیرا نه تنها به شیوه ی مارکسیستی آنرا مورد تجزیه تحلیل و نقد قرار نمی هد، بلکه شیوه ی مبارزه غیر مارکسیستی با آن را نیز پیشه رو می گیرد. و به این ترتیب در مسیر رفرمیزم و ستایش دول سکولار اروپایی گام بر می دارد.

برای نشان دادن این تفکرات رفرمیستی و نقد های غیر مارکسیستی این گرایش

خرده بورژوازی نقل قولی از منصور حکمت را در ادامه می آوریم:

"نفس واگذار کردن آن به امر خصوصی مردم به نظر من کافی نیست. یعنی باید جامعه کاری بکند که اسلام بریفتد. ساده بگویم، باید کاری کنیم که اسلام از ادانه و داوطلبانه توسط خود مردم بریفتد. این چه راهی دارد؟ آموزش و پرورش. یک دولت آزاد که حقایق سیاسی، اجتماعی، مدنی، تاریخی، بیولوژیکی، فیزیکی و طبیعی را به شهروندانش تعلیم میدهد. قانونهای مدنی که از مردم در مقابل دست اندازی بنگاههای مذهبی و صنعت مذهب حفاظت میکند. مذهب را باید به نظر من مثل صنعت دخانیات دید. قوانینی باید وجود داشته باشد که اجازه ندهد که صنعت مذهب که برای خودش دگانی است، زندگی مردم را خراب کند. در طول یک نسل میشود کاری کرد که یک جامعه آزاد بوجود بیاید که مذهب را مثل مالاریا، مثل اعتیاد به مواد مخدر ریشه کن کرده باشد" (مصاحبه با رادیو انترناسیونال در باره ی مبارزه با مذهب)

منصور حکمت در مصاحبه خود با رادیو انترناسیونال در مورد مسئله ی مبارزه با مذهب نیز آشکارا عقاید رفرمیستی خود را عیان می سازد.

ابتدا به نفی مذهب پرداخته (تا اینجای صحبت تمام مارکسیست ها با او موافقت) اما در ادامه و در معرفی راه کار های از میدان به در کردن مذهب قوانینی را پیشنهاد می کند که کاسبی مذهب را منحل کند، آموزش و پرورشی که حقایق سیاسی، اجتماعی، مدنی، تاریخی، بیولوژیکی، فیزیکی و طبیعی را به شهروندانش تعلیم میدهد و معجزه ی که جامعه را از مذهب پاک می سازد، این است تمام راه کار های ایشان. شیوه ی نقد اشتباه و غیر مارکسیستی، راه کار های رفرمیستی را نیز در پی دارد. در نظریات ایشان خبری از فرایند زوال مذهب، همگام با زوال طبقه نیست. از پاسخ منصور حکمت چنین برداشت می شود که با اعمال قوانینی و یا واضح تر، با برقراری قوانینی سکولار و لاینک، و با گذشت یک نسل، می توان مذهب را ریشه کن کرد. مذهب، تنها با وضع قوانین جدید و رفرم قوانین قبلی ریشه کن

در پاسخ به توهم "جمع‌بندی شرایط فعلی جنبش کمونیستی با عمده‌سازی خطوط انحرافی سرمقاله میلیتانت شماره ۶"

محسن آذر

مقدمه

پیرو نقدی که آقای "گورکن" بر سرمقاله شماره ششم نشریه میلیتانت داشتند، لازم دانستیم پاسخی به این نقد ارائه دهیم.

در مطلب فوق‌الذکر که نام نقد بر آن گذاشته شده و چندین صفحه را به خود اختصاص داده است، فارغ از خطوط به غایت انحرافی‌ای که در آن به چشم می‌خورد (آن را در ادامه به صورت کامل نقد و بررسی خواهیم کرد)، برداشت‌های سطحی و مکانیکی، جملات طولانی و پرتناقض، خوانش متن ضعیف، عدم درک موضوع سرمقاله (اگر بر آن نام "تصمیم بر نفهمیدن موضوع" نگذاریم) و...، مسائل اساسی دیگری وجود دارد که ابتدا به آن خواهیم پرداخت. مقدمات نمونه‌هایی از این متن کمیک و تلاش جان‌فرسا بر پیچاندن کاستی بار تنویریک در لفافه جملات طولانی و سردرگم که با تکرار چندین و چند هزاربار واژگانی همچون "دیالکتیک"، "سرمایه‌داری وابسته"، "امپریالیسم" و... می‌کوشد با سردرگم کردن خواننده، وی را مجنون اصطلاحات کند، را در این‌جا می‌آوریم!!

آقای "گورکن" ابتدا می‌فرمایند: «در شرایط سرمایه‌داری وابسته، عوامل عینی طبقه کارگر و شرایط بالقوه انقلابی دیگر اقشار خلق به اندازه کافی رشد کرده است. فقر همه روزه‌های زندگی مردم را پر کرده و همه اقشار زحمتکش خلق یعنی اکثریت مطلق و قاطع مردم ایران در زیر بار رنج و کار منتهی در هیبت‌های متفاوت پرولتری، نیمه‌پرولتری و خرده‌بورژوازی شهر و روستا مصائب زندگی را تا اعماق جان لمس می‌کنند اما عوامل ذهنی انقلابی رشد نکرده و در سکون و رخوت خفته است». (این جداسازی مکانیکی را که ما به ایشان و ایشان به سرکوب جمهوری اسلامی ربط می‌دهند را در ادامه به صورت کامل

مارکسیستی‌اش را در همین نظام سرمایه داری کنونی نیز بر آورده کند.

برای نشان دادن ریشه‌ی این تفکرات و نقد آنها، به همین چند خط از مصاحبه‌ی منصور حکمت بسنده می‌کنیم. برای خواندن مقالات و مصاحبه‌های اینچنینی می‌توان به عنوان نمونه‌های دیگر، سایت و نشریه‌ی بی‌خدایان و یا وبلاگ سیاوش شهابی و نوشته‌هایش تحت عنوان رد براهین وجود خدا نیز مثال زد.

شیوه‌ی صحیح مبارزه با مذهب و تفکرات مذهبی، آموزش ماتریالیزم دیالکتیک، توسعه‌ی فعالیت مشترک توده‌ها و پیشرفت علوم طبیعی است. اما از میدان به در کردن مذهب از محصولات انقلاب سوسیالیستی است و نه شعار اصلی و استراتژی‌های اصلی. مارکسیست‌ها می‌دانند که حذف مذهب، رهایی زنان و رعایت حقوق بشر در جوامع سرمایه‌داری ممکن نیست و راه رسیدن به آنها از دروازه‌های انقلاب می‌گذرد. پس برای رسیدن به آن به جای پرداختن به حواشی به فکر تبدیل طبقه‌ی کارگر از طبقه‌ای در خود به طبقه‌ای برای خود هستند و سازمانده‌ی و تشکیلات انقلابی را شعار اصلی می‌دانند. از میدان به در کردن مذهب تنها در صورت تسلط انسان به طبیعت، پیشرفت علوم او و مشخصاً برقراری جامعه‌ای بدون طبقه ممکن خواهد بود. تنها در چنین جامعه‌ای بی‌نظمی روابط اجتماعی و توهمات مذهبی ناشی از ان ساقط شده و با برقراری جامعه‌ی کمونیستی، به عنوان شعار مارکسیست‌ها و آرمان شهرشان، رهایی از آن ممکن خواهد بود.

اما احزاب کمونیست کارگری، به جای نقد طبقه‌ای مذهب و مبارزه‌ی مارکسیستی با آن، که مستلزم مبارزه در راه سوسیالیزم است، ماهیت اسلامی و مذهبی دولت را از وجه سرمایه‌داری‌ان پر رنگ تر کرده، موضوعات فرعی را به شعارهای اصلی تبدیل می‌کنند در واقع با انحراف از خطوط مارکسیستی، ماهیت خرده‌بورژوازی و رفورمیستی خود را آشکار می‌سازند.

۵ آبان ۱۳۸۶



خواهد شد، چنین تفکری، درکی از بازتولید مذهب و عقاید مذهبی در جامعه‌ی سرمایه‌داری ندارد. در این راه کار مانند معجزه‌ی ایشان در برقراری سوسیالیزم همان فردای انقلاب، نه نشانی از حل طبقه‌ای این پدیده مشاهده می‌شود و نه تجزیه تحلیل ریشه‌ای (طبقه‌ای) آن. منصور حکمت این بدیهیات مارکسیزم را درک نکرده که مذهب، زاده‌ی نظام طبقه‌ای است و جز با انقلاب اجتماعی (که مذهب را به عنوان بخشی از فرهنگ اجتماعی نه تنها آزادانه و داوطلبانه، بلکه با مبارزه‌ی پیگیر و مارکسیستی آن با حرکت به سوی جامعه‌ی بدون طبقه از بین خواهد برد) و برقراری سوسیالیزم در فراماسیونی جهانی از میدان به در نخواهد شد. مذهب زاده‌ی نظام طبقه‌ایست، از آن تغذیه می‌کند و به تحکیم آن می‌کوشد. حذف مذهب بدون حذف طبقات ممکن نیست.

او می‌گوید: "اولا باید بگویم در اروپا آنجا که مذهب این نقش را ندارد، بخاطر این است که کاری که گفتم را در قرون قبل با آن کرده‌اند. رفته‌اند و اموال و موقوفاتش را گرفته‌اند. قانون وضع کرده‌اند که مذهب اجازه ندارد در آموزش و پرورش دخالت بکند. قانون وضع کرده‌اند که دین اجازه ندارد در احوال مدنی مردم دخالت بکند و... در نتیجه اروپای امروز برای اینکه بفهمیم مذهب چه می‌تواند باشد، مثال خوبی نیست".

لب کلام منصور حکمت در همین پاراگراف نهفته است. رفومی در جامعه در راه رسیدن به کشور های سکولار اروپایی. تمام خواسته‌های منصور حکمت در کشور های اروپایی انجام شده است، اموال کلیسا و مروجان ضبط شده، به دین اجازه‌ی دخالت در زندگی مردم داده نمی‌شود و آموزش و پرورش از آموزش مذهبی کاملاً جداست. توجه داشته باشید که این آرمان شهر همان جوامع توسعه یافته‌ی سرمایه‌داری هستند که گویا تمام رفرم‌های مد نظر ایشان به آن ختم خواهد شد. برای رسیدن به مقصود ایشان فراروی از سرمایه‌داری نیاز نیست، رفرم‌های پیشنهادی ایشان می‌تواند خواسته‌ی غیر

بحث خواهیم کرد). اما همین ایشان در جایی دیگر فرموده بودند: «نبرد خودجوش خلق بنا به بسیاری از خواص غریزی (غریزی!!!! این خواص چیست مشخص نشده است) توانسته است رژیم جمهوری اسلامی را در زمینه برقراری محیط سکون و رخوت دچار چالش و استفاده از تاکتیک‌های مستقیم و پوست‌کننده را نزد نیروهای سرکوبگر پردامن‌تر کند». در اینجا دو نکته خوندنمای می‌کند.

الف) بالاخره عوامل ذهنی «رشد نکرده و در محیط سکون و رخوت خفته است» یا این عوامل «توانسته‌اند رژیم جمهوری اسلامی را در زمینه برقراری محیط سکون و رخوت دچار چالش» نمایند؟ این‌جاست که ما می‌گوییم جدا کردن مکانیکی عوامل ذهنی و عینی!!
ب) ایشان می‌گویند: «استفاده از تاکتیک‌های مستقیم و پوست‌کننده را نزد نیروهای سرکوبگر پردامن‌تر کند» اما خودشان بخش زیادی از مقاله خود را به این اختصاص داده‌اند که ما چرا در تاکید و بیان علت پردامن‌شدن سرکوب‌های اخیر می‌گوییم: «اقدامات سرکوب‌گرانه اخیر دولت نسبت به فعالان کارگری و دانشجویی به غیر از روش ارباب‌گرانه همیشگی آن...» و دلایل این پردامن‌شدن را توضیح می‌دهیم.

ایشان باز هم در جای دیگری می‌فرمایند: «قبل از هر چیز باید این شبهه را رد و تصریح نمود که ما مخالف روند رو به رشد مبارزات توده‌ای نیستیم» اما باز هم در قسمتی دیگر و باز هم به صورت تناقض‌آمیز می‌گویند: «واضح است که نه نشانه‌ای از تحولی عظیم دیده می‌شود و نه شواهد از پیشرفت رادیکال حکایت دارند!!» ما باز هم نفهمیدیم کدام قسمت را باید بپذیریم و همچنین نفهمیدیم چرا وقتی ما می‌گوییم: «بنابراین؛ با وجود سرکوب‌ها می‌توان دینامیزم مبارزات اجتماعی را پیش‌رونده ارزیابی کرد. به سخن دیگر می‌توان اذعان داشت که تناسب قوا به سود مبارزان در حال تغییر است»، با مخالفت سرسختانه ایشان و متهم شدن به پر بها دادن به نقش حرکت خود به خودی متهم می‌شویم!! چون به نظر ما پر واضح است که تناسب قوا تنها در شرایطی تغییر خواهد کرد که یکی از طرفین در حال پیش‌روی باشد!!

اما باز هم شاهکار دیگری از آقای "گورکن"!! می‌گویند: «سندیکا که صورت‌بندی غیرقانونی دارد!! راستش این‌جا هم متوجه نشدید طبق چه معیاری ایشان معتقدند که سندیکا فی‌الذاته دارای صورتی غیرقانونی است در حالی که همین جمهوری اسلامی نیز حداقل به شکل صوری آن را به رسمیت شناخته است (مقوله‌نامه‌های ILO). چه رسد به سرمایه‌داری در بعد جهانی آن. مسئله در جای دیگری است. مسئله در فروکاست و نادیده گرفتن جنبش خود به خودی و مبارزات روزمره طبقه کارگر است یعنی همان مشکلی که طرفداران بسیاری از نظریات خرده‌بورژوازی (چریک‌های فدایی و...) از همان ابتدا به آن دچار بوده‌اند (این مطلب به صورت مفصل در ادامه نقد خواهد شد). و همچنین برای توجه ایشان باید بگوییم سندیکا و تشکلهایی از این دست آن‌جایی غیرقانونی می‌شوند و با سرکوب روبرو می‌گردند که رنگ سرخ دارند. چرا که همین بورژوازی حاکم می‌کوشد تا با ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌هایی از جنس اتحادیه‌های مدل اروپایی و آمریکایی، مناسبات طبقاتی را از حالت خصمانه به حالت تفاهم مشترک و... تبدیل نماید. آقای "گورکن" این‌گونه ادامه می‌دهند که: «رویکرد گسترده سندیکاها و کارگری به رفرمیسم و فرانقش از نیازهای صنفی و...». ظاهراً باید یک تذکر دیگر هم به ایشان بدهیم که اصلاً قرار نیست سندیکا از سطح خواسته‌های صنفی فراتر رود که شما این امر را که برای کلیه کمونیست‌های واقعی از زمان لنین واضح شده است، چیز عجیب یا کشفی بزرگ می‌یابید که به امحای توهم سندیکای سرخ می‌انجامد. سندیکای سرخ برخلاف آن‌چه نوشته‌تان به ذهن متبادر می‌کند، ارگان نهایی مبارزه طبقاتی نیست بلکه منظور از آن تنها این است که خواست‌های صنفی رادیکال کارگران را طرح و پیگیری کند و مثلاً به دنبال نشستن بر سر میز مذاکره، آن هم پشت درهای بسته، نباشد.

اما حالا ببینیم اوج ذهنی‌گرایی را که شورای سردبیری "میلیتانت" به آن متهم شده است، در نزد شخص نویسنده نقد بر سرمقاله میلیتانت تا کجا سرکشیده است!! ایشان می‌گویند: «امپریالیسم مرزهای

اخلاقی- تاریخی و... را می‌شکند و... و جنبش خودجوش توده‌ای به فرم تصاعدی افزایش می‌یابد... شورای سردبیری قصد دارد روند رو به رشد جوش و خروش مبارزات را به سادگی اثبات کند و در این اعمال "ساده"گی چنان پافشاری می‌کند که دیگر "اثبات" از محتوا می‌افتد».

ایشان با ذکر تئوری‌هایی در مورد چگونگی نقش‌بازی کردن "امپریالیسم" در رشد تضادها، نارضایتی توده‌ها و... از تمام این‌ها نتیجه می‌گیرند که جنبش رو به اعتلا و پیشرفت است و در مقابل ما را که از سیر وقایعی که در برابر چشمانمان در حال رقم خوردن است و به صورت عینی رشد و افزایش اعتراضات کارگری و تضادهای آن‌ها با سرمایه‌داران را می‌بینیم و بیان می‌کنیم، ذهنی‌گرا می‌خواند و می‌گوید چرا شما از عینیات به این نتیجه می‌رسید که جنبش در حال رشد است و از طریق تئوری نمی‌گویید جنبش در حال رشد است. این دیگر معرکه‌ای است از سردرگمی و راحت بگوییم حماقت آقای "گورکن"!! راستش ما نمی‌خواهیم درگیر این حماقت ایشان باشیم که واقعیات را راها سازیم و از تئوری و استنتاج در پستوی خانه‌مان نتیجه بگیریم که چنان است و چنان است. همین‌جاست که گاهی آقایان برخلاف سیر وقایع و از روی کتب به این نتیجه می‌رسند که جنبش خفته است یا در هنگامه انقلاب به سر می‌برد. حال شما قضاوت کنید. ما ذهنی‌گرا هستیم یا آقای "گورکن" که بدون مشورت با بزرگان چنین گاف‌های عظیمی می‌دهد؟ ایشان با اشاره به تجربه‌های شکست‌خورده حضور توده‌ها در انتخابات (که انتظاری جز این هم برای یک کمونیست، عجیب می‌نمود) مدعی است که نمی‌توان از حالت غلیان توده‌ها حکم به رشد "دینامیزم مبارزات اجتماعی" داد. این موضوع را اگر در عالم مثل افلاطونی و به صورت تکی در نظر بگیریم کاملاً درست است اما هنگامی که در مقایسه با شرایط اجتماعی گذشته قرار دهیم، خواهیم دید که این نشان از نوعی آگاهی (حال آگاهی واژگونه یا ناقص، به هر حال از سکون بهتر است) و نیاز به تغییر شرایط دارد. توده‌ها با پراتیک خود به اشتباهات تئوریک خود پی می‌برند، با به محک شرایط سپردن آن، برداشت خود را اصلاح می‌کنند. توده‌ها به

صورت مجرد و به یکباره به آن سطح از آگاهی کمونیستی می‌رسند که به قول مارکس در مانیفست، پیشاپیش نتایج را دریابند. که اگر می‌رسیدند، دیگر وجود پیشاهنگ انقلابی ضرورتی نمی‌داشت.

باز هم ایشان در جایی می‌فرمایند: «ولی در حال ارتکاب به همین جرم است که باید به سوال انتقادی ما پاسخ بدهد که وحدت حول چه عاملی و بر چه بستر مبارزاتی؟». از این دست جملات در متن نوشته ایشان تا دلتان بخواهد به وفور یافت می‌شود که ما یافتن آن‌ها را به خود خواننده واگذار می‌کنیم. اما در اینجا فقط خواستیم از جناب ایشان و همفکرانشان معذرت‌خواهی کنیم که به این جور پرسش‌ها پاسخ نداده‌ایم!! باور بفرمایید خواستیم اما نتوانستیم چون اصلاً نفهمیدیم این جملات در دستور زبان فارسی چه معنایی دارند!!!

آقای "گورکن" در قسمت پایانی افضاتشان می‌فرمایند: «شورای سردبیری به جای نشان دادن ضروریات و ملزومات جنبش، یعنی لزوم پیشاهنگ پرولتاری که بدون آن اصولاً انقلابی در کار نیست سعی دارد با تعریف و تمجید و مجیزگویی از خودجوشی مبارزات توده‌ای از این وظیفه شانه خالی کند». ما باز هم نفهمیدیم وقتی می‌گوییم: «امروز در مقابل فعالین کارگری و دانشجویی یک مسئله محوری قرار گرفته است: سازماندهی و فعالیت با برنامه... هدف میلیتانت ایجاد چتری برای تمام گرایشات سوسیالیستی است که خواهان سازماندهی خود در راستای تقویت گرایش مارکسیسم انقلابی و زمینه‌ریزی برای تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی‌اند»، اگر لزوم پیشاهنگ انقلابی و ایجاد حزب طبقه کارگر را بیان نمی‌کنیم پس به چه چیزی اشاره کرده‌ایم؟! ما وقتی در همین شماره یا شماره‌های قبلی نشریه، مقالاتی همچون "حزب پیشتاز انقلابی" و... را می‌آوریم، اگر به ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر و متحد شدن پیشاهنگ انقلابی تاکید نمی‌کنیم، پس روی چه چیزی انگشت تاکید گذاشته‌ایم؟!

خیر موضوع چیز دیگری است!! موضوع به تفاوت دیدگاه و برداشت ما از حزب طبقه کارگر، روش مبارزه و چگونگی نقش پیشاهنگ انقلابی

باز می‌گردد!! موضوع، آن‌جاست که آقای "گورکن" ما را متهم به الگوبرداری از مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی و... می‌نماید و به این سبب ما را غیرمارکسیست، غیرکمونیست و... می‌خواند و خود در بهترین حالت می‌خواهد تکراری باشد از "چریک‌های فدایی خلق"!! ذمی خیال باطل که حتی توان تکرار نمونه کمیکی از آن مجاهدین بزرگ (علیرغم تمام احترامی که برای شهیدان فدایی قائلیم، باید بگوییم که آن‌ها نیز جریانی خردبورژوایی بودند و نه کارگری) را داشته باشد!!



در قسمت پایانی پاسخ به انتقادات "گورکن" به سرمقاله ما، هر چند فکر می‌کنیم تا همین جا کافی باشد اما بد ندیدیم علیرغم اینکه نوشته ایشان را بیشتر هزیان یافتیم تا نقد، برای آن‌که به طفره رفتن و... متهم نشویم، پاسخ بعضی انتقادات دیگر ایشان را هم بدهیم.

ایشان معتقد است ما با گفتن «دولت سرمایه‌داری ایران در حال معاملات پنهان و علنی با امپریالیسم آمریکا است...»، ساخت اقتصادی جمهوری اسلامی را از سرشت سرمایه‌داری وابسته و... جدا کرده‌ایم و از تبیین نوع سرمایه‌داری جمهوری اسلامی طفره می‌رویم. راستش این که ذهن علیل آقای "گورکن" نمی‌تواند درک کند که دو حکومت با دو ساختار اقتصادی کاملاً متفاوت هم می‌توانند بر سر میز مذاکره بنشینند، بدون اینکه در حالت برابری از قدرت، توازن نیرو و... قرار داشته باشند، تقصیر ما نیست. مثلاً ما نمی‌توانستیم در سرمقاله نشریه که یک اعلام موضع سیاسی و... ما است، مثال بزنیم که «چون مثلاً در عهد قاجاریه،

احمدشاه قاجار با اینکه بر دولتی با ساخت پیشاسرمایه‌داری حکومت می‌راند، توانسته است با امپریالیسم انگلستان و در عهد امپریالیسم، بر سر میز مذاکره بنشیند و معاملات پنهان و آشکار داشته باشد، نتیجه خواهیم گرفت که احمدی‌نژاد هم می‌تواند با آمریکا مذاکره و معامله کند». به خاطر این عدم توانایی جدا معذرت می‌خواهیم!!! به خاطر این که لزومی ندیدیم بگوییم ایران یک حکومت امپریالیستی نیست (چون فکر می‌کردیم بر مخاطبان مان واضح و میرهن است)، هم معذرت می‌خواهیم!!! در جای دیگری متهم شده‌ایم که که گفتیم: «دولت سرمایه‌داری ایران می‌خواهد به غرب نشان دهد که اعتراضات توده‌ای را تحت کنترل داشته و...». در اینجا کافیت تا تحلیل و اندک اطلاعی از تعریف انواع دولت، چرایی روی کار آمدن جمهوری اسلامی و چگونگی تغییر نوع دولت در جمهوری اسلامی (تغییری که از زمان رفسنجانی آغاز شده و هنوز به سیر نهایی خود نرسیده است)، داشته باشیم تا دچار هزیان‌گویی‌های تب‌آلود جناب "گورکن" نشویم. برای اطلاع امثال ایشان باید بگوییم که:

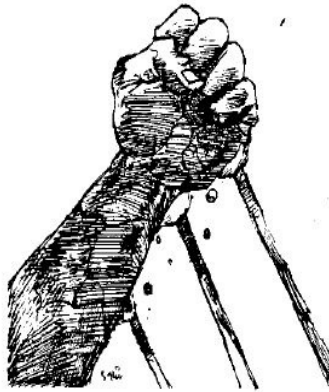
دو شکل از دولت همواره در نزد جامعه‌شناسان ترسیم شده است. اول، "دولت برای طبقه" و دوم "دولت طبقه"!! در این تعریف نکته ظریفی وجود دارد که امیدواریم ذهن آقای "گورکن" هم یارای هندل کردن آن را داشته باشد. دولت برای طبقه اصطلاحاً دولتی است که حامی عیان منافع طبقاتی خاص است و در این راه از ابزار سرکوب خویش (پلیس، ارتش و...) به صورت عریان استفاده می‌کند و گاه حتی برای حفظ منافع طبقاتی، بخشی از همان طبقه مسلط را نیز سرکوب می‌نماید. اما دولت طبقه مبین نوعی از دولت است که در آن سعی شده تا شکل عیان حفاظت از منافع طبقاتی پوشیده شده و بیش از هر چیز شباهت با انواع دولت‌های به اصطلاح مدرن امروز اروپایی دارد. این اصطلاح مبین نوعی از دولت است که می‌کوشد خود را ورای مناسبات طبقاتی نشان دهد اما در حقیقت باز هم نماینده طبقه حاکم است. منتها تغییری که ایجاد شده، این گونه است که شکل عریان حفاظت از منافع طبقاتی از آن تقریباً زوده شده و شکل دولت‌های به اصطلاح

سرمایه‌داری وابسته و پوپولیسم

پوپولیسم و پیدایش آن در حقیقت ریشه در جوامع عقب‌مانده (یا به اصطلاح جهان سوم. هر چند در روسیه نیز گرایش پوپولیستی توسط نارودیسیم نمایندگی می‌شد که اساسا با آنچه ما امروز پوپولیسم می‌خوانیم تفاوت داشت) داشته است که در حال گذار به سرمایه‌داری بوده‌اند. اما در پروسه تکامل این جریان در کشورهای سرمایه‌داری وابسته پیرامونی (مثل ایران) نیز راه یافته و به عنوان مثال در برهه‌ای از تاریخ به یکی از جریانات عمده ایران تبدیل شده است.

وجه مشخصه درک پوپولیستی، (به خصوص در ایران) گرایش این جریانات به ترم‌هایی همچون بورژوازی ملی، عدالت اجتماعی، نادیده گرفتن نیاز سرمایه‌داری به انباشت سرمایه و تبعات آن و... بوده است. این برداشت‌ها (که همواره برداشتی غیرکارگری و خرده‌بورژوازی بوده است) که ابتدا بر عدم درک صحیح از شرایط اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی و در عصر امپریالیسم، استوار بود، امروزه با تغییراتی کوشیده است تا خود را با مشخصات و مختصات سرمایه‌داری‌های وابسته پیرامونی منطبق نماید. یکی دیگر از وجه مشخصه‌های تمام جریانات پوپولیستی تاکید آنان بر مفاهیمی چون ملت، خلق و... است. از همین رو نیز هست که در نوشته‌های نمایندگان این جریانات، ما کمتر با واژگانی چون طبقه کارگر و... روبرو هستیم و بیشتر (تقریبا همواره و بدون استثنا) با مفاهیمی چون خلق، زحمتکشان ایران، توده‌ها و... روبرو می‌شویم. به عبارت دیگر در طرز تفکر این جریانات عملا برداشت مارکسیستی طبقاتی جای خود را به برداشت‌های دیگری داده است. ناسیونالیسم در این جریانات بسیار پررنگ بوده و واژگانی چون "کشورمان ایران" همواره در تقابل با مثلا "امپریالیسم آمریکا" قرار گرفته است. به عبارت دیگر دشمن اولیه نه کلیت سرمایه‌داری اعم از خارجی یا داخلی آن که سرمایه‌داری‌های پیشرفته‌ای که به صورت امپریالیستی عمل می‌کردند، بوده است.

(که البته می‌کوشد خود را پشت اصطلاحات چشم‌گیری همچون دیالکتیک، سرمایه‌داری وابسته و... پنهان کند) آقای "گورکن" آغاز می‌کنیم.



جنبش چریکی یا مبارزه مسلحانه (البته نه در معنای کمونیستی آن، همان‌گونه که مثلا لنین می‌گوید: در آستانه انقلاب بایستی پرولتاریا را مسلح کرد که این خود نوعی از مبارزه مسلحانه است که شرایطش توسط مبارزات حزب طبقه کارگر از پیش مهیا شده است و جامعه در شرایط اعتلای انقلابی و در آستانه انقلاب سوسیالیستی قرار گرفته است) اساسا با تعاریف مارکسیستی از مبارزه طبقه کارگر و لنینیستی از ابزار این مبارزه یعنی حزب طبقه کارگر (البته این جا نمی‌خواهیم بگوییم که مارکس به وجود حزب اعتقاد نداشته یا... تنها هدفمان پر رنگ کردن موضوع بوده است) متفاوت بوده و انحرافی است از آن. این مشی که در حقیقت معرف فرقه‌گرایی سازمانی و نشأت گرفته از اندیشه‌های پوپولیستی در برهه خاصی از تاریخ جهان بوده است، بر این تز انحرافی استوار است که نقش حرکت‌های خودبه‌خودی کارگران و مبارزه روزمره آن‌ها را در تشکیل‌یابی ایشان عملا نادیده گرفته و با برداشتی یکجانبه، نقش و کارکرد حزب و کمونیست پیشاهنگ طبقه کارگر را تغییر داده یا تحریف می‌نماید. اما در اینجا ما ابتدا به مسئله "پوپولیسم" خواهیم پرداخت و در این جریان به بحث مبارزه روزمره طبقه کارگر هم خواهیم رسید.

مردن اروپایی امروز را به خود گرفته است.

اما به بحث خودمان بازگردیم. در جمهوری اسلامی، پس از سرکوب سال‌های سیاه دهه ۶۰ و پس از آن‌که نیاز بورژوازی به سرکوب تمام جریانات چپ و به حاشیه و محاق بردن آن برطرف گردید، تلاش شد تا دولت از حالت "دولت برای طبقه" رفته رفته به "دولت طبقه" تبدیل شود (این امر هم کاملا ریشه در مناسبات سرمایه‌داری دارد که نیازش همواره به سمت دخالت کمتر دولت در اقتصاد پیش می‌رود). در این شکل گذار از حالتی به حالت دیگر است که تعریف سرمقاله ما، آن‌جا که می‌گوییم جمهوری اسلامی ضمن این‌که می‌خواهد به غرب نشان دهد که توانایی سرکوب مبارزات کارگری را دارد، بایستی شکل خود را نیز از حالت "دولت برای طبقه" (که شکل مشهود و تقریبا منسوخ شده‌ای از حافظ منافع سرمایه‌داری است و گاه باعث اعتراض‌هایی در خارج هم شده است. منظورمان اعتراض‌های مردمی و کارگری است) به "دولت طبقه" (که شکل نهان‌تری از استثمار و سرکوب را در خود نهفته دارد) تغییر یابد، معنا و مفهوم خود را نشان می‌دهد.

مسئله گرهی

جناب "گورکن" می‌فرمایند: «به باور ما (منظور خود ایشان و همفکرانشان است) تنها تعرض مطلق است که می‌تواند بستر تشکل و سازمان‌یابی و پیشروندگی مبارزات بوده و... تعرض مطلق در واضح‌ترین شکل تعریفش رهنمون‌کننده "مبارزه مسلحانه" است». فارغ از این‌که این‌جا هم به یک تناقض و دور باطل دیگر می‌رسیم، چرا که خود مبارزه مسلحانه نیاز به یک سازمان‌یابی دارد و صددرصد به صورت انفرادی انجام نخواهد شد و باز هم صددرصد هدفش سرنگونی یک حکومت است و لذا نمی‌توان به همین سادگی گفت که ابزار رسیدن به «تشکل و سازمان‌یابی و پیشروندگی مبارزات»، خود یک سازمان سرنگونی‌طلب است که اتفاقا قصد رهبری طبقه کارگر را هم دارد، ما نقد خود را از سکتاریسم و اندیشه عموم خلقی- ضد امپریالیستی چهل سال پیش

در پوپولیسیم عملاً (و بر خلاف هر ادعایی!! همان‌گونه که در ادامه اثبات خواهیم کرد) ما به نفی طبقه پرولتاریا و نقش رهبری آن در مبارزه طبقاتی با سرمایه‌داری می‌رسیم. آن‌چه جایگزین می‌شود همواره متنوع بوده اما اغلب به شکل رهبری سازمانی از انقلابیون روشنفکر که به صورت جدا و در راس طبقه و به صورت سکتاریستی عمل می‌کرده‌اند، خودنمایی کرده است. و درست در همین جاست که ما مثلاً می‌بینیم که "فیدل کاسترو"، "هوگو چاوز" و... به عنوان چهره‌های شناخته شده این جریان معرفی می‌شوند چرا که پوپولیسیم همواره نه با یک جنبش عظیم طبقاتی که بیشتر با رهبران شناخته می‌شود.

این گرایش که همواره در کشورهایی که یا خطوط طبقاتی آن‌ها هنوز به روشنی ترسیم نشده است و یا دارای طبقه کارگری متفرق هستند و یا در کشورهایی که موانع بسیاری در راه تشکیل‌یابی کارگران وجود دارد، با قدرت بیشتری طرح می‌شود، همواره کوشیده است تا با استفاده از اتحاد، یک‌پارچگی و... طبقات مختلف تحت ستم، نظرات خود را پیش برد.

اما اینک برگردیم به همان آقای "گورکن" و طرفدارانشان. اولاً برداشت امروزی ایشان از سرمایه‌داری وابسته با برداشت‌های سابقشان ظاهراً تفاوت‌هایی پیدا کرده است (در این‌جا ذکر یک نکته ضروری است. ما نمی‌خواهیم درگیر بحث سرمایه‌داری وابسته شویم که البته در صورت لزوم این‌کار را هم خواهیم کرد. فقط به ذکر نکاتی کوتاه اکتفا کرده‌ایم. از منظر ما سرمایه‌داری وابسته دقیقاً خاستگاه پوپولیسیم و هواداران طرز تفکر آقای "گورکن" و... است). در برداشت‌های گذشته آقایان بیش از هر چیز بر وجه سیاسی سرمایه‌داری وابسته یا اصطلاحاً وابستگی سیاسی در کشورهای سرمایه‌داری وابسته تکیه داشته است که ظاهراً امروزه تأکید خود را به زیربنای اقتصادی گذارده‌اند. اما تفاوت در کجاست؟ تفاوت این‌جاست که در شیوه تحلیل قبلی، دولت به عنوان دشمن مشترک طبقات تحت ستم و مسئول مستقیم عملکرد ضدخلقی شناخته شده و

تضاد طبقاتی (یعنی تضاد پرولتاریا و بورژوازی) به تضاد ملت - دولت و در سطح بالاتر به تضاد خلق - امپریالیسم تبدیل می‌شد (دقت کنید. در این‌جا نزدیکی این برداشت با گرایش‌های پوپولیستی آشکار می‌شود). اما حال باید دید در شیوه جدید که تأکید خود را روی اقتصاد می‌گذارد، چه چیزی تغییر کرده است؟ آیا واقعا تضاد طبقاتی به سر جای خود برگشته و موضع مسلط را اشغال کرده است یا از راه دیگری بایستی به همان موضع عموم خلقی گذشته رسید؟

به نظر ما هیچ چیز تغییر نکرده است. سخنان تنها در پوششی زیباتر گنجانده شده‌اند. تنها کاربرد کلماتی چون پرولتاریا، کارگر و... بیشتر شده‌اند. باز هم با کمی دقت رؤس مشترک همچنان وجود دارند. یعنی نقش پیشاهنگ در مبارزه، همکاری و همیاری طبقات تحت ستم نه به رهبری طبقه کارگر که در یک سطح برابر و... همچنان در نوشته‌ها و سخنان نمایندگان این‌گونه جریانات موضع مسلط را اشغال کرده است. این جاست که برخلاف گفته و تصور آقای "گورکن" یا نظریه‌پردازانی از این دست، مسئله بر سر این‌که چرا واژگانی چون خلق مورد استفاده قرار می‌گیرند و یا این‌که پوپولیست خواندن این یا آن، جنبه انگزدن دارد، نیست. مسئله دقیقاً به روش گروه‌ها و سازمان‌های مختلف در قبال مبارزه طبقاتی بازمی‌گردد. و دقیقاً و به قول خود ایشان مسئله بر سر یافتن روش‌های درست و صحیح مبارزه است (بگذریم از این‌که ایشان بحث مبارزه مسلحانه را پیش کشیده‌اند و در پایان با یک حماقت خاص، پرروی و... ادعا می‌کنند که روش جدیدی را به میان کشیده‌اند و انگار نه انگار که جنبش فدایی و... کشته‌های فراوانی در این راه داده‌اند. وقاحت هم حدی دارد. ایشان به روش کاملاً می‌گویند: «... قضیه این است که یک شکل از فعالیت سیاسی ما جواب نداده است و سرانجامی نیافته است. دقیقاً به این دلیل که شکل ضروری مبارزه یافت نشده و به‌کار بسته نشده است. وظیفه ما امروز یافتن و به‌کار بستن شکل ضروری مبارزه طبقاتی است». آقای "گورکن" بیش از آن‌چه هست خود را احق نشان می‌دهد. مبارزه مسلحانه قبلاً امتحان شده و شکست آن نیز محرز گشته است.)

اما برگردیم به بحث اصلی خودمان. گفتیم که خاستگاه پوپولیسیم، جوامع سرمایه‌داری وابسته بوده است. همچنین گفتیم که در این جوامع یا طبقه کارگر هنوز به صورت سازمانی مستقل تشکل نیافته است (همین جاست که آقایان می‌خواهند برای پرولتاریا با مبارزه مسلحانه سازمان ایجاد کنند) و یا دارای سازمان‌یابی نصفه و نیمه‌ای است. این جا بستر اصلی بحث روشن می‌شود!!! در حالت دوم پوپولیسیم به صورت گسیختگی تقریباً کاملی از اشکال اولیه مبارزاتی طبقه کارگر یعنی به صورت جدایی پوپولیست‌ها و عدم اعتقادشان به خواست‌های صنفی، تشکیلات صنفی، اتحادیه‌ها (یا تری‌دیون‌ها) و... ظاهر می‌یابد (این‌جاست که ما آن‌ها را به عدم اعتقاد به مبارزات صنفی طبقه کارگر به عنوان یکی از اساسی‌ترین شرایط خودآگاهی و اتحاد طبقه کارگر متهم می‌نماییم. با اندکی دقت در متن آقای "گورکن" و امثالهم به راحتی می‌توان متوجه این موضوع شد که ما نیز در پاره‌ای موارد آن را پررنگ کرده‌ایم).

در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر نکته مهم و اساسی ایجاد شدن دو شرط اساسی انقلاب یعنی زمینه‌های عینی و ذهنی (به صورت توأمان) می‌باشد. یعنی همان نکته‌ای که آقای "گورکن" هم روی آن انگشت تأکید گذارده است. هر چند ایشان تکلیف خود را با شرایط ذهنی (یعنی آگاهی طبقاتی) کاملاً روشن نکرده است (ایشان سانس می‌زند. یعنی گاهی به نوعی نفوذ حدی از آگاهی را می‌پذیرد و گاهی وجود آن را به کلی نفی می‌کند).

در پایان و جهت جلوگیری از طولانی‌تر شدن مطلب، تنها در همین حد عنوان می‌کنیم که از نظر ما تنها راه ایجاد و برقراری هر دو شرط عینی و ذهنی، تشکیل حزب طبقه کارگر و اتحاد پیشاهنگ پرولتری است. در این راه پیش‌نیازهایی وجود دارد که در شماره آتی نشریه به آن خواهیم پرداخت.

۱۸ مهر ۱۳۸۶



تسخیر قدرت در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷

ویکتور سرژ

برگردان: رنوا راسخ

«ویکتور سرژ» در شهر «بروکسل» از پدر و مادر روسی به دنیا آمد. پدر او یکی از نارودنیکی‌های بود که مجبور به ترک روسیه شده بود. «ویکتور»، ابتدا یک آنارشیست بود ولی با وقوع انقلاب کبیر اکتبر شیفته آن گردید و پس از مراجعت به «پتروگراد» در فوریه ۱۹۱۹، به حزب کمونیست روسیه پیوست.

او به عنوان یک روزنامه نگار، سردبیر و مترجم، فعالیت پیگیرش را با «بین الملل سوم» که تازه آغاز به کار کرده بود، شروع نمود. «ویکتور سرژ» همچنین به عنوان نماینده ی «کمیترن» در کشور آلمان در کمک رسانی به انقلاب ۱۹۲۳ این کشور بسیار فعال عمل کرد.

در سال ۱۹۲۳ به «اپوزیسیون چپ» به رهبری «تروتسکی» که برای دموکراسی و نفی بورکراسی درون حزبی و صنعتی شدن اقتصاد روسیه مبارزه می کرد، پیوست. استالینیزم حاکم بر حزب کمونیست روسیه، او را در سال ۱۹۲۸ از حزب اخراج و برای مدت کوتاهی زندانی نمود. در این مقطع او شروع به نوشتن کتابهای داستان نمود که آنها را در کشور فرانسه به چاپ رسانید.

«ویکتور سرژ» در سال ۱۹۳۳ مجدداً توسط حکومت جور و جنایت استالین دستگیر ولی بعثت اعتراضات و فشارهای بین المللی، دستگاه استالینی مجبور به تبعیدش در سال ۱۹۳۶ به خارج از روسیه شدند. به محض ورود به غرب، «ویکتور سرژ» مجدداً رابطه سیاسی خود را با «تروتسکی» آغاز نمود و برای مدت کوتاهی به «بین الملل چهارم» پیوست ولی بزودی از آن جدا شد.

بعد از تجاوز آلمان نازی به فرانسه، پاریس را ترک و راهی کشور مکزیک گردید. او در آنجا در نزو و فقر زندگی

نمود و سرانجام، همزمان با سی مین سالگرد انقلاب اکتبر در نوامبر سال ۱۹۴۷ در گذشت. از او کتابها، جزوات، و مقاله های بسیار مفیدی به جای مانده است.

نوشته حاضر، برگردان فصل دوم از کتاب بسیار ارزشمند «ویکتور سرژ» به نام «سال اول انقلاب روسیه» است. این نوشته در سال ۱۹۲۸ زمانیکه وی در بیمارستان با یک بیماری مهلک و مرگبار دست و پنجه نرم می کرد به رشته ی تحریر در آمد.



ویکتور سرژ در عنوان جوانی

توده ها

از کرسی خطابه، «تروتسکی» کناره گیری بلشویکیها از «کنفرانس دموکراتیک» (پیش از پارلمان) را اعلام کرد. صدای او بمانند ساهنی که بر روی آهن کشیده می شد روحیه ی مبارزه طلبی پروتلاریا و دهقانان را پیش از بالاترین قدرت دولتی بر می انگیزت. سپس او ضمن عبور از کنار ملوانان که از تالار سخنرانی محافظت می کردند، از آنجا خارج شد. زمانیکه که «تروتسکی» در حال خارج شدن از تالار بود، ملوانان با صورتها و چشمانی برافروخته ضمن ارتعاش سرنیزه های تفنگهایشان، از او پرسیدند: «چه زمانی ما باید سرنیزه هایمان را بکار بگیریم؟» (۱)

ششم اکتبر بود. «کنفرانس دموکراتیک»، (پارلمان ساختگی) که برای فراخوانی انقلاب توسط «منشویکیها» و «اس. ار ها» پی ریزی شده بود، در اواسط ماه

سپتامبر در مسکو بازگشایی شد. اعتصابات، دستاندرکاران این کنفرانس را مجبور کرده بود بعثت نبود کارکنان هتل و رستورانها که از کار کردن امتناع کرده بودند، ادامه ی کنفرانس را به شهر دیگری انتقال دهند. کنفرانس به شهر «مسکو» انتقال یافت و به طور عمد از واحدی دست چین شده ای از ملوانان که بیشتر از همه مورد اعتماد بودند جهت حراست ساختمان کنفرانس استفاده شد. اما با این وجود، سرنیزه های این مردان تنها در عبور سخنگوی بلشویکیها به ارتعاش در آمده و از او پرسیدند: «چه زمانی ما باید سرنیزه هایمان را بکار بگیریم؟»

این گونه حس نارضایتی در ناوگان ها نیز متداول بود. دو هفته پیش از ۲۵ اکتبر، ملوانان بخش «بالتیک»، در شهر «هلسینگی» لنگر انداختند و خواستار آن شدند که زمان بیشتری جهت قیام از دست نرود چراکه در غیر اینصورت نابودی ناوگان آنها بدست آلمانی ها اجتناب ناپذیر است (۲). آنها خواستار فدا کردن جانشان بودند: اما فقط مرگ در راه انقلاب. بعد از پانزدهم می «شورای کرونتشات» از پذیرفتن دولت موقت سر باز زد. بعد از خیزش جولای، کمیسرهای بوسیله ی کرنسکی به کشتی ها اعزام شدند تا «آشوبگران بلشویک» را دستگیر کردند. دادگاههای نظامی تنها این جواب را از سوی ملوانان دریافت داشتند: «آشوبگر؟ ما همگی آشوبگر هستیم. این حقیقت دارد. این توده دارای تعداد بی شماری آشوبگر است!».

نمایندگانی از سنگرهای خط مقدم جبهه جنگ به شورای «پتروگراد» آمدند که سخنرانی های آنها با شکایت از وضعیت جبهه ها همراه بود:

«چقدر این وضعیت غیر تحمل به طول می انجامد؟ سربازان به ما اختیار دادند که اگر طرح پیشنهادی صلح ارائه نگردد فوراً و جدا، سنگرها از سربازان خالی خواهد شد و همگی آنها به خانه باز خواهند گشت. شما همه ما را به دست فراموشی سپردید! اگر شما نتوانید برای شرایط فعلی جواب پیدا کنید، ما خود به اتکای سرنیزه هایمان به جستجوی دشمنانمان خواهیم پرداخت. در چنین حالتی و بدون شک، شما نیز با آنان خواهید رفت!»

یک چنین چیزی که «تروتسکی» آنرا بازگو کرد، بدون شک زبان گویای اکثر سربازان درون جبهه ها بود (۳).

در آغاز اکتبر، قیام بطور خودانگیخته به همه جا کشیده شد و خیزش دهقانان در تمامی کشور گسترش یافت. در مناطق «تولا»، «تامبوف» و «کالوگا» طغیان آغاز گشت.

دهقانان از انقلاب انتظار داشتند که به آنها صلح و زمین عطا کند. اما انتظار بیش از حد، آنها را مایوس و سبب شورش آنان گردید. دهقانان انبارهای غله ی ملاکین را مصادره و خانه های آنان را به آتش کشیدند. دولت «کرنسکی» هر جایی که توان و قدرت داشت قیام دهقانان را سرکوب نمود. اما خوشبختانه توان نیروهای سرکوبگر محدود بود. «لنین» هشدار داد که " شکست قیام دهقانان به معنای مرگ انقلاب است" (۴).

در درون شوراهای شهری و ارتش که بلشویکها تا همین اواخر در اقلیت بودند، اکثریت را به دست آوردند. در انتخابات دومای مسکو، بلشویکها برنده شدند؛ آنها از ۳۸۲۲۶۲ رای، ۱۹۹۳۳۷ رای به خود اختصاص دادند. از ۷۱۰ کرسی انتخاب شده، ۳۵۰ به بلشویکها، ۱۸۴ به کادتها، ۱۰۴ تا به سوسیال-رولوشنیستها (اس. آرها)، ۳۱ تای آن به منشویکها و ۴۱ تای آنها به گروه های دیگر اختصاص یافت.

در شامگاه جنگ داخلی، احزاب میانه و معتدل به عقب رانده شدند و احزاب رادیکال جای آنان را گرفتند. منشویکها تمامی نفوذ خودشان را از دست دادند و همین طور حزب «اس. آر.» حاکم که مدتی نه چندان دور، خودشان را به عنوان یک وزنه نشان داده بودند به مکان سوم تقلیل پیدا کردند. این در حالی بود که کادتها - حزب بورژوازی - قدرت تازه ای به دست آورد و در صف رو در روی انقلابیون قرار گرفت. در آخرین انتخاباتی که در جولای برگزار شد، «اس. آر.» ها و منشویکهای هفتاد درصد آرا را نصیب خود کرده بودند، در حالیکه حالا تنها دارای ۱۸ درصد آرا بودند. از ۱۷ هزار سربازی که در

انتخابات شرکت کردند، ۱۴ هزار نفر آنها به بلشویکها رای دادند.

شورهاها دگرگون شدند. اگرچه سابقا آنها سنگر منشویکها و اس آرها بودند ولی آنها [به یکباره] بلشویزه شدند. در آنها یک اکثریت طرفدار بلشویکها شکل گرفتند. در ۳۱ آگوست در شهر «پتروگراد» و در ششم سپتامبر در «مسکو»، قطعنامه های بلشویکها که قبلا در شورهاها طرح شده بود برای اولین بار اکثریت را از ان خود ساخت. در هشتم سپتامبر، منشویکها و اس آرها که در راس هیئت رئیسه هر دو شورا بودند استعفا دادند. در ۲۵ سپتامبر، «تروتسکی» بعنوان رئیس شورای شهر «پتروگراد» انتخاب شد. «نوگین» (۵) نیز همچنین به ریاست شورای شهر «مسکو» انتخاب شد. در بیستم سپتامبر، شورای «تاشکند» قدرت را به دست خود گرفت. آنها بزودی بوسیله ی سربازان دولت موقت (۶) سرکوب شدند. در ۲۷ سپتامبر، شورهاها در شهر «ریوال» بر سر شعار " همه قدرت به دست شورهاها" تصمیم گرفتند. چند روز قبل از انقلاب اکتبر، توپخانه ی دمکراتیک «کرنسکی» به سوی شوراهای انقلابی در شهر «کالوگا» آتش گشودند.

در اینجا جا دارد که حقایق کمتر شناخته شده را ثبت کنیم. در «کازان»، قیام اکتبر پیش از آنکه حتا در پتروگراد آغاز شود، به پیروزی رسید. یکی از افرادی که در این قیام شرکت داشت گفتگوی بین دو میلیتانت در «کازان» را چنین بازگو می کند:

" اگر شورهاها در «پتروگراد» قدرت را در دست نگیرند؟ چه کاری خواهید کرد "

" برای ما غیر ممکن است که از تسخیر قدرت سر باز بزنیم. پادگان به ما این اجازه را نمی دهد."

" [ارتش مستقر در] مسکو شما را از زمین پاک خواهد کرد."

" نه، تو اشتباه می کنی؛ مسکو هرگز قادر نیست، ۴۰ هزار سربازی که ما در «کازان» داریم را گردهم آورد." (۷)

در کشور پهناور روسیه، تمام توده هایی که کار می کردند به سوی انقلاب حرکت می کردند: دهقانان، کارگران، سربازان. این یک اصل [طبیعی] است

که یک موج قادر نیست در مقابل قدرت یک اقیانوس مقاومت کند.

حزب پرولتاریا

توده ها دارای میلیونها چهره هستند. آنها یکدست نبوده چراکه منافع طبقاتی متضاد و گوناگون بر آنها حاکم است. این بدان معنی است که بدون اتکا به یک حزب که به آنها آگاهی شفاف ببینی دهد، عمل موفقیت آمیز غیر ممکن است. توده ی طغیانگر روسیه در سال ۱۹۱۷ با آگاهی شفاف از وظایف ضروری و اهدافشان که بواسطه ی ارگان حزب «بلشویک» آنها را دریافته بودند، به پا خواستند. این یک تئوری نیست بلکه بیان یک حقیقت است. در آن شرایط که ما شاهد آن بودیم، روابط بین حزب، طبقه کارگر و توده های زحمتکش بطور عام بوجود آمده بود. این آن چیزی بود که عملا، هر چند در اشکال گوناگون، ملوانان «کرونشات» سربازان در «کازان»، کارگران «پتروگراد»، «ایوانوو-وزنیسنیک»، «مسکو» و همه جا، دهقانان که عمارتهای ملاکین را غارت می کنند [آن را به نمایش گذاشتند]. این آن چیزی بود که توده ها بدون توجه به کسب قدرت خواستار آن بودند. تا از این طریق امید و آروز هایشان را بطور راسخ و جدی بیان کنند؛ اهداف عملی و انتخاب بهترین راه برای دست یافتن به آن را فرموله کنند؛ مناسب ترین زمان را برای عمل انتخاب کنند؛ مبارزه را از کشوری به کشور دیگر گسترش دهند؛ اطلاعات و دیسپلین ضروری را مبادله کنند؛ آنها خواستار تمامی این موارد مهم بودند بدون آنکه قادر باشند خودشان را بعنوان یک قدرت هوشیار و بایسته شکل دهند. چیزی که آنها خواستار آن در آنزمان بودند، حزب آگاهانه بیان نمود و سپس آنرا به انجام رسانید. حزب به آنها نشان داد که آنها به چه چیزهای می اندیشند. حزب حلقه ی بود که آنها را در سراسر کشور با هم متحد می کرد. حزب آگاهی و سازمان آنان بود.

زمانیکه که تفنگداران ناوگان «بالتیک» از خطر به تعویق افتادن زمان انقلاب بیمناک شده بودند و در جستجوی راه حلی بودند، این مبلغان بلشویک بودند که به آنها راه در پیش رو را نشان می

دادند. هیچ راهی روشنتر و شفاف تر از راهی نبود که بلشویکها به آنها نشان می دادند. زمانیکه سربازان در سنگرهایشان می خواستند قصد و اراده یشان را از پایان آدمکشی ناشی از جنگ نشان دهند، آنها کاندیدای بلشویکها را برای شرکت در کمیته ی نیروهای نظامی انتخاب کردند. زمانیکه دهقانان از طفره رفتن حزب «اس. ار. ها» خسته شدند، و شروع به طرح این پرسش کردند که آیا زمان آن فرا نرسیده که آنان برای خودشان هم که شده دست به عمل بزنند، این صدای لنین بود که رساتر از هر زمانی به آنها رسید: " دهقانان زمین ها را از ان خود کنید!" زمانیکه کارگران به دسیسه های ضد انقلابیون که همگی بر علیه آنان بود پی بردند، این «پراودا» بود که شعارهای عملی یعنی سخنان ضروری انقلابی را مطرح کرد. اکثریت مردم بدبختی که از کنار پوستره های بلشویکها در خیابان گذر می کردند، توقف کرده و اعلام می نمودند: " این درست خودشه!"، " این درست خودشه!" صدای بلشویکها صدای خود مردم بود.

بخاطر همین مساله، پیشرفت توده ها به سمت انقلاب در یک حقیقت سیاسی بزرگ انعکاس می یافت: بلشویکها که یک گروه کوچکی در ماه مارس بودند، در ماه سپتامبر و اکتبر به یک حزب اکثریت تبدیل شدند. در چنین شرایطی بود که هر گونه وجه تمایز گذاشتن بین حزب و توده ها به یک امر ناممکن تبدیل شد؛ همگی آنها یک جمع بزرگ شدند. بی تردید در بین انبوه جمعیت، انقلابیون دیگری نیز حضور داشتند: اس. آر. های چپ (بیشترین تعداد)، آنارشیه ها و ماکسیمالیستها (۸) که همچنین دهقانان در راستای انقلاب بود. آنها یک مشت انسانهای بودند که بوسیله ی سیر وقایع و رهبران شاخصی که جمعیت را هدایت می کردند، جاروب شدند.

چگونگی ادراک بلشویکها از حقایق را ما بوسیله مثالهای مشاهده خواهیم کرد. بلشویکها بودند که صاحب یک ارزیابی پویا، دقیق و تئوریک از حوادث بوده و همین مساله موجب شد که هم با توده ی کارگران و هم با ضروریتهای تاریخی شناسایی و تعریف شوند. " کمونیستها منافعی جدا از منافع طبقه کارگر بعنوان

یک کل ندارند". این پیش بینی خارق العاده که بوسیله ی مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» نگاشته شده بود، در انقلاب اکتبر برای همگان قابل رویت بود.

پس از روزهای جولای، حزب یک مرحله ی از فعالیتهای غیر قانونی و فشار و آزار از سوی حاکمین را شاهد بود ولی با این وجود، بطور بارزی با چنین شرایطی مدارا کرد. حزب خودش را بعنوان یک گروه برای تهاجم شکل داد. حزب از اعضایش خواستار ترک لذات نفسانی، دارا بودن اشتیاق مبارزاتی و بکارگیری دیسیپلین تشکیلاتی بود. در عوض، تنها پیشنهادی که به اعضا می داد، خشنودی بود که از خدمت به پرولتاریا نصیب آنان خواهد شد. با این حال ما شاهد بودیم که قدرت حزب رشد و گسترش یافت. در آوریل تعداد سازمانهای حزبی به ۷۲ و تعداد اعضا به ۸۰ هزار نفر و در اواخر جولای تعداد اعضای حزب به ۲۰۰ هزار نفر و سازمانهای حزبی به ۱۶۲ افزایش یافت.



رهبران و سخنرانان شاخص انقلاب اکتبر - به ترتیب از بالا به پایین: لنین، زینوویف، لوناچارسکی، تروتسکی، کامنوف، سوردلف.

در راه تسخیر قدرت

حزب بلشویک با ثابت قدم، شفافیت و مهارت متحیر کننده در حال پیشروی برای تسخیر قدرت، پس از سرنگون شدن سلطنت در روسیه بود. برای اینکه در این مورد متقاعد شویم، ضرورت دارد به سادگی به خواندن «نامه های از راه دور» که بوسیله ی لنین، پیش از حرکتش از «زوریخ» در مارس ۱۹۱۷

به رشته ی تحریر در آمد، بپردازیم. البته شاید بمانند سایر اسناد تاریخی که باید دقیق بیان شوند، این نوشته نیز دارای کنبودها و محدودیتهای خودش باشد.

حزب بلشویک در حال پیشروی به سوی قدرت حتی قبل از روزهای نامعلوم مهاجرت کمیته مرکزی (لنین و زینوویف) بود؛ این مساله را می توان از موضع گیری بلشویکها دریابیم. بطور مثال در سال ۱۹۱۴ بلشویکها معتقد بودند که باید ماهیت جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تغییر دهیم و یا خیلی پیشتر حزب بلشویک در کنگره لندن در سال ۱۹۰۳ بعنوان حزبی که باید خود را برای جنگ داخلی آماده کرده و تدارک لازم را ببیند، متولد شد.

زمانیکه «لنین» در سوم آوریل ۱۹۱۷ به «پتروگراد» رسید، او اقدام به اصلاح خط سیاسی نشریه ی مرکزی حزب نمود. اینکار صورت گرفت. او اقدام به تعریف اهداف طبقه کارگر نمود. لنین بطور خستگی ناپذیر اصرار داشت که بلشویکهای میلیتانت باید با بکاری آغالشگری و متقاعد سازی بر توده ی کارگران پیروز شوند. در اولین روزهای ماه جولای، زمانیکه اولین خیزش انفجاری مردمی بر علیه دولت کرنسکی آغاز شد، بلشویکها از دنباله روی این جنبش سر باز زدند. در معنی واقعی کلمه ما دارای رهبرانی بودیم که از رهبری نمودن توده ها سرباز می زدند. آنها می خواستند از هر گونه قیام نابهنگام پرهیز کنند. آگاهی پرولتاریا که خودش را در درون حزب متبلور می ساخت وارد کشمکش زودگذر با ناشکیبایی و بی طاقتی انقلابی توده ها شده بود. این کشمکش خطرناکی بود. اگر دشمن باهوش تر و جسورتر بود، می توانست از ناشکیبایی توده ها در جهت پیروزی خیلی بی زحمت خود استفاده برد. «لنین» به یکی از دوستانش درست بعد از قیام جولای گفت: " آنها تعداد زیادی از ما را خواهند کشت". در تئوری ممکن بود که لنین درست بگوید؛ این شاید تنها شانس بورژوازی بود تا تعداد پرولتاریا را کاهش دهد. خوشبختانه بورژوازی در بازیش، مهارت کمتری از لنین نشان داد. آنها مطمئنا دارای هدف و مقصود بودند ولی جسارت کافی برای اجرای آنرا از خود نشان ندادند.

بعد از ماه جولای، بیشتر رهبران فعال بورژوازی در فکر درمان این نقص و کنبود بودند. آنها در سر ایده ی یک دولت مقتدر را می پروراندند. روسیه در میان دو دیکتاتوری قرار داشت - دولت «کرنسکی»، بیش از یک دولت موقتی و گذرا نقش دیگری را بازی نمی کرد. کودتای ناموفق «کورنیلف» که بطور نهانی بوسیله ی «کرنسکی» و «ساونیکف» کمک می شد باعث بسیج تازه ی پرولتاریا گردید. موقعیت بدتر شده بود، و خبر از شرایط بسیار سختی برای پرولتاریا می داد که محرومیت شان روز به روز بیشتر می شد. همچنین برای دهقانان نیز شرایط بدتر شده بود آنان به عینه شاهد بودند که انقلاب ارضی که «اس آر ها» قول را آنرا داده بودند، با وجود حضور آنها در ارکان قدرت، به زمانی دیگر موکول می شد و آنها در خطر سرکوب بوسیله ی بعضی از ضد انقلابیون قرار داشتند. برای ارتش و ناوگان نیز موقعیت بدتر شده بود چراکه آنها از طرفی، درگیر یک جنگ بی نتیجه بودند و از طرف دیگر در خدمت دشمنان طبقاتی خود قرار داشتند. وضعیت برای بورژوازی نیز بدتر شده بود چراکه موقعیت اش هر روز بیشتر بخاطر متلاشی شدن سیستم حمل و نقل، استهلاک و تنزل تجهیزات صنعتی، شکست در جبهه های جنگ، بحران در تولید، قطعی، عدم پذیرش حکومت کنندگان از طرف توده ها، فقدان قدرت و اعتبار دولت جدید و ناتوانی دستگاه اجرائی اش، به مخاطره می افتد.

بعد از ماه جولای، «لنین» به «وی. بونچ- برویویچ» اظهار داشت: " قیام بطور قطعی اجتناب ناپذیر است. و در زمان کوتاه نه چندان دور به امر ضروری که نمی تواند شکست بخورد مبدل خواهد شد." از اواسط ماه سپتامبر، حزب «بلشویک» بطور قاطعانه ای شروع به آماده سازی خود برای پیکار [نهانی] شد. کنفرانس دموکراتیک، که قرار بود بعنوان یک پارلمان مقدماتی عمل کند جلسات خودش را در بین روزهای ۲۲-۱۴ سپتامبر انجام داد.

«لنین» که در آن زمان در مخفیگاه به سر می برد، مصرانه خواستار کناره گیری بلشویکها از کنفرانس بود. این در حالی

بود که تعدادی از بلشویکها وسوسه شده بودند که بعنوان اپوزیسیون پارلمانی نقش بازی کنند. خط «لنین» که بوسیله ی اکثریت حزب حمایت می شد به اجرا گذاشته شد و بلشویکها از درون کنفرانس بیرون آمده و در را به محکمی در پشت خود بستند. «تروتسکی» اعلامیه شان را برای باقی مانده ی نمایندگان قرائت کرد. سخنرانی تحریک کننده ی «تروتسکی» که چندی پیش لذت زندانی کشیدن در زیر حاکمیت بورژوازی و منشویکها را چشیده بود به مانند شمشری، تمامی نقشه هایی که بوسیله ی سخنرانان مختلف میانه روی قبلی طرح شده بود را از هم درید. او به حضار حاضر در جلسه با شفافیت و روشنی گفت که راه بازگشتی برای ما وجود ندارد؛ کارگران در فکر عقب نشینی نیستند و هیچ راهی را در مقابل خود به جز انقلاب نمی بینند. سخنان «تروتسکی» که ابتدا با سکوت شنیده می شد باعث لرزه و جنب و جوش در صندلی راحت نمایندگان و جایگاههای ویژه ای که بوسیله ی احزاب بورژوازی اشغال شده بودند، گردید. ناگهان، از سرسرا و بالکنی تندری از تشویق و دست زدن بلند شد... و این تمایل به قیام را به روشنی تصدیق کرد؛ اینجا تمامی درایت و قدرت کمیته مرکزی (حزب) لازم بود که از هر گونه اقدام فوری [توده ایی جهت قیام] ممانعت شود چراکه هنوز بسیار زود بود- روزهای جولای حتی می توانست تجدید خون بارتری [از روزهای شکست] را در خود داشته باشد (۹).



لنین رهبر حزب بلشویک

در روزهای سپتامبر (مناوبا اولین روزهای ماه اکتبر)، کمیته مرکزی حزب «بلشویک» (لنین، تروتسکی، سوردلف، زینوویف،

کامنف، استالین، یاکوولوا و اپوکف) جلسه ای در آپارتمان «سوخانف» منشویک در پتروگراد برگزار کردند. در این جلسه حتی مبادی و اصول قیام نیز مورد مباحثه قرار گرفت. «کامنف» و «زینوویف» (نوگین و رایکف عقیده مشابه داشتند ولی در این جلسه حاضر نبودند) اظهار داشتند که قیام شاید بخودی خود موفقیت آمیز انجام شود اما باقی ماندن قدرت [در دست بلشویکها] بعد از آن بعلت فشارهای اقتصادی و بحران در توزیع مواد غذایی غیر ممکن است. اکثریت اعضای شرکت کننده در این جلسه به قیام رای مثبت دادند و روز ۱۵ اکتبر را برای انجام آن تعیین کردند (۱۰).

اجازه بدهید در ارتباط با یک نکته در اینجا پافشاری کنیم. و آن این است که این تفاوت رای در بین بلشویکها را نباید به عملکرد منشویکها ی که با فرصت طلبی و ضعف در طی سالیان متمادی و در طول جنگ داخلی از خود نشان دادند، یکی دانست. این مساله را شاید بتوانیم به این شکل توضیح دهیم که بعضی از انقلابیون آزموده [در روند مبارزه] تمایل پیدا می کنند تا قدرت دشمن را دست بالا گرفته و تا حد خاصی به قدرت پرولتاریا اعتماد و اطمینان نداشته باشند. آنها نقشی را در قیام بازی نمی کنند. این وظیفه ی تمامی انقلابیون است که پیش از هر گونه عمل، امکانات و احتمالات را بسنجند.

اگر بلشویکهای مخالف قیام نگران امکان شکست انقلاب بودند، درک آنها به هیچ وجه نقطه ی مشترکی با ضد انقلابیون نداشت؛ چراکه ضد انقلابیون از هیچ چیزی بیشتر از پیروزی پرولتاریا هراس نداشتند. معذالک، نظر به اینکه این ترس [تعدادی از بلشویکها] نتیجه ی تفسیر نادرست از حقیقت بود می توانست موجب انحرافات جبران ناپذیری گردد.

زمانه در مساعدت و همراهی با انقلاب فقط در ساعتهای خاصی عمل می کند و زمانیکه ساعت سپری شد، بر ضد آن عمل خواهد نمود. زمانیکه یک عمل به تاخیر می افتد ممکن است باعث از دست دادن یک فرصت تاریخی گردد برای مثال کارگران ایتالیا بخاطر درنگ و

مفهوم تزه‌های آوریل ۱۹۱۷ لنین

درال کوزنس

برگردان: رنوا راسخ

انقلابات، بزرگترین آزمون برای ایده های انقلابی، برنامه ها و افرادی است که این ایده ها را حمایت می کنند. رفقای که در جهت فهم مرحله‌ای که در یک انقلاب به وقوع می پیوندند به مطالعه ی انقلابات می پردازند اگر انتظار داشته باشند که شرایط انقلابی نوین دقیقا به مانند انقلابات قبلی صورت پذیرد، ناکام و ناراضی خواهند شد. وظیفه ما این است که یک روش تجزیه و تحلیل مناسب برای شرایطی که برایمان روشن و آشکار نیست، بکار گیریم. تئوری تغییر بنیادین جامعه، با در نظر گرفتن ماهیت شرایط واقعی، صرفا یک مدل مطلق یا دگمی که هر لحظه بکار گرفته شود نیست. متأسفانه، هنوز وجود دارند افرادی که خود را انقلابی دانسته و سعی دارند که شرایط فعلی را در مدل [انقلابات گذشته] جای دهند. آنها از تشخیص این مساله باز می مانند که یک تجزیه و تحلیلی که مناسب یک زمان و مکان بود، بیشتر از آن قابل اعتبار [در زمان ما] نیست چراکه شرایط عینی تغییر کرده است.

انقلابات پرسشهای بنیادی را مطرح می کند. ماهیت انقلاب چیست؟ آیا انقلاب جهت بنیان گذاشتن دموکراسی سرمایه داری یا دموکراسی کارگری صورت می گیرد؟ موازنه نیروهای بین طبقات چیست؟ چه نیروهایی انقلاب را رهبری می کنند؟ آیا طبقه ی کارگری که بوسیله سایر طبقات تحت ستم حمایت می شود، رهبر این انقلاب است یا لایه های حاشیه ای؟ آیا طبقه کارگر با اتحاد با بخشهای از بورژوازی مترقی این امر را به انجام می رساند؟ در عصر جدید، جواب به این سوالات به نظر می رسد بسیار روشن است. سرمایه داری بیشتر دوام آورده و در عین حال تضادهای موجود در آن بسیار پیچیده تر و زمانبندی وقوع بحرانهای ادواری اش کاهش یافته، در نتیجه سوسیالیزم همچنان در دستور کار قرار دارد. برای بسیاری از رهبران

گسترده با منشویکها. در سال ۱۹۲۴ درگذشت.

Serge, op. cit., p. ۴۵. ۶
K. Grasis, 'October in Kazan', ۷
Proletarskaya Revoliutsiya, No. ۱۰ (۳۳), ۱۹۲۴.

۸- ماکسیمالیستها گروه کوچکی بودند که از حزب «اس آرها» جدا شدند. آنها اعتقاد به عمل مستقیم داشتند در نتیجه دست به فعالیتهای تروریستی بر علیه رژیم تزاری زدند.

۹. V. Bonch-Bruyevich, 'From July to October', in Proletarskaya Revoliutsiya, No. ۱۰, ۱۹۲۲. The author of this article was one of Lenin's close associates.

۱۰ My sources for these facts are the 'reminiscences of the fighters of October' published by Proletarskaya Revoliutsiya in ۱۹۲۲, and a little book Moscow in October ۱۹۱۷ (Moskva v Oktyabre ۱۹۱۷) [N. Ovsyannikov, ed.] (Moscow, ۱۹۱۹). The argument of the comrades who opposed the insurrection is given and magisterially refuted in Lenin's 'Letter to the Comrades' of ۱۶-۱۷ October ۱۹۱۷ (Collected Works (London, ۱۹۶۹), Vol. ۲۶, pp. ۱۹۵-۲۱۵).

۱۱- در سال ۱۹۲۰ در ایتالیا بیش از دو میلیون کارگر در صنایع بزرگ به اعتصاب دست زدند. این اعتصاب در بهار و پاییز به نقطه ی اوج خودش رسید. در جنوب ایتالیا بخصوص در جزیره ی «سیسیل»، دهقانان زمینهای ملاکین را به تصرف خود در آوردند. هیچ رهبری و تلاش سیاسی از سوی «حزب سوسیالیست ایتالیا» در رابطه با کانالیزه کردن اعتراضات و اعتصابات جهت تسخیر قدرت سیاسی صورت نگرفت. و در نتیجه، افول مبارزه کارگران سبب ظهور و قدرت گرفتن فاشیستها به رهبری «موسولینی» شد.

(Also see Angelo Tasca (A. Rossi), Naissance du Fascisme (Paris, ۱۹۶۷), pp. ۹۵-۱۰۷, ۴۳۸-۴۴۰).

دولتی در سال ۱۹۲۰ هزینه ی سنگینی را پرداختند. و یا فرصتی که برای پرولتاریا آلمان در سال ۱۹۲۳ (۱۱) پیش آمد بدون تردید تکرار نشدنی ست. در نتیجه، اشتباه بلشویکهای که مخالف قیام بودند، یک مساله ی بسیار جدی ی بود، بطوری که آنها پس از انقلاب به آن اعتراف کردند.

در دهم اکتبر، کمیته مرکزی حزب بلشویک (حاضرین: لنین، زینوویف، کامنف، تروتسکی، سوردف، پرایتسکی، استالین، دژرینسکی، کولنتای، باینوف، سوکولنیف، لوموف) با اکثریت آرا، ده نفر موافق و دو نفر مخالف، حمایت خود را از تدارک فوری برای قیام اعلان داشتند. کار تدارک قیام به دفتر سیاسی که شامل لنین، تروتسکی، زینوویف، استالین، کامنف، سوکولنیف و باینوف بودند، واگذار شد.

ادامه دارد

توضیحات:

۱. سخنرانی رفیق بوخارین در شب یادبود در سال ۱۹۲۱، «انقلاب پرولتاریا»، شماره ی دهم، سال ۱۹۲۲. بعد از بازگو کردن این خاطره بوخارین صحبتهایش را با این جملات به پایان برد: "ما می توانستیم قدرت را حتی در آنزمان در «پتروگراد» بدست بگیریم. اما تصمیم گرفتیم این کار را انجام ندهیم چونکه با ید روی پیروزی قطعی در سایر مناطق نیز حساب می کردیم.

۲ I. Flerovsky, 'Kronstadt in the October Revolution', in Proletarskaya Revoliutsiya, ibid.

۳ L. D. Trotsky, The Russian Revolution (London, ۱۹۱۸) [included as The History of the Russian Revolution to Brest-Litovsk, in The Essential Trotsky (London, ۱۹۶۳)].

۴ Victor Serge, Lenin ۱۹۱۷ (Paris, ۱۹۲۳), p. ۵۵.

۵. وی پی نوگین، کمیساریای خلق در اولین دولت شورایی و حامی ائتلاف

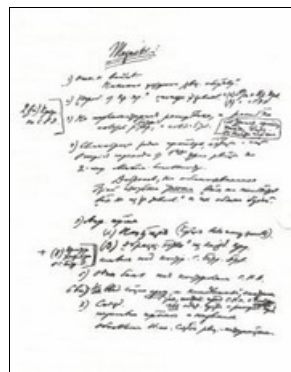
انقلابی روسیه - حتی برای بلشویکها - جواب به این سوالات در فوریه ۱۹۱۷ صریح و روشن نبود.

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه بمانند "لباس نمایشی" برای انقلاب اکتبر بود. در فاصله ی چند هفته، تمامی جامعه روسیه وارونه شد. سیصد سال سلسله ی «رومانف» با کناره گیری تزار «نیکولای دوم» در سوم مارس به نقطه پایان خودش رسید. اعتصابات و تظاهرات های کارگران و سربازان متمرّد در نیروهای مسلح، دولت را به زیر کشیدند. در شرایط انقلابی دو ارگان قدرت ظهور نمودند. از یک طرف، «کمیته ی موقت دومای چهارم» که شامل گروهی از سیاستمداران راست خودگمارده شده بود که بوسیله ی طبقات میانه و بالایی حمایت می شدند. آنها دولت موقت را به رهبری شاهزاده «لوو» تشکیل دادند و تنها سوسیالیست موجود در کابینه ی دولتشان، «الکساندر کرنسکی» به مقام وزارت دادگستری رسید. و از طرف دیگر، همزمان در ۲۶ و ۲۷ فوریه انتخاباتی در «شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد» برگزار شد.

در اول مارس، دولت موقت شروع به انجام برخی از اصلاحات سیاسی جهت تدارک دیدن برای انتخابات مجلس موسسان نمود. رئیس آن اصلاحات که هر مارکسیستی نیز از آن حمایت می کند، عبارت بودند از: احیای حقوق مدنی از جمله آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی تجمع و دین همراه با حق اعتصاب (اعتصابات بی رحمانه در زیر حاکمیت تزاری سرکوب می شدند)، همچنین عفو عمومی برای زندانیان مذهبی و سیاسی، و همچنین گسترش حق رای و معرفی برگه های رای مخفی در انتخابات مجلس موسسان. همچنین مشترکا با شورای پتروگراد تصمیم گرفته شد که میلشای مردمی باید تاسیس و جایگزین پلیس تزاری شود و پادگان نیرومند پتروگراد، که نیروی مسلح مدافع انقلاب بود، نباید از پایتخت خارج شوند.

در همان روزی که دولت موقت این فرماین را صادر کرد، شوراها با انتشار فرمان شماره اول خودشان خطاب به

سربازان و ملوانان شرح دادند که فرماین دولت موقت تنها در صورتی که شوراها با آنها موافقت کنند اعتبار اجرایی خواهند داشت. علاوه بر این، شوراها در اطلاعیه شان خطاب به سربازان و ملوانان، از آنها خواستند که اقدام به تشکیل کمیته های خودشان و خارج ساختن کنترل اسلحه ها از دست افسران وابسته به نظام تزاری کنند. چندین روز بعد، شورا دومین فرمان خودش را به سربازان و ملوانان صادر کرد و از آنها خواست که فرمانده هایشان را اخراج کرده و اشخاص دیگری را جایگزین آنان کنند. شورا علاوه بر نفوذ در بین سربازان و ملوانان، از طریق کارگران و نمایندگان انتخاب شده شان در اتحادیه ها، کنترل راه آهن، پست و تلگراف را نیز در دست داشتند. شورا همچنین، کمیته ی توزیع مواد غذایی را تشکیل داده و به انتشار روزنامه ی مستقل خود بنام «ایزوستا» (خبر) اقدام کرد. شوراها شبیه شورای شهر «پتروگراد» در تمام روسیه شروع به شکل گیری و فعالیت کردند. (در پاییز سال ۱۹۱۷، بالغ بر ۹۰۰ شورا در سراسر روسیه وجود داشت)



ترهای آوریل - دستنوشته ی لنین

در مارس ۱۹۱۷، ما شاهدیم که دولت موقت دارای قدرت سیاسی صوری و شوراها دارای قدرت سیاسی واقعی بودند بطوری که هیچ چیزی اتفاق نمی افتد مگر اینکه ابتدا بوسیله ی شوراها تصویب و بوسیله ی بدنه ی مسلح اش کنترل و اجرا می شد. این یک موقعیت نمونه و بی نظیر برای نشان دادن مفهوم «قدرت دوگانه» است؛ جایی که هر دو قدرت حتا همدیگر را در یک محل - کاخ تاوراید (Tauride Palace) - ملاقات می کردند! اما چرا شورا، دولت موقت را که از میان اعضای باقی مانده

ی دومای چهارم انتخاب شده بودند و دارای حمایت مردمی محدودی بودند را به کنار نزد؟ شورا یک بدنه انتخابی بود که از ۶۰۰ نماینده تشکیل یافته بود که دارای حمایت زیادی در میان طبقه کارگر و سربازان بودند.

تضاد

قدرت واقعی در دستان شورا بود ولی آنان قدرت را نگرفته بودند. برای فهم این تضاد، ضروری است که ماهیت بسیاری از رهبران شورا را درک کنیم. این رهبری سالها وقت خود را صرف آمادگی برای سرنوشتی انقلابی نظام حاکم بر جامعه نموده بود و اکنون که آنها به چنگ آورده بود، از تشخیص توازن قدرت و ناتوانی سرمایه داری برای هر گونه عمل بنیادی که بتواند در زندگی کارگران، دهقانان و سربازان تغییر ایجاد کند، عاجز بود.

موضوعاتی مانند کنبود مواد غذایی، پایان جنگ و تقسیم ارضی نمی توانست بوسیله ی دولت موقت که یک دولت حامی سرمایه بود حل شود. تمام اصلاحاتی که این دولت تصویب نمود بر اثر فشار توده ای جنبش کارگری، سربازان و دهقانان صورت پذیرفت. بدون شک اگر این فشارهای توده ای کمتر بود، اصلاحات نیز به همان نسبت کمتر صورت می گرفت.

رهبری شورای پتروگراد از منشویکها، اس آر ها و بلشویکها تشکیل یافته بود. منشویکها به انقلاب دو مرحله ای باور داشتند. به این معنا که ابتدا رژیم تزاری باید سرنگون و جای آن یک نظام مدافع دمکراسی لیبرالیستی کاپیتالیستی جایگزین شود. منشویکها بر این باور بودند که در چنین شرایطی است که طبقه کارگر همپای توسعه ی اقتصاد سرمایه داری رشد می کند و زمانیکه این طبقه به قدرت کافی دست یافت، خودش می تواند قدرت را در دست بگیرد.

اس آر ها که بیشترین طرفدار را در میان دهقانان داشتند به دو جناح، راست که حامی دولت موقت و جناح چپ که در حال نزدیک شدن به بلشویکها بودند، تقسیم می شدند.

تعداد زیادی از رهبران بلشویکها در تبعید در خارج از روسیه به سر می بردند اما کامنف و استالین در ماه مارس از تبعیدشان در سبیری بازگشتند و شروع به حمایت از جایگاه شورا که در حال پشتیبانی انتقادی از دولت موقت بود، کردند. آنان همچنین سعی نمودند تا میان بلشویکها و منشویکها اشتی برقرار کنند. این موقعیت (یعنی حمایت کردن از دولت موقت) همانطور که لنین نیز بر آن تاکید نمود به نظر می رسید که در کشوری با خصوصیات روسیه طبیعی باشد. روسیه ای که بعد از اصلاحات، آزادترین کشور در میان تمام کشورها درگیر در جنگ بود. بنابراین چرا نباید دولت موقت را حمایت کرد؟

زمانیکه لنین در سوم آوریل به ایستگاه قطار فنلاند رسید مخالف این سیاستهای سردرگم و نا روشن کامنف و استالین بود. او از قطار معروفی که او را از کشور سوئیس پس از عبور از خاک آلمان به روسیه آورده بود، پیاده شد و به روی یک زره پوش نظامی رفته و با سخنان خودش اکثریت رهبران بلشویکها را متعجب کرد. لنین هر گونه همکاری با دولت موقت و منشویکها را رد کرد و خروج فوری روسیه را از جنگ امپریالیستی خواستار شد.

لنین برای بحث [اثباتی-اقتناعی] در مورد نظراتش به جلسه ی بلشویکها رفت. سخنان لنین باعث سکوت و حیرت بسیاری از رهبران بلشویک شد. این مساله روشن بود که او در اقلیت قرار دارد و نیاز مبرمی داشت تا بتواند نظر اکثریت اعضای حزب را به خود جلب کند. او همچنین به جلسه ی منشویکها رفت و بعد از آنکه کپی سخنرانی خودش را در اختیار «تسیرینلی» رهبر منشویکها قرار داد با هو و انتقادات شدید منشویکها روبرو گردید.

تزه های آوریل سیاستهای حزب نبودند!

سخنرانی لنین اساس «تزه های آوریل» ی بود که در روزنامه ی «پراودا» ارگان حزب بلشویک در تاریخ هفتم آوریل به چاپ رسید. این تزه ها سیاستهای حزب نبودند اما با گذشت زمان، لنین ثابت نمود که او از راه دور هم از بسیاری از

رهبران بلشویکها که در داخل روسیه بودند، بهتر از امیال و احساس کارگران و سربازان آگاهی دارد. بواسطه ی برپایی نشستهای متعدد، نگارش مقالات و جزوات، لنین موفق شد که در اواخر آوریل اکثریت اعضای حزب بلشویک را به نظراتش متقاعد کند. نظرات لنین درستی و صحتش را با حمایت بخش عمده ای از کارگران و زحمتکشان از حزب بلشویک به اثبات رسانید؛ بطوری که اعضای حزب که در پیش از ماه آوریل تنها ۱۰ هزار نفر بودند به نیم میلیون نفر افزایش پیدا کردند که از این تعداد ۶۰٪ آنها کارگران صنایع بودند.

رشد حزب بلشویک بسیار تماشایی و ناباورانه بود. در آغاز ماه مارس تنها ۴۰ تن از ۶۰۰ نماینده ی شورای پتروگراد بلشویک بودند. اما در ماه اکتبر آنها اکثریت را در شورای پتروگراد بدست آوردند. در فوریه بلشویکها تنها ۱۵۰ عضو در کارخانه ی «پوتیلوف» که دارای ۲۶ هزار کارگر بود، داشتند. در اواخر ماه مارس، بالغ بر ۲۴۲ شورا در روسیه شکل گرفتند که تنها در ۲۷ تایی آنها بلشویک اکثریت را داشتند. اما در ماه اکتبر آنها اکثریت را شورای مسکو و کنگره ی شوراهای سراسری روسیه به دست آوردند. چگونه بلشویکها توانستند چنین قدرتی را در ظرف مدت بسیار کوتاهی بدست آورند و اعضای جدید بسیاری زیادی را به خود جذب کنند؟ ورود «تسیرتلی» و «سکوبلوف» از منشویکها و «چرنوف» از «اس آرها» به دولت موقت در ماه «می» مطمئناً به این مساله کمک کرد. آنها اعضای خودشان را از دست دادند و دولت موقت به طور روز افزونی منزوی شد. مهمترین فاکتوری که در عین حال موجبات موفقیت بلشویکها را فراهم آورد برنامه و سیاستهای آنان بود که بازگو کننده ی آرمان های طبقه کارگر، سربازان و دهقانان بود. این برنامه در عین حال بدون تزه های آوریل نمی توانست، وجود خارجی پیدا کند.

«تزه های آوریل» بیانگر چه نکاتی بودند؟ این «تزه ها» که بوسیله ی لنین در چند صفحه نگاشته شد، دارای ۱۰ نکته مهم و اساسی می باشد:

۱- جنگ اول جهانی، یک جنگ امپریالیستی است و پایان صلح آمیز و دمکراتیک تنها در صورتی ممکن است که سرمایه سرنگون شود. با " ابرام و بردباری به تمام معنی ی" ماست که این مساله برای توده ها روشن خواهد شد.

۲- انقلاب گذاری است از اولین مرحله ای که قدرت در اختیار بورژوازی قرار دارد به مرحله ای که آن قدرت از آن سلب و باید در دستهای پرولتاریا و دهقانان فقیر قرار گیرد.

۳- از دولت موقت به مثابه ی " یک دولت سرمایه داری" نباید حمایت کرد.

۴- بازشناسی این مساله که بلشویکها تنها حمایت یک اقلیت کوچکی را در شوراها دارا بودند و بر اثر مبارزاتشان حمایت اکثریت اعضای شورا به دست آوردند؛ همچنین توضیح دقیق، صبورانه و سیستماتیک از اشتباهاتی که احزاب دیگر مرتکب شدند که آنها را از احزاب اکثریت به احزاب اقلیت و بی اعتبار در شورا تقلیل داد. همزمان باید لزوم انتقال " تمامی قدرت دولتی در دست شوراهای نمایندگان کارگران" برای مردم شرح داده شود.

۵- رد خواست یک جمهوری پارلمانی و پذیرش یک جمهوری شورایی به رهبری کارگران و دهقانان فقیر. ارتش حرفه ای باید به ارتش مردمی تبدیل شود. صاحب منصبان باید به اندازه ی کارگران لایق مزد دریافت کنند.

۶- مصادره ی تمامی زمینهای ملاکین و ملی کردن تمام زمینهای موجود در کشور.

۷- بانکها همگی باید به یک بانک تبدیل شوند که زیر کنترل و نظارت نمایندگان شوراهای کارگران قرار گیرند.

۸- تولید اجتماعی و توزیع محصولات باید تحت کنترل و نظارت شوراهای صورت گیرد.

۹- جلسه ی عمومی کنگره حزب، باید برنامه ی حزب در مورد جنگ امپریالیستی، دولت و برنامه حداقل را

بلشویک ها و مجلس مؤسسان

رنوا راسخ

شوراهای سراسری، شکست مفتضحانه ای به آنها وارد شد. در کنگره شوراهای سراسری چنین مقرر گردید که حکومت موقت کارگران و دهقانان (شورای کمیساریای مردم)، حکومت کشور را تا تشکیل مجلس مؤسسان، بدست خواهد گرفت (۳).

بلشویک ها (و اس آر های چپ)، علی رغم آنکه توانسته بودند اکثریت قریب به اتفاق آرای انتخابات شوراهای را نصیب خود کنند، با این وجود از آنجا که برپایی «مجلس مؤسسان» در برنامه شان قرار داشت، آن را بعنوان یک پروسه اجتناب ناپذیر در دستور کار خود قرار دادند.

انتخابات مجلس مؤسسان در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ صورت گرفت. در این انتخابات بلشویک ها ۹ میلیون از آرای رای دهندگان را به خود جلب کردند، یعنی ۲۵٪ آرا و ۱۷۵ نماینده از مجموع ۷۰۷ نماینده، حزب کادت ۱۳٪ مجموع آرا را به دست آوردند و ۱۷ نماینده به مجلس فرستادند. ۲۲ میلیون رای یعنی ۶۲٪ کل آرا به نام اس آر ها و منشویک ها به صندوق رای ریخته شد و در نتیجه اس آر ها با ۴۱۰ نماینده، اکثریت صندلی های مجلس را از آن خود ساختند، و منشویک ها ۱۶ نماینده به مجلس فرستادند (۴).

سوال جالبی که می توان مطرح نمود این است که چطور بلشویکها توانستند در شوراهای سراسری، اکثریت آرا را کسب کنند ولی در رای گیری مجلس مؤسسان، آرای بسیار کمتری را به خود اختصاص دادند؟

پیش از جواب دادن به این سوال باید متذکر شوم که اکثریت کارگران صنعتی روسیه طرفدار بلشویکها بودند و همانها بودند که در انتخابات مجلس مؤسسان و شوراهای بیشتری رای را به بلشویکها دادند. این در حالی بود اس آر ها باخاطر کار وسیعی که پیش از انقلاب اکتر در بین دهقانان کرده بودند، از نفوذ چشم گیری در بین آنان برخوردار بودند. با شروع انقلاب اکتر یک جناح از حزب اس آر ها، که اکثریت حزب را نیز تشکیل می داد در نزدیکی سیاسی با منشویکها، به مخالفت با بلشویکها پرداختند و عملا صف خود را از انقلابیون جدا و به صف اصلاحگران

شعار مجلس مؤسسان زمانی از طرف لنین و بلشویکها مطرح شد که جامعه روسیه در دوران پیشا - سرمایه داری قرار داشت. اما به محض اینکه تزار سرنگون و حکومت بورژوازی کرنسکی زمام قدرت را در دست گرفت، لنین در بدو ورودش به روسیه با مشاهده نقش موثر و تعیین کننده شوراهای در «تراهی آوریل» خود نوشت که «بدون یک انقلاب پرولتری شوراهای به طور اجتناب ناپذیری به کاریکاتور شوراهای واقعی تبدیل می گردند. شوراهای توده ای واقعی شکل تاریخی تعیین شده ی دیکتاتوری پرولتاریا هستند» (۱). در نتیجه لنین عملا شعار انقلاب دو مرحله ایی (بورژوا - دمکراتیک) را مردود و خواستار «انقلاب سوسیالیستی» گردید.



ای. اچ. کار، در مورد شکل حکومتی که لنین در آن زمان در مد نظر داشت می نویسد که او «نه یک جمهوری پارلمانی - بازگشت به این شکل حکومت، از حکومت شورایی یک گام به عقب است - بلکه جمهوری شورایی نمایندگانی کارگران، دهقانان فقیر و دهقانان در کل کشور، از پلین به بالا» (۲) را طرح نمود.

پس از تسخیر کاخ زمستانی (محل جلسات دولت موقت کرنسکی) در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷، دومین کنگره شوراهای سراسری کارگران، سربازان و دهقانان روسیه تشکیل جلسه داد. پیشتر، «اس آر» های راست و منشویک ها به بهانه تراشی های مختلف سعی کرده بودند که از تشکیل جلسات شوراهای سراسری جلوگیری کنند اما فعالیت آنها راه به جایی نبرد و در پی شرکت آنان در انتخابات

تغییر دهد. اسم حزب باید به اسم حزب کمونیست تغییر نام پیدا کند.

۱۰- پی ریزی یک بین الملل نوین باید در دستور کار قرار بگیرد.

این ده نکته مهم، اساس و پایه ی انقلاب اکتر را طراحی نمود که بدون شک بدون رهبری لنین نمی توانست به پیروزی برسد. این تزاها تأییدگر عدم توانایی سرمایه داری در پیش بردن جامعه به سمت جلو و نیاز به حرکت به مرحله ی انقلاب پرولتری است. این نکات به وضوح تأیید کننده ی تز «انقلاب مداوم» تروتسکی نیز می باشد.

بنا به «تراهی آوریل»، تولید ثروت و دارایی باید به دست طبقه کارگر و از طریق سازمانهای دمکراتیک آنان کنترل و انجام گیرد. در راستای واگذاری قدرت به کارگران و زحمتکشان بود که بلشویکها از منشویکها جدا شدند؛ حزب جدید خود را پایه ریزی کردند، از رفرمیستهای بین الملل دوم فاصله گرفته و بین الملل سوم را ایجاد نمودند.

تمام این حوادث در نود سال پیش به وقوع پیوست اما درسهای گرانهای این انقلاب کبیر هنوز بوسیله ی بسیاری که خودشان را انقلابی می نامند، درک نشده است. نظام سرمایه داری نمی تواند هیچ آینده ی روشنی را برای بشر ترسیم کند. دو راه بیشتر در مقابل بشریت نیست: سوسیالیسم یا بربریت. هیچ گونه سرمایه داری مترقی وجود ندارد. انقلاب مرحله ای (بورژوا - دمکراتیک) اعتبار خودش را سالهاست که از دست داده است. تنها برنامه ی کنونی برای جنبش سوسیالیستی در سراسر جهان، انقلاب سوسیالیستی و کنترل و نظارت بر تولید توسط طبقه کارگر است. کار ما امروز، از طریق توضیح «صبورانه، مداوم و سیستماتیک» برای آماده سازی نیروها جهت تغییر جامعه است که صورت

می گیرد. هفدهم آوریل ۲۰۰۷



بلشویکها قراردادهای استعماری علیه مردم ایران را لغو کردند!



در آذرماه سال ۱۲۹۶ خورشیدی (پازدهم تا چهاردهم دسامبر سال ۱۹۱۷) دولت بلشویکی روسیه در چند اعلامیه ی جداگانه قراردادهای تحمیلی دولت روسیه تزاری بر علیه ایران را لغو و از بدهی های مالی این کشور صرف نظر کرد .

«لنین» شخصا در اعلامیه ای که در ۱۴ دسامبر ۱۹۱۷ به امضای او صادر شد، عهدنامه اوت سال ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه دایر بر تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ و یک منطقه بی طرفی مابین و ضمايم محرمانه آن را فاقد اعتبار اعلام داشت و تاکید کرد که هرگونه قراردادی که با استقلال ملی، تمامیت ارضی و آزادی عمل ملت ایران مغایرت داشته و آن را محدود کند از این لحظه بی اعتبار است و همه را پاره کرده و دیگر وجود خارجی که بتوان به آنها استناد کرد موجود نیست.

متن بخش هایی از پیام لنین که در همان زمان در شهر تهران منتشر شد چنین بود:

«رفقا!، برادران!، وقایع عمده در خاک روسیه در جریان است. خاتمه مجازات خونینی که از برای تقسیم کردن ممالک دیگران شروع شده بود نزدیک می شود. سلطنت وحشیانه که زندگانی ملل عالم را بنده خود قرار داده بود مقهور گردید. عمارت کهنه و پوسیده استبداد و بندگی در زیر ضربات انقلاب روس خراب می شود... حکومت مملکت در دست ملت است... روسیه در این مقصود مقدس تنها است... هندوستان دوردست که قرون متمادی تحت ظلم و فشار درندگان متمدن اروپا واقع شده بود بیرق انقلاب برافراشته... سلطنت غارت و زور سرمایه داران منقرض گردید.

کرده بودند، مورد سرزنش [مردم] قرار گرفت» (۷).

لنین در طرح فرمان انحلال مجلس موسسان می نویسد: "مجلس موسسان که بر اساس فهرستهای تنظیمی قبل از انقلاب اکتبر انتخاب شده، مظهر تناسب قدیمی نیروهای سیاسی و دورانی است که سازشکاران و کادتها بر سر کار بودند. مردم در آن زمان، هنگام رای دادن به نامزدهای حزب اس آر ها نمی دانستند بین اس آرهای راست یا طرفدار بورژوازی و اس آرهای چپ یا طرفدار سوسیالیزم کدام یک را بر گزینند (۸).

به نظر نویسنده، بلشویکها در مورد بازگشایی مجلس موسسان در سال ۱۹۱۸، دچار یک اشتباه تاکتیکی شدند. در حالی که بلشویکها و متحدین شان دارای اکثریت آرا در شوراهای سراسری بودند، نباید تن به انتخابات و بازگشایی مجلس موسسان می دادند؛ چراکه شوراهای سراسری به مثابه عالی ترین نوع ارگانهای خودسازمانیافته و اجرائی، عملا قدرت را در دست گرفته بود. بازگشایی مجلس موسسان در حقیقت قرار دادن عالی ترین نوع پارلمان بورژوازی در مقابل حکومت کارگری بود.

پانویس ها:

- ۱) پیش نویس ۱۱ تز که در تاریخ ۵ اوت ۱۹۲۰ توسط لنین به دومین کنگره بین الملل سوم ارائه داده شد. - قسمتی از تز یازدهم استفاده شده است.
- ۲) به نقل از «از فوریه به اکتبر»، انقلاب بلشویکی، ای اچ کار، جلد اول، ص ۹۱.
- ۳) لنین، مجموعه آثار، انگلیسی، جلد ۲۶ ص ۲۶۲.
- ۴) Issaak: La revolution d P. ۱۱۷ octobre Ed. Progres - به نقل مقاله انحلال مجلس موسسان ۱۹۱۸ ... و آنچه استالین نقل کرد - عطا شیوان - کتاب جمعه ها - شماره ۱۱ - صفحه ۱۵۳.
- ۵) به نقل از کتاب انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷، ای اچ کار، جلد اول، ص ۱۱۳.
- ۶) انقلاب اکتبر، روی مدوف، صفحه ۱۱۰.
- ۷) به نقل از کتاب انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷، ای اچ کار، جلد اول، ص ۱۲۰.
- ۸) طرح فرمان انحلال مجلس موسسان،



ژانویه ۱۹۱۸.

پیوستند. اما جناح اقلیت حزب که به جناح چپ معروف بود، در انتقاد عریان به سیاستهای جناح مقابل، شروع به دفاع از سیاستهای بلشویکها نمود.

دو جناح اس آر ها بصورت دو تشکیلات کاملا مستقل عمل می کردند. با این وجود هر دو جناح به عنوان یک حزب واحد و دارای یک لیست مشترک کاندیدها به پای صندوق رای رفتند. تهیه لیست نمایندگان تحت نظر و کنترل اس آرهای راست صورت گرفت که در رهبری حزب دارای کنترل کامل بودند، در نتیجه اکثریت قریب به اتفاق کاندیدهای جناح چپ حزب از لیست مربوطه حذف شدند.

بیانیه انتخاباتی که اس آر ها پیش از انقلاب اکتبر مبنی بر اصلاحات ارضی طراحی کرده بودند، بر اصول و اهداف رفیعی استوار بود و مردم هم به این اهداف و اصول رای دادند؛ نه به سیاستهای جناح راست که عملا هیچ اعتقادی به اصول گذشته خود نداشت (۵) (۶).

در اولین جلسه مجلس موسسان در ۵ ژانویه ۱۹۱۸، بلشویکها لایحه پیشنهادی ی را با نام «اعلامیه حقوق زحمتکشان و استثمارگران شونندگان»، به بحث و رای گیری گذاشتند. مفاد اصلی این لایحه عنوان می کرد که مردمی که کار می کنند و بر وسایل تولید مالکیت ندارند نباید مورد استثمار قرار گیرند. این لایحه با ۲۳۷ رای مخالف و ۱۳۸ رای موافق مردود اعلام شد. پس از اعلام نتایج رای ها، بلشویکها و اس آرهای چپ، مجلس را ترک کردند. جلسه مجلس که تا ساعت ۵ صبح روز بعد ادامه یافته بود، بوسیله حکومت کارگری تعطیل و نمایندگان بدون هیچ مقاومتی مجلس را ترک کردند. این اولین و آخرین باری بود که مجلس موسسان در روسیه تشکیل گردید.

اکثریت قریب به اتفاق اس آر ها و منشویک های حاضر در مجلس موسسان، مخالف پایان جنگ، اصلاحات ارضی، برسمیت شناختن شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان بودند و همین مساله باعث سلب اطمینان توده مردم از آنان شده بود. مجلس موسسان علی رغم اینکه با اقدام مستقیم بلشویکها و متحدشان بسته شد اما "این مجلس بیشتر از آنان که آن را منحل

لغو قرار داد ۱۹۰۷ انعقاد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ بود که بر اساس این قرارداد کشور ایران در بست تحت الحمایه دولت بریتانیا در می آمد.

مجلس ایران با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت و آنرا مردود دانست. «گنورگی چیچرین»، وزیر امور خارجه شوروی نیز درباره ی قرارداد استکباری ۱۹۱۹ انگلستان بر علیه مردم ایران در روز ۳۰ اوت ۱۹۱۹ چنین گفت:

" در این لحظه که انگلستان درنده می خواهد کمند اسارات مطلق را بر گردن مردم ایران ببندد، روسیه شوروی به طور رسمی اعلام می دارد که قرارداد انگلیس و ایران را به رسمیت نمی شناسد و آنرا فاقد اعتبار می شمارد".

جوانان انقلابی ایران نیز تلاش شایانی در مبارزه بر علیه قرارداد استعماری ۱۹۱۹ از خود نشان دادند. جوانانی نظیر عبدالحسین حسابی، لادین اسفندیاری برادر نیماوشیچ، و ابوالقاسم سجادی موسوم به «ذره» که بعد ها به نهضت کمونیستی ایران پیوستند و متأسفانه پس از پناه بردن از اختناق رضا شاهی به شوروی، قربانی کشتارهای استالین شدند، از جمله رهبران مبارزه بر علیه این قرارداد ننگین بودند. (اسلام انقلابی تا گولاگ، به کوشش خسرو شاکری (زند)، فلورانس و تهران، ۱۳۸۱).

در همان سال ۱۹۱۹، همچنین بخشی از کارگران و زحمتکشان دست به اعتصاب و اعتراض زدند. از آن جمله می توان به کارگران چاپخانه ها اشاره نمود که با وجود آنکه توسط پلیس مجبور به پایان اعتصاب خود شدند ولی موفق به تحصیل هشت ساعت کار در روز گردیدند. کارگران راه آهن شاه عبدالعظیم نیز دست از کار کشیدند که اعتصاب آنان نیز به شکست انجامید. این اعتصابات با وجود شکست زودرس خود، بخش وسیعی از کارگران را جذب فعالیت های سیاسی نمود. پیروزی شوروی در قفقاز و ترکستان در فاصله سالهای ۲۱- ۱۹۲۰ نیز سبب تقویت هر چه بیشتر روحیه ی کارگران ایران برای مبارزه هر چه متشکل تر در غالب حزب کمونیست ایران و اتحادیه های کارگری بر علیه غارتگران دولتی شد.

در خصوص تعدیات دسته جاتی از قشون روس که هنوز خاک ایران را تخلیه نکرده اند باید خاطر نشان شود که این ترتیبات بر خلاف اراده و میل ما صورت گرفته و ناشی از جهالت قسمتی از سربازان و سوءنیت ضد انقلابی فرماندهان ایشان است. شورای کمیسرهای روسیه آنچه در حیز قدرت دارد به استخلاص ایران از مامورین تزار و سرمایه داران امپراطوری خود که هم دشمن ملت ایران و هم خصم روسیه می باشند میبذول داشته تمام اتباع روس را که مرتکب اعمال تجاوزکارانه نامشروع نسبت به ملت ایران شده اند مجدانه موافق قوانین انقلابی تنبیه خواهد کرد و در زمینه روابط بین المللی تا درجه امکان جدیت خواهد کرد که به تخلیه کامل قشون عثمانی و انگلیس از ایران موفقیت حاصل کند. صمیمانه امیدوارم زمان آن نزدیک شده باشد که ملل دنیا حکومت های خود را به جلوگیری از تجاوزات نسبت به ملت ایران وادار و موانع توسعه قوی و ترقی آزادانه مملکت مزبور را مرتفع نمایند؛ به هر حال شورای کمیسرهای ملت روس فقط روابطی را با ایران معتبر می داند که مبتنی بر تعهداتی به رضایت طرفین و احترامات بین دو دولت باشد.

۲۰ روز پس از اعلامیه «لنین» در تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۱۸ نیروهای روسیه به فرماندهی ژنرال «باراتف» ایران را ترک گفتند. در پی خروج آخرین سرباز روس، نیروهای انگلیسی که از طریق عراق وارد کشور ایران شده بودند به سرعت شهر «قصر شیرین» و نیمی از استان کرمانشاه را تصرف نمودند. هدف عمده انگلیس ها از حضور در عراق و ایران تسلط به ذخایر «نفت» این دو کشور بود. در پی وارد شدن اشغالگران انگلیسی به خاک ایران، شورشهای و نارضایتیهای مردم ایران سبب شد که دولت مرکزی ایران در بهمن همین سال از دولت انگلستان بخواهد که با توجه به لغو عهدنامه دوجانبه ۱۹۰۷ از سوی لنین، نیروهای انگلیسی نیز ایران را ترک کنند.

دولت انگلستان درست يك سال بعد (آذر ماه ۱۲۹۷) با پذیرش ظاهری لغو قرارداد ۱۹۰۷ موافقت نمود؛ بعداً آشکار شد که هدف انگلیس ها از توافق بر سر

مسلمانان مشرق!، ایرانیان!، ترك ها، عرب ها!، هندی ها!، تمام طوایفی که سباع حریص اروپا زندگی و دارایی و آزادی شما را در قرون متوالی مال الاتجاره از برای خود قرار داده و غارتگران جنگجو می خواهند ممالکتان را تقسیم کنند! ما اعلام می کنیم که عهدنامه سری راجع به تقسیم کشور ایران محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یابد، قشون روس از ایران خارج می شود و حق تعیین مقدرات ایران به دست ایرانیان تأمین خواهد شد... در این موقع که حتی مسلمانان هند که تحت ظلم و فشار بیگانه کوبیده و فشرده شده اند بر ضد ستمکاران شورش می کنند نباید خاموش نشست. فرصت را غنیمت و غاصبین را از اراضی خود دور اندازید. ما ملل مظلومه را برای استخلاص زیر پرچم های خود جای می دهیم. ای مسلمانان روسیه! ای مسلمانان مشرق زمین! ما در این راه تجدید حیات عالم از جانب شما انتظار هم عقیدگی و مساعدت داریم.

در پی اعلامیه «لنین»، «تروتسکی» دیگر رهبر شاخص انقلاب پیروزمند اکتبر اعلام داشت که به واحدهای نظامی روسیه که بر طبق عهدنامه انگلستان و روسیه مبنی بر تقسیم ایران در این کشور مستقر شده اند دستور خروج فوری از این کشور را داده است. «تروتسکی» بعنوان کمیسر امور خارجه دولت بلشویکی نامه ای به «شارژدافر» در «سن پترزبورگ» نوشت که در آن نامه بار دیگر بر مواضع لنین تأکید کرد: نظر به اینکه ملت ایران از وضع آتیه عهدنامه ۱۹۰۷ منعقد بین روس و انگلیس مردد است با نهایت احترام به نام حکومت جمهوری روسیه مراتب ذیل را به استحضار خاطر شریف می رساند: موافق نص صریح اصول سیاست بین المللی که در کنگره ثانی کمیسرهای ممالک روسیه در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ مقرر شده است، شورای کمیسرهای ملت روس اعلام می دارند که معاهده فوق الذکر نظر به اینکه بر علیه آزادی و استقلال ملت ایران بین روس و انگلیس بسته شده به کلی ملغی و تمام معاهدات سابق و لاحق آن نیز، هر جا حیات ملت، آزادی و استقلال ایران را محدود نماید، از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.



«میدان سرخ»: صد ها هزار کارگر و جوان در رم به خیابان ها آمدند

شنبه ی گذشته، بیستم اکتبر، صد ها هزار کارگر و جوان در خیابان های رم راه پیمایی کردند.

تظاهرات به دعوت دو روزنامه ی اصلی جناح چپ، ال مانیفستو و لیبرازیونه (روزنامه ی پی آر سی) برای درخواست از دولت پرودی برای تغییر سیاست هایشف که تا به حال بسیار میانه رو بوده است، برگزار شد.

دعوت به تظاهرات بلافاصله از سوی احزاب «بازسازی کمونیستی، پی آر سی» و «حزب کمونیست ایتالیا، پی دی سی آی» که حداقل در نام خود منتسب به کمونیسم هستند، مورد حمایت قرار گرفت.

تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات فراتر از انتظار بود. خیل عظیمی از مردم با پرچم های سرخ شهر رم را غرق کرد. به گزارش برخی روزنامه های بورژوازی، مانند «کوریره دلا سرا»، یک میلیون نفر در میدان «سن جیوانی»، محل اختتام تظاهرات، حاضر بودند. این بزرگترین تظاهرات در سه یا چهار سال گذشته بود.

گرچه هدف اعلام شده ی سازمان ها، تاثیر بر دولت بود، حس بدگمانی کاملی نسبت به «پرودی» و تمام وزرا ی بورژوا و رهبران ائتلاف «یونیونه» در میان تظاهر کنندگان موج می زد.

این تظاهرات نشان دهنده ی نا امیدی تعداد فزاینده ی مردم از دولت پرودی بود، که نه تنها هنوز پس از هجده ماه قادر به انجام هیچ یک از وعده های پیش

«لرد کرزن»، وزیر امور خارجه انگلیس، در گزارش خود به مجلس اعیان این کشور از تغییر اوضاع ایران اظهار تاسف کرد و اذعان نمود که نقشه ی انگلستان برای تبدیل ایران به مستعمره، نقشه بر آب شده است.

در پی عدم اجرای قرارداد ۱۹۱۹ توسط دولت ایران و همچنین در هراس از گسترش روزافزون بلشویزم در این کشور، دولت «فخیمه» انگلیس موجبات راه اندازی کودتای سپاه ۱۲۹۹ خورشیدی (فوریه ۱۹۲۱ میلادی) و علم کردن «رضاخان میرینج» جهت سرکوب جنبش های آزادی خواهانه ی مردم ایران را فراهم کرد.

رضاخان این وظیفه را یافت که جنبش انقلابی در حال رشد را در هم کوبد و تدریجا نفوذ اقتصادی سیاسی بریتانیا را در ایران مستحکم کند؛ یعنی قرارداد ۱۹۱۹ را عملا بمورد اجرا گذارد. ولی رضاخان این وظیفه را از دو طریق می توانست انجام دهد: از یکسو با ایجاد یک ارتش مقتدر کشوری، و از سوی دیگر با اظهار مداوم دوستی با اتحاد جماهیر سوسیالیستی که به منظور آن سالها خود را جمهوریخواه می نمایاند. اما سخنان وی دایره بر دوستی با شوروی و جمهوریخواهی حرف توخالی ای بیش نبود و در واقع نفوذ بریتانیا افزایش یافت. این بازی دو سره زیرکانه تا پایان ۱۹۲۵ که رضاخان با حمایت بریتانیا تمام مراکز انقلابی را سرکوب نمود و نقاب جمهوریخواهی را از چهره برگرفت و بر تخت شاه شاهان صعود کرد، ادامه یافت. (خطوط انکشاف ایران، آوتیس سلطان زاده، اسناد تاریخی جلد چهارم، انتشارات مزدک)

با وجود سرکوب و استبداد سپاه در دوران رضاخانی که با حمایت مستقیم امپریالیزم انگلیس همراه بود و با تسلط بورکراسی استالینی که انترنالیونالیزم پرولتری را فدای ناسیونالیزم روسی نمود، نمی توان نقش انقلاب کبیر اکتبر و رهبران شاخص آن یعنی «لنین» و «تروتسکی» را در استقلال بخشیدن به مردم کشور ایران و تقویت روحیه مبارزه جوئی آنها نادیده گرفت.



امید دادر

از انتخابات خود به طبقه ی کارگر نیست بلکه در بودجه ی تصویری سال ۲۰۰۷ و بودجه ی پیشنهادی سال آینده سود های کلانی نصیب کارفرمایان می کند.

در ماه جولای، توافقنامه ی جدیدی در مورد رفاه و حقوق بازنشستگی میان دولت، سازمان کارفرمایان و اتحادیه های کارگری امضا شد. این توافقنامه سن حقوق بازنشستگی و مالیات بر دستمزد اضافه کاری را تمدید و تمام ضد رفرم های بر لوسکونی در مورد تلفات کارگری را ابقا می کند.

تظاهرات بیستم اکتبر نشان دهنده ی لبریز شدن صبر بخش عظیمی از جوانان و کارگران بود. آنها بیش از این گردش به راست دولتی با حضور احزاب جناح چپ را تحمل نمی کنند. آنها پروژه ی حزب بورژوازی جدید، حزب دموکرات، که به هدف خنثی سازی حضور کمونیست های در ایتالیا ساخته خواهد شد را بر نمی تابند.

فشار معینی از سوی مطبوعات بورژوازی، و حتی رهبری «سی جی آی ال»، بزرگترین اتحادیه کارگری، و دیگر رهبران چپ، برای لغو تظاهرات به سازماندهندگان آن وارد شد. آنها مدعی بودند چون پلاتفرم سیاسی رسمی تظاهرات بر ضد بعضی موضوعات توافقنامه ی رفاه است، بنابراین بر ضد اتحادیه های کارگری نیز محسوب خواهد شد. این است دموکراسی مورد قبول رهبران اتحادیه ها.

این بخشی از تصادم شدید فزاینده ی میان رهبری «سی جی آی ال» و «اف آی او ام» (اتحادیه ی کارگران فلزکار) است. کمیته ی مرکزی «اف آی او ام» (اتحادیه کارگران فلزکار) به توافقنامه ی رفاه رای منفی داد و سازمان ها و ساختار های آن نیز در سازماندهی تظاهرات رم شرکت داشتند.

بنابراین، بر خلاف نظر دولتی ها، تظاهرات یک پیروزی بزرگ بود. حاضرین چنین اساس می کردند که: «ما باید اینجا باشیم» برای اینکه ثابت کنیم یک حزب تنها توسط اعضای پارلمان یا رهبران ارشد پنهان پشت درهای بسته ساخته نمی شود. بلکه کارگران عادی و

جوانان هستند که با حضور خود در صحنه به ساخت چنین حزبی اقدام می کنند و تنها در مبارزه است که ما می توانیم به خواسته های خود برسیم. بخش های مهم کارگران مبارز در تظاهرات حاضر بودند. برای مثال کارگران وودافون، شرکت فراملیتی بزرگی که می خواهد بیش از نهمصد کارمند از میان نه هزار کارمند فعلی ایتالیایی را از کار اخراج کند.

در ماه های پس از انتخابات سال ۲۰۰۶ مبارزه ی طبقاتی در ایتالیا فروکش نکرده بود، بلکه تنها توسط یک طبقه، طبقه ی بورژوا، انجام می گرفت.

پس از یک دوره ی "صلح اجتماعی" نسبی جنبش مجدداً آغاز شده است. در یک رفراندوم برای تصویب موافقت نامه ی رفاه جولای، که به دعوت اتحادیه ها برگزار شد، یک میلیون از پنج میلیون کارگر رای "منفی" دادند. با توجه به اینکه برای این آرا ی منفی، هیچ کس، جز بعضی فعالین اتحادیه ای جناح چپ، که «فالس مارتلو» پیشتاز آنان بود، اقدام به سازماندهی نکرده بود، این بیست درصد امار مناسبی است. رای "منفی" در بخش فلزکار در اکثریت بود و ۶۵ درصد آرا را در بزرگترین کارخانه ها، کارخانه هایی با بیش از پانصد کارگر، به دست آورد.

رهبری «پی آر سی» بلافاصله پس از تظاهرات، اعلام کرد که حکومت قویتر بوده و وفاداری آنها به پرودی مورد بحث نیست. واقعیت دقیقاً بر عکس آن است. این حکومت هر روز ضعیف تر و توسط تناقضات آشتی نا پذیر، تناقضات طبقاتی، یک دولت ائتلاف طبقاتی، دچار از هم گسیختگی می شود. بخش قابل توجه ای از بورژوازی در تدارک دولت جدیدی است بدون حضور پرودی و خصوصاً احزاب چپ. دولتی که با «حزب دموکرات» جدید و همچنین رهبر جدیدش، «ولترونی» به قدرت خواهد رسید. رهبری «پی آر سی» به جای تکیه بر دیوار در حال فروپاشی، باید برای یک آلترناتیو تدارک ببیند. اولین مرحله نیز، اتخاذ مواضع مخالف نسبت به حکومت فعلی است... این تظاهرات شروع خوبی است برای ضرب العجل های بسیاری در دوره ی آتی خواهیم

داشت. مهمترین آنها، کنگره ی «پی آر سی» در ابتدای سال ۲۰۰۸ خواهد بود که ما مصمم هستیم تمام تلاشمان را برای دفاع از عقاید مارکسیستی و نشر آن در تمام ایتالیا انجام دهیم.

گروه ترجمه ی نشریه ی میلیتانت آبان ۱۳۸۶



نقد به سازمان های تروتسکیستی

تاریخ اجمالی ی «گرایش مارکسیزم بین المللی»

بیشتر گروه هایی مدعی تروتسکیزم، در مواجهه با نوشته های تروتسکی، استنتاجات او در کار های بزرگش را، به عنوان تحلیلی از دوره ای که تروتسکی در آن مشغول نگارش مطالب بود، می پذیرند. وظیفه ی ما، اجرای متد های مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی، مطابق با جهان امروز است. پس موضوع تنها جنگ زدن بر تفسیرات مختلف تروتسکی نیست. بلکه مهمترین مسئله، بحث پیرامون دوره ای که در آن قرار داریم و مرحله ی کنونی است.

تروتسکی، موج انقلابی در اروپا پس از جنگ بین الملل دوم و تبدیل بین الملل چهارم به نیروی مسلط جنبش کارگری را انتظار می کشید. جنگ داخلی در یونان، جنبش مقاومت و اعتصابات در ایتالیا و فرانسه در راه پایان جنگ و بلافاصله پس از آن، انقلاب چین، مبارزه برای استقلال سرتاسر دنیای مستعمرات،

پیروزی تکاندهنده ی حزب کارگر در انتخابات سال ۱۹۴۵ و غیره، همگی نشان دهنده ی صحت پیش بینی های تروتسکی هستند. اما تنها مسئله ضعف نیرو های بین الملل چهارم، برای ایفای نقشی بنیادی در این رویداد های آشکار بود. نتیجه ی آن شکست تاریخی و عظیم جنبش انقلابی که در پایان جنگ جهانی دوم پدیدار شد، بود. هر کجا که پیروزی هایی حاصل می شد، مانند چین، شکل استالینیزم به خود می گرفت، مثل دولت منحن کارگری در شوروی.

تلاش و شکست جنبش تروتسکیستی، در آن دوره ی زمانی ریشه دارد. از آن پس، رهبری بین الملل چهارم در درک آنچه روی می داد ناتوان بود. در صورت مطالعه نوشته های رهبرانی چون جیمز کانن (رهبر حزب کارگران سوسیالیست آمریکا) در اواخر دهه ی چهل و اوایل دهه ی پنجاه، متوجه افق های کاملاً اشتباه آن خواهید شد. افق های او، بحران های آتی سرمایه داری و بنابراین ترقی های انقلابی در کوتاه مدت بود. بین الملل چهارم در سال ۱۹۴۶ "پیش کنفرانس" خود را برگزار کرد. بیانیه ی آن کنفرانس توسط ارنست مندل نوشته شده بود.

آن بیانیه به کلی با واقعیت در مغایرت قرار گرفت. رهبری بین الملل چهارم تئوری ی ناتوانی سرمایه داری در توسعه ی نیرو های مولده فراتر از سطح سال های ۱۹۳۸ و خارج از موضوع بودن هر پیشرفت را بسط داد. با گذشت زمان اثبات شد که این بیانیه کاملاً اشتباه بوده است. شکست طبقه کارگر پس از جنگ، پیش شرط سیاسی اصلی یک چرخش در اقتصاد بود. ایالات متحده آمریکا، پس از پایان جنگ به شکلی شدیداً تقویت شده سر بر آورد. همین ابر قدرت اصلی بود که سود هنگفتی از تولید جنگی به دست آورد. آمریکا به دلیل ترس از انقلاب در اروپا، برای احیا اقتصاد آنها مبالغ هنگفتی سرمایه به کشورهای مثل آلمان، ایتالیا، فرانسه و غیره، تزریق کرد. ویرانی ناشی از جنگ به معنی نیاز به برنامه ی بازسازی عظیمی بود. تمام اینها پایه های بزرگترین توسعه ی اقتصادی در تاریخ سرمایه داری را تشکیل می داد.

حزب کمونیست آلمان نیز نیرو های توده ای اش را از شکاف جناح چپ اس پی دی به دست آورد. در بریتانیا، حزب کمونیست از ترکیب چهار گروه کوچکتر پدیدار شد. اما به شما توصیه می کنم، کتب "بیماری چپ روی کودکانه ی لنین" (منتشر شده در سال ۱۹۲۰) را مطالعه کنید و توصیه های لنین به کمونیست های بریتانیایی را به خاطر بسپارید. توصیه لنین به آنان، ورود به حزب کارگر بریتانیا بود.

این تاکتیک توسط لنین اختراع نشده بود. بلکه بخشی از سنت خود مارکس بود. در گذشته، در سال ۱۸۴۸، کمونیست های آلمانی سازمان هایشان را برای ورود به حزب دموکرات منحل کردند، زیرا در آن زمان پیشرو ترین کارگران در آنجا حضور داشتند. بین الملل اول خود از انواع عناصر کمونیست های واقعی تا تریدیونونیست های بریتانیایی، که به کرات نماینده ی افراد متمایل به لیبرالیزم بودند، ساخته شده بود.

اگر ما این درس ها را امروزه به کار ببریم، نتایجی که به دست می آوریم، همان نتایج مارکسیستی واقعی است. یعنی تروتسکیست ها باید به سوی سازمان های توده ای جهت گیری کنند. مسئله ی مهم عصر ما رهبران سوسیال دموکرات کاملاً منحنی است که گوی کارگران را فشار می دهند.

اما منحنی اعلام کردن رهبری رسمی بسیار آسان است. وظیفه ی ما ساخت یک آلترناتیو است. مسئله این است: آیا این کافیست که "حزب انقلابی" را اعلام کنیم و منتظر توده ها برای نزدیک شدن به خود بمانیم؟ ما اینطور فکر نمی کنیم. توصیه ی لنین به کمونیست های بریتانیایی در سال ۱۹۲۰، امروزه حتی از آن دوره هم کارا تر است. این یکی از نکات اصلی است که ما را از دیگر گروه هایی که ادعای تروتسکیست بودند دارند متمایز می کند. و آنرا کم اهمیت قلمداد نمی کنیم.

ممکن است نام حزب سوسیالیست (سی دابلو ای) را شنیده باشید. این گروه پیشتر به عنوان گرایش میلیتانت شناخته می شد. این گروه درون حزب کارگر فعالیت می کرد و تد گرانت بنیانگذار و

در ابتدا در از پذیرش این واقعیت که آنچه در اروپای شرقی می بینیم، مدلی از روسیه ی شوروی است، سر باز زد. سپس آنها به سمتی دیگر چرخیدند (بدون بیان علل آن) و حتی برخی از این کشور ها (چین کوبا و یوگوسلاوی) را دول سالم کارگری اعلام کردند، و آن تعریف را به محض آنکه غیر قابل دفاع شد رها کردند.



ارنست مندل یکی از پر نفوذترین رهبران بین الملل چهارم بود

می توانستم جزئیات بیشتری از اشتباهات رهبران وقت بین الملل چهارم ارائه دهم، اما فکر می کنم این اشارات کوتاه برای نشان دادن آنکه مندل، کانون و دیگران، پس از جنگ جهت خود را از دست داده بودند و همین نکته به خط کج و معوج و بدور از تحلیل های واقعا مارکسیستی آنان منجر شد، کافی باشد.

آنچه می خواهم تأیید کنم، نزدیک شدن موضع نشریه ما «فراخوان سوسیالیستی» به سازمان های توده ای است. بر خلاف تمام گروه های دیگر، ما معتقدیم که کارگران با روی آوردن به فعالیت، به سوی گروه های حاشیه ای جنبش کارگری نخواهد رفت. آنها از طریق سازمان های توده ای سنتی خودشان حرکت خواهند کرد.

تمام تاریخ جنبش های کارگری بین المللی نیز این مطلب را تأیید می کنند. خود «بین الملل کمونیستی سوم» (کمینترن) از درون بخش های کوچک زاده نشد، اما از جناح چپ «بین الملل دوم» سوسیالیستی تکامل یافت. بلشویک ها، مانند منشویک ها، برای سالیان زیاد پیش از پیدایش به صورت یک نیروی مستقل، گروهی در یک حزب بودند. احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه از درون احزاب سوسیالیست توسعه یافتند.

رهبری بین الملل چهارم نمی توانست با این پیشرفت های جدید به توافق برسد. آنها متوجه نبودند که ارزیابی مجددی از موقعیت ضروری است. حقیقت این است که آنها فکر می کردند که می توانند با نوید انقلاب در نزدیکی، نیرو هایشان را در کنار یکدیگر حفظ کنند. چنین سیاستی تنها می توانست به فرو پاشی بین الملل منجر شود.

همانطور که لنین گفت، اگر اشتباهات خود را اصلاح نکنید، از اشتباهی به اشتباه دیگر خواهید لغزید. نتیجه ی نهایی سکتاریزم است. آنها بدون درک اشتباهاتشان، با انواع تئوری های اشتباه به پیشروی در مسیر انحطاط ادامه دادند. از انقلاب مداوم به سوی تئوری بورژوا سازی طبقه کارگر در اروپا چرخیدند. برای مثال، ارنست مندل در آوریل ۱۹۶۸ در نشستی در لندن اظهار داشت که اروپا، حداقل تا بیست سال آینده جنبش طبقه کارگر را به خود نخواهد دید. این اظهارات در حالی بیان شد که جنبش مهم کارگران فرانسه، یک ماه بعد، در ماه می سال ۱۹۶۸ در راه بود!

رهبری بخش بریتانیایی بین الملل چهارم، آر سی پی (حزب کمونیست انقلابی)، متوجه تغییرات انجام شده و افق های متفاوت بسط یافته، شد. تنورسین اصلی آر سی پی «تد گرانت» بود. اگر به وب سایت ما دسترسی دارید می توانید کتابی به نام «ریسمان قطع نشده» را در آن بیابید. این کتاب منتخبی از آثار تد گرانت طی سال های ۱۹۳۸ تا ۱۹۸۳ است. می توانید با مطالعه کتاب، خود به قضاوت بنشینید، اما در بخش افق های اقتصادی، نوشته شده در سال ۱۹۴۶، با تحلیل هایی از رشد اقتصادی آشکار، و ارزیابی هوشمندانه تری از روند توسعه، رو به رو می شوید.

رهبری بین الملل چهارم، در مورد مسئله چین، مدعی بود که مانو می تواد با شنگ کای شک مصالحه کند. نوشته های تد گرانت در مورد چین، درک دقیق تری از وقایع را آشکار کرد.

تد گرانت با نوشته اش در مورد بناپارنیزم پرولتاری در اروپای شرقی، چین، کوبا و غیره، کمک شایانی به مارکسیزم کرد. رهبری بین الملل چهارم

کارگر می بینیم. چهار سال پیش در بریتانیا، اپوزیسیون توده ای حزب محافظه کار انگلیس در پیروزی بزرگ کارگری معنا پیدا کرد. حزب سوسیالیست در فرانسه از همان فرایند سود برد. در یونان «پاسوک» را در قدرت داریم. همین موضوع در آلمان نیز روی داد و غیره.

در این مرحله توده ها به سوی سازمان های سنتی، بخصوص سازمان های مرتبط به دولت، حرکت نمی کنند. وضعیت امروز در بریتانیا نیز به همین گونه است. و به همین دلیل ما "جوانان برای سوسیالیزم بین المللی" را با هدف جذب بهترین جوانان آغاز کردیم. اما در مسیر های طولانی تغییراتی آشکار می شود... سال گذشته در آمد ها بیش از پنج درصد افزایش یافت در حالیکه تورم تنها کمتر از سه درصد رشد داشت، که به معنی افزایش در آمد کارگران است. اما این وضعیت برای زمان طولانی پایدار نخواهد بود.

به موقعیت ایتالیا بنگرید. ائتلاف چپ میانه، با وجود پیروی از سیاست های مشابه بلر، در انتخابات شکست خورد. اما نرخ بیکاری در ایتالیا نزدیک به ده درصد است، دو برابر بیشتر از بریتانیا. سال گذشته در آمد ها تنها دو درصد افزایش یافت در حالیکه نرخ تورم به سه درصد رسید. یک کاهش در آمد واقعی. حالا تضاد های داخلی در حزب دموکرات چپ (پی دی اس) ایتالیا، که در مقطعی توانست شکافی میان عناصر آشکار بورژوازی و وبورکرات های نزدیک به جنبش کارگری ایجاد کند، آغاز شده اند. دولت برلوسکونی، در مقطعی، ناگزیر موجب برانگیختن واکنشی میان کارگران خواهد شد و همین مسئله بر اتحادیه های کارگری، حزب دموکرات چپ و حزب کمونیست بازسازی شده ی ایتالیا تاثیر خواهد گذاشت. در چنین موقعیتی حزب کمونیست بازسازی شده ی ایتالیا، اگر برنامه ی اصیل مارکسیستی در دستور کار داشته باشد، می تواند بر کارگرانی که چشم به حزب دموکرات چپ دوخته اند تاثیر گذارد.

در بریتانیا، بلر موقعیت کنونی خود را برای مدت زیادی حفظ نخواهد کرد.

بودند. بیان این نکته ضروریست که به یاد داشته باشید که این گرایش، با وجود پیشرفت موثرش، در مقایسه با جنبش کارگری بریتانیا نیروی بسیار کوچکی بود. و این بدین معنی است که گرایش میلیتانت، برای ارائه ی رهبری آلترناتیو به طبقه ی کارگری به حد کافی قدرت نداشت.

بنابراین، ما دهه ی ۱۹۸۰ را تماماً دور ی زوال تدریجی اتحادیه های کارگری و حزب کارگر می دانیم. به کل یک نسل خیانت شد و همین مسئله به گسست بسیاری از حزب کارگر و اتحادیه ها منجر شد. این زوال، دفاع از عقاید اصیل مارکسیستی را در حزب کارگر مشکل ساخت. حقیقت مسئله این بود که آنچه روی می داد، چرخش به راستی در جنبش کارگری بود. آزادی نسبی بوروکراسی ی سازمان های کارگری برای کنترل تمام بخش های صفوف جنبش، این امکانات این چرخش را فراهم می ساخت.

متأسفانه اکثریت رهبری گرایش میلیتانت مشکل را خود حزب کارگر می دانست. آنها بسط خیالات باطلی را که برپایی سازمانی مستقل و حفظ اصول را راه حل این مشکل بیان می کرد، آغاز نمودند و به این ترتیب مرتکب اشتباه بزرگی شدند. آنها حزب کارگر را ترک کردند و از آن سپس با زوال رو به رو شده و از قبل ضعیفتر گشتند (از نزدیک به ۴۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۲ به تعداد ۴۰۰ نفر رسیدند). پس از ارتکاب به یک اشتباه، آنرا با ترسیم نتایجی بدبینانه در مورد تمام موقعیت عینی ترکیب کردند. صحبت آنها از جنبش کارگری به یکصد سال قبل پرتاب شده بود.

ما به دفعات شاهد چنین فرایندی بوده ایم. آنها تنها از افراط به افراط دیگری روی آوردند، مانند کائن و مندل و پیش از آنها.

حالا ما با آغاز موقعیتی جدید رو به رو هستیم. بحران جهانی اقتصاد از سال ۱۹۲۹ مهمترین مسئله بوده است. این موضوع قبلاً نیز جنبش های بزرگی در آسیا را بر انگیزخته بود، اما نمونه هایی از آنها فراتر نیز در راه است. بر این اساس، ما توده ها را در چرخش به سوی سازمان های سنتی توده ای طبقه ی

تورسین اصلی آن بود. متأسفانه اکثریت رهبری بریتانیایی، با خطوطی همانند رهبران بین الملل چهارم پس از پایان جنگ جهانی دوم تکامل یافت، با وجود برخی تفاوت ها، آنها به هم شبیه هستند.

گرایش میلیتانت، بر پایه ی یک جهت گیری صحیح به سوی حزب کارگر و اتحادیه های کارگری، به نیرویی قدرتمند در چپ بریتانیا تبدیل شد و در دوران اوج خود، نزدیک به ۸۰۰۰ حامی داشت. سه عضو پارلمان از نظریات آن دفاع می کردند، شورای کارگری «لیورپول» (یکی از شهرهای صنعتی شمال انگلستان) را تحت کنترل داشت و تعداد زیادی از رهبران مهم اتحادیه ای با آن همسو بودند. گرایش میلیتانت همچنین رهبری جنبش باشکوه ضد مالیات، که با تظاهرات دویست و پنجاه هزار نفری در لندن به اوج خود رسید (در همانروز بیش از پنجاه هزار نفر در گلاسکو اسکاتلند تظاهرات کردند)، را در دهه ی ۱۹۸۰ رهبری کرد. متأسفانه اکثریت رهبری آن ترسیم نتایج اشتباه از رویداد های دهه ی ۱۹۸۰ را آغاز کرد.

در دهه ی ۱۹۸۰ شاهد تثبیت سرمایه داری در سطحی جهانی بودیم. عوامل بسیاری، مانند شکست مبارزات دهه ی ۱۹۷۰ مه از جنبش ۱۹۶۸ آغاز شد، در آن دخیل بودند. در دهه ی ۱۹۷۰ ما شاهد چرخش به چپ در سراسر جهان بودیم. این موضوع در اروپا، با افزایش آرای احزاب سوسیالیست و کمونیست تفسیر شد. تمام این احزاب و اتحادیه های کارگری با افزایش قابل توجه اعضا رو به رو شدند. بر این اساس، همانطور که حوادث آشکار ساخت، شاهد افزایش فزاینده ی رادیکالیزم دسته ها و صفوف بودیم. این چرخش، به پیشرفت جریان های چپ قدرتمند در این احزاب منجر شد.

بین سال های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ در بریتانیا، حزب کارگر بر مسند قدرت نشسته بود. سیاست های دست راستی ی دولت حزب کارگر راه را برای به قدرت رسیدن تاجر هموار کرد. و این مسئله تردید بخش های دسته های حزب کارگر نسبت به رهبری کارگری را به دنبال داشت. اینها شرایط توسعه ی گرایش میلیتانت به عنوان نیروی با اهمیت

تنها با رفتن به مدرسه ی رفورمیزم بود که یک جناح چپ توده ای درون حزب سوسیالیست و سی جی آی ال رشد کرد. این مسئله به تشکیل حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۱ انجامید. توده ها پیش از تدارک برای جستجوی یک آلترناتیو انقلابی، به مشاهده ی فعالیت های این رهبران رفورمیست برای نیاز داشتند.

فرایندهای مشابهی در فرانسه ای که حزب سوسیالیست در آن نام خود را به حزب کمونیست تغییر داده و به بین الملل سوم پیوسته بود، و همچنین، آلمانی که در آن، یو اس پی د از شکاف درون اس پی د بوجود آمده بود نیز مشاهده شد. کمونیست های آلمان بر بدنه ی یو اس پی دی غلبه یافتند و کی پی دی را تشکیل دادند.

در کل می بینیم که احزاب انقلابی توده ای بین الملل سوم از اقتراق درونی احزاب سوسیالیست متولد شده بودند.

اما پس از ورود جنبش به دوران رکود چه اتفاقی رخ می دهد؟ اگر به آمل انقلابی توده ها خیانت شود و طبقه ی کارگر در مسیر شکست قدم گذارد، مهاجرت توده ای از این احزاب مشاهده می شود. تنها گروه ناچیزی فعال باقی می ماند که پس از آن اکثرا به وفاداری به بوروکراسی حزبی تمایل دارد. آنها نتیجه گیری های اشتباهی از شکست های گذشته ارائه می کنند و به عنوان ترمز اضافی سد راه جوانان و کارگران می شوند. در چنین موقعیتی دفاع از عقاید مارکسیستی سخت تر خواهد شد و مارکسیست ها خود را در انزوا می یابند.

مشخصا در چنین شرایطی گرایشان سکتاریستی اولترا چپ (مانند رفورمیست ها) توان توسعه می یابند. همانطور که آنارشیست ها پس از شکست کمون پاریس به عنوان نیرویی در بین الملل اول پدیدار شدند، اولترا چپ گرایی رهبران بین الملل چهار نیز می تواند به همین ترتیب شرح داده شود.

اما در اینجا، فرایندی که بموجب آن لایه ای از کارگران پیشرو به رشد سکتاریزم کمک می کنند برای ما جالب است. مشخصا آنها به دلیل پیشرو بودنشان، به



آنچه ما دیدیم، بیداری انقلابی طبقه ی کارگر بود. احزاب و اتحادیه های کارگری که فعالین کمتری را در خود جذب کرده بودند ناگهان مملو از فعالین کارگری شدند. حزب سوسیالیست ایتالیا در سال ۱۹۱۸ تقریبا شصت هزار عضو داشت، اما دو سال بعد تا سطح دویست هزار عضو رشد کرد. در همان زمان، حزب سوسیالیست، فدراسیون اتحادیه های کارگری (سی جی آی ال) را از دویست و پنجاه هزار عضو تا سطح دو میلیون و صد و پنجاه هزار عضو ارتقا داد. و این بر خلاف نقش ضد انقلابی فدراسیون اتحادیه های کارگری طی جنگ جهانی اول بود.

در این نکته، درس تاریخی مهمی نهفته است. در اولین دهه های قرن، اپوزیسیونی درون حزب سوسیالیست ایتالیا توسعه یافت اما متاسفانه تصمیم به جدایی بی موقع از این حزب گرفت، پس از آن در سال ۱۹۱۲ از سی جی آی ال نیز جدا شد و اتحادیه سندیکالیستی انقلابی (یو اس ال) را بنیان گذاشت. آنها اعتقاد داشتند با این اقدامات، خط مشی برای آمل انقلابی کارگران فراهم می آورند. اما موضوع این نبود ان نبود.

سی جی آی ال، بر خلاف نقش خیانتکارانه اش، سازمان اتحادیه های کارگری برتر باقی ماند. تمام آنچه یو اس آی به دست آورد بخشی از طبقه ی کارگری بود که به راحتی پیشرو ترین کارگران را از توده های کارگری جدا ساخت.

زمانیکه شرایط ناشی از جنگ، توده ها را به فعالیت کشاند، آنها به سوی سی جی آی ال و حزب سوسیالیست روانه شدند.

بحران اقتصادی تاثیر گذاری خود را آغاز کرده است. طی یک یا دو سال بریتانیا درگیر بحران اقتصادی خواهد شد و همین مسئله به بی اعتمادی بسیاری از مردم و در نهایت شکست حزب کارگر در آینده منجر خواهد شد. در آن شرایط انتقاد داخلی در حزب کارگر آغاز می شود. این فرایند احتمالا در ابتدا در اتحادیه های کارگری آغاز خواهد شد. قبلا نیز نشانه های این را داشته ایم. اعتصاب های مترو لندن و اعتصاب های غیرمجاز کارگران پست را در نظر بگیرید. و اگر بلر به طرح هایش برای خصوصی سازی سرویس های بهداشتی ادامه دهد، به مواجهه ی او با کارگران منجر خواهد شد. تمام این موارد در نهایت در درون حزب کارگر تاثیر می گذارد، و در زمان وقوع آنها، مارکسیست ها باید بدانند که چگونه به سوی این فرایند جهت گیری کنند.

در زمان گسترش جنبش، نیاز به عقاید مارکسیستی آشکار خواهد شد. بدون آنها کارگران و جوانان در مبارزه ی خود از داشتن رهبری لایق محروم خواهند بود.

من فکر می کنم باید از هر سو تفاهمی در مورد مسئله ی سازمان های توده ای اجتناب کرد. ما معتقدیم، کارگران با آغاز فعالیت قاطع خود، به سوی سازمان های توده ای سنتی حرکت خواهند کرد. این درسی از تاریخ است و درک دلیل آن آسان.

در مواقع ثبات نسبی، توده ها درگیر فعالیت سیاسی نمی شوند. در واقع آنها سیاست را چیزی بیگانه با خود می پندارند. در این مواقع تنها اقلیتی از کارگران و جوانان به فعالیت سیاسی علاقه دارند. گاهی اوقات این اقلیت، به دلیل روش محافظه کارانه و روزمره، می تواند به مانعی برای دخالت توده ها تبدیل شود.

اگر به جنبش طبقه ی کارگر از دیدی تاریخی نگاه کنیم، دوره هایی از تحولات انقلابی را خواهیم دید که در آن توده های کارگر به فعالیت روی می آورند. ما دوران هایی مانند ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱، دهه ی ۳۰ در برخی کشورها، ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۸ و ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۹ را در گذشته دیده ایم.

پیش سوق دادن جنبش علاقه دارند. اما به موجب عدم درک مارکسیستی از نحوه رشد جنبش در میان آنها، می توانند نسبت به طبقه ی خود بی تاب شوند.

زمانی که کارگران درگیر فعالیت سیاسی نشده و به صورت فعال در سازمان های توده ای شرکت نمی کنند، رهبری این سازمان ها می تواند به راست حرکت کند. کارگران پس از دوره ای شکست، یا طی ترقی طولانی مدت، مانند ترقی دهه های ۵۰ و ۶۰، می توانند به واگذاری سیاست به رهبری تمایل داشته باشند. مقابله با رهبران رفورمیست، بدون شرکت فعال توده ممکن نیست.

اگر ما درک صحیحی از نحوه حرکت طبقه نداشته باشیم، مانند لایه ای از کارگران پیشرو، نتایج اشتباهی ترسیم خواهیم کرد. در زمان رکود، زمینه برای رشد بوروکراسی اتحادیه های کارگری و احزاب کارگری توده ای فراهم می شود. بعضی از کارگران پیشرو به مبارزه با این بوروکراسی ادامه می دهند اما پڑواکی میان صفوف حزب نمی بینند. به همین دلیل کارگران پیشرو به این نتیجه می رسند که این سازمان ها برای فعالیت بیش از حد بوروکرات هستند و با هدف ساخت اتحادیه یا حزبی که آلترناتیوی به کارگران ارائه دهد، آنها را ترک می کنند. متأسفانه آنها در می یابند که خارج از سازمان های رسمی همه چیز بسیار متفاوت است. به این دلیل است که میانبر و یا فرمول جادویی برای حل مشکلات وجود ندارد. اگر جنبش، بر اثر شکست های گذشته با رکود رو به رو شده، نمی توان به راحتی با اعلام حزب انقلابی "مستقل" مسئله را حل نمود. جنبش طبقه ی کارگری، سرعت و زمانبندی خاص خود را دارد. شما نمی توانید آنرا مجبور به حرکت تندتر کنید.

مشخصاً حضور یک حزب انقلابی توده ای می تواند موقعیت را به سرعت تغییر دهد، اما حتی حزب بلشویک نیز در سال ۱۹۱۷ به سرعت به عنوان نیروی مسلط در جنبش کارگری پدیدار نشد. کارگران پیش از پیروی از بلشویک ها، به تجربه ی دولت موقت نیاز داشتند. این موضوع، بیان می کند که چرا در ابتدا منشویک ها از بلشویک ها قدرتمند تر

بودند و چرا لنین تاکتیک جبهه ی متحد را مطرح کرد. بلشویک ها به منشویک ها و دیگر سازمان های کارگری پیشنهاد تشکیل یک جبهه ی مشترک ضد سرمایه داری را ارائه کردند. آنها با شعار "اخراج ده وزیر بورژوازی"، منشویک ها را به گسست از بورژوازی فراخواندند. این تاکتیک با مخالفت قاطع با طبقات حاکم روسیه ترکیب شد و زمینه ی پیوستن توده های کارگران به بلشویک ها را فراهم ساخت.

همانطور که پیشتر گفتم، لنین در کتاب خود، "بیماری کودکی چپ روی در کمونیزم"، آموزش ارزشمندی برای کادر های مارکسیست مهیا ساخت. ما باید از آن اثر و تجربه ی خود جنبش کارگری درس بگیریم.

یک مثال برای تاکتیک های پیش دارنده، اقدام پیروان ارنست مندل در سال ۱۹۶۸ در ایتالیا است. آنها به فعالیت درون حزب کمونیست مشغول بودند. این کار، بخصوص در دوره ای که حزب کمونیست ایتالیا رو به انحطاط می رفت، بسیار سخت بود.

در ۱۹۶۸ جنبش دانشجویی آشکار ساخت که جنبش در جامعه آغاز شده بود. در آن مرحله اقلیتی که در حرکت بود، به تضاد مستقیم با بورکراسی حزب سوسیالیست رسید. بر اساس این فرایند، پیروان مندل تصمیم به خروج از حزب کمونیست و برپایی سازمانی مستقل گرفتند. اما آنها افقی کاملاً اشتباه داشتند.

در سال ۱۹۶۹ جنبش عظیم طبقه ی کارگری ایتالیا، در ابعادی انقلابی، در جریان بود. اما بر خلاف تصورات بسیاری، این موضوع به جای ایجاد بحران در حزب کمونیست ایتالیا، به پیشرفت آن انجامید. حزب کمونیست، رشد خود، در میان کارگران جوان و دانشجویان، را آغاز کرد. در یک مرحله این حزب نزدیک به دو میلیون عضو داشت. اما دقیقاً به دلیل رشد آن، عقاید اپوزیسیون نیز درون حزب کمونیست بسط یافت. نسل جدید کارگران و دانشجویان جوان به امید یافتن راه حلی برای برون رفت از بن بست جامعه ی سرمایه داری، به فعالیت سیاسی روی آوردند. این موضوع در مراحل بعدی،

در توسعه ی روزنامه ی "مانیفست" که نزدیک به صد هزار تن از اعضای حزب را گرد خود داشت بازتاب یافت. متأسفانه رهبران این گروه نیز، پس از خروج خود، تحلیل های اشتباهی ارائه کردند. آنها می توانستند به ساخت یک اپوزسیون توده ای درون حزب کمونیست کمک کنند. به جای آن، از حزب خارج شدند و پیش از ناپیدایی کامل، به گروهی ده هزار نفری تحلیل رفتند.

از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۷ حزب کمونیست به رشد خود ادامه داد. بعد از انتخابات ۱۹۷۶، رهبری حزب کمونیست ایتالیا با حزب دموکرات مسیحی سازش، و به آمال کارگران خیانت کرد. این مسئله، بخصوص پس از شکست در انتخابات ۱۹۷۹، به بحران درونی منجر شد. اگر یک گرایش مارکسیستی با شکیبایی درون حزب کمونیست فعالیت می کرد می توانست پیروزی های بزرگی به دست آورد و موقعیت را دگرگون سازد. به جای آن، ما شاهد ناامیدی صفوف حزب کمونیست و انحطاط طولانی مدت آن بودیم. اما کارگرانی که از حزب کمونیست خارج شده بودند به هیچ یک از گروه های اولترا چپ انقلابی در جناح چپ نپیوستند که همین موضوع به ایجاد بحران های درونی در این گروه ها و انحلال بسیاری از آنان منجر شد.

ما باید از این مثال های تاریخی درس بگیریم و افق آینده خود را بر اساس آن بسط دهیم. کارگران با فشار بحران های سرمایه داری بار دیگر به سوی طغیان حرکت خواهند کرد. در کجا؟ دوباره، آنها تنها می توانند به سوی سازمان های توده ای سنتی حرکت کنند و ما باید برای دخالت گری در این فرایند تدارک ببینیم.

ضمناً، آیا این سخن به آن معنی است که ما در شعب حزب، در انتظار توده های نشیمن؟ این کار مضحک است. در شرایط حاضر، ما باید مجرایی به سوی پیشرو ترین کارگران و جوانان بیابیم. ما باید در مبارزه ی دانشجویان و کارگران دخالت کنیم و آلترناتیو مناسب را ارائه دهیم. بر این اساس، ما باید نیرو های مورد نیاز برای ساخت یک گرایش مارکسیستی برای دخالت در سازمان های سنتی در آینده را فراهم سازیم. به

اما آیا براسستی این تلاش و تکاپو که بیشتر آب و رنگ خصومت شخصی را بخود دارد تا یک نقد سیاسی اجتماعی میتواند گره ای از هزاران هزار گره کور جنبش چپ باز کند؟

کیومرث:

پلسخ به مسرور

در ابتدا باید بگویم بحث و پلمیک و نقد بی رحمانه، در فضای رفیقانه از سنن مارکسیست ها بوده و هست. اما این بحث ها بیش از آن که اربده کشی بر سر اسامی باشد، تخصص گرایی است با خاستگاه طبقاتی متفاوت است..

اگر موضوع، نقد منصور حکمت یا هر فرد زنده و مرده ی دیگر است، به معنی پدر کشتگی منتقد با آن فرد نیست. هدف اصلی نقد ها، گرایش و در واقع انحراف آنهاست. که پدیده ی جدیدی در مقیاسی جهانی نیست، بلکه همان انحرافات را دزدیده، با رنگ و لعابی جدید و به شکل وطنی آن ارائه می دهد..

هدف آن هم مشخصا نقد گرایش منحرف، افشای آن و تبلیغ تقویت گرایش فرد منتقد و نتیجه گیریست. اینجا هم "این یکی" و آن یکی" ی شما را باید اصلاح کرد و از "این گرایش" و "آن گرایش" نام برد. اما شما گویا به جای تداعی این اسامی با گرایش و در واقع خاستگاه طبقاتی آنان، نقد آنها را جنگ بر سر اشخاص می دانید.

نقد گرایشات پایان پذیر است، البته بر خلاف تصور شما!

همانطور که مارکسیزم میرایی خود را پیش بینی می کند، و با ساخت جامعه ی بدون طبقه دیگر وجود خارجی نخواهد داشت. (زیرا مارکسیزم علم مبارزه در راه حذف جامعه ی طبقاتیست و بدون وجود طبقات از بین خواهد رفت) گرایشات درون مارکسیزم نیز به همان ترتیب عمل می کنند.

تروتسکیزم تا زمانی معنا دارد که استالینیسم هنوز در میان چپ ها به چشم می خورد، زیرا برای مقابله با استالینیسم و همچنین ادامه ی راه مارکسیزم انقلابی ایجاد شده است.

بحث آزاد



در بخش کامنت وبلاگ «میلیتانت»، بحثهای بسیار جالبی در جریان بود. ما یک مورد از آنها را انتخاب کرده و در این شماره از نشریه انتشار می دهیم.

در باره منصور حکمت

مسرور:

امروزه بیشترین سهم مطالب در وبلاگها صرفا به یک مسابقه شخصی و کشمکش و اره کشی حول نام و شخصیت ها و متعاقبا همراه با هر فرم و سلیقه برای پایین کشیدن یکی و بالا بردن دیگری اختصاص می یابد.

یک نگاه عادلانه به اینگونه فعالیت های قلمی و گفتاری که صرفا و صرفا آتش بیار معرکه های مجازی است نشان میدهد که هرگز پایانی را نمیتوان برای آن متصور کرد.

البته شاید برخی و یا همانانی که به این معرکه و معرکه های مشابه دلیستگی داشته و یا حتی خود یک پای قضیه ها هستند در مقام پاسخ نام آنرا نقد بگذارند و بدیهیات به حساب آورند.

اما آیا براسستی این میتواند نقد نامیده شود؟ نمونه میخواهید؟ نگاهی به کامنت بالا ببیندازید!!!

حال که دیگر منصور حکمت در قید حیات نیست و خودش نمیتواند به پرسش ها و دغدغه های نظری برخی پاسخ گوید مجموعه ای از نقدان گوی سبقت را از یکدیگر ربوده. هر آنچه را هم که منصور حکمت نگفته به زبانش میگذارند و حتی بیاد فحش و ناسزا می بندن.

این تنها اشاره صرفی به ادعای موجود است والا بنده نیز تمایل نزدیکی به نظریات منصور حکمت ندارم و طبعا هر کسی میتواند هر نظر و اندیشه ای را به شناخت خود نمایندگی و یا نقد کند.

همین دلیل به بسط تاکتیک های انعطاف پذیر، بدون واگذاری افق های بنیادی در مورد سازمان های توده ای سنتی طبقه ی کارگر، نیاز داریم.

امروز، حداقل در بیشتر کشور های سرمایه داری توسعه یافته، شرایط پیشرفت سریع یکی حزب مارکسیستی توده ای موجود نیست. در این کشور ها هنوز توهمات رفرمیستی شدیدی حاکمند. و این انحرافات به راحتی با اعلام حزب انقلابی کنار نمی رود. توهمات توده ها با خود وقایع از بین خواهند رفت. سرمایه داری در حال ورود به دوره ی آشوب های عظیم است. جنبش های یزرگ آغاز خواهند شد. کارگران سازمان های توده ای سنتی خود را به معرض آزمایش می گذارند. با پایان دوره ای چند ساله، کارگران به این نتیجه می رسند که رهبران این سازمان های سنتی هیچ آلترناتیوی ارائه نمی دهند. کارگران به سازمان ها فشار وارد خواهند کرد و فرایند رادیکال سازی، مانند آنچه پس از جنگ جهانی اول در سال ۱۹۳۰، پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۷۰، روی داد، آغاز خواهد شد. بر این اساس یک نیروی کوچک مارکسیستی، با جهت گیری صحیح، می تواند سریع رشد کند. اما برای رسیدن به چنین رشدی، هسته های آن نیروی مارکسیستی باید از حالا ساخته شوند. به همین دلیل است که ما باید راه به دست آوردن بهترین کارگران و جوانان را بدانیم، در حالی که در همان زمان، افقی برای پیشروقت های آتی در سازمان های توده ای را حفظ کنیم.

از: Marxist.com

گروه ترجمه ی نشریه ی میلیتانت

مهر ماه ۱۳۸۶

لنین در مخفیگاه

آلاچیق کوچکی که در «راسلیو» مخفیگاه لنین بود دیگر به اندازه ی کافی امنیت نداشت. به همین جهت کمیته ی مرکزی حزب تصمیم به تغییر محل و فرستادن وی به دهکده ی «یالکالا» در مرز روسیه و فنلاند گرفت.

بقیه در صفحه ۳۲

نقد گرایش‌ها نیز به همین ترتیب عمل می‌کند. هر کدام در مقابل دیگری معنا پیدا می‌کند و دارای خاستگاه طبقاتی متضاد هستند. (اختلافات درونی برخی گرایش‌ها که در واقع از اوصالی واحد پیروی می‌کنند تنها اختلافات بوروکراتیک و بر سر مقام‌های حزبی).

ادعا شما مبنی بر آنکه "هر آنچه را هم که منصور حکمت نگفته به زبانش می‌گذارند و حتی بیاد فحش و ناسزا می‌بندند" از تمام کامنت‌هایتان جالب‌تر است. این گونه در زدن و فرار کردن در نقد مارکسیستی جایز نیست، برای ادعای خود باید دلیل داشته باشید. به شما پیشنهاد می‌کنم با مطالعه‌ی دقیق آثار منصور حکمت هر جا که دیدید در نقد ایشان، سخنی تحریف شده و یا "در دهان ایشان گذاشته شده" گرایش منتقد را افشا کنید. به شرطی که قول دهید پس از مطالعه‌ی بیشتر ناگهان غیبتان نزنند!

در کامنت شما (که در انتها به کلیت آن خواهم پرداخت) این نکته نیز سوال بر انگیز است

در میان کامنت می‌گویید "حال که دیگر منصور حکمت در قید حیات نیست و خودش نمیتواند به پرسش‌ها و دغدغه‌های نظری برخی پاسخ گوید مجموعه‌ای از منتقدان گوی سبقت را از یکدیگر ربوده" و در انتها اضافه می‌کنید: "طبعاً هر کسی میتواند هر نظر و اندیشه‌ای را به شناخت خود نمایندگی و یا نقد کند"

اگر شما و یا هر شخص دیگر آزاد هستید که گرایشی را انتخاب کنید (و بنده نیز با این موضوع موافق هستم) این بدان معنیست که آن فرد باید بتواند از گرایش خود دفاع کند، که گویا این موضوع در نظر اعضای با شرافتی که نمی‌دانند لنین خور دنیست یا پوشیدنی و یا سیاهی لشکرهای سازمان‌های بوروکرات، خارج از موضوعیت است و دفاع از گرایش را به رهبران و اگذار می‌کنند و یا منتقدان را به فلان و بهمان سایت راهنمایی می‌کنند.

آیا می‌توان از جمله‌ی اول به این نتیجه رسید که با مرگ هر کس اندیشه‌ی او خواهد مرد؟ اینجا باز هم شما غیر مارکسیستی سخن می‌گویید. این حرف

ها حرف منصور حکمت نیست، بلکه اراجیف گرایش‌ها انحراف‌یست و با مرگ منصور حکمت نیز به پایان نرسیده است همانطور که با تولد و قلم زنی منصور حکمت آغاز نشده است. مرگ منصور حکمت، مرگ رفرمیزم و خرده بورژوازی نیست. تنها مرگ کسیست که تلاش کرد (مانند اسلاف خود) این انحرافات را با شعارهای دهان پر کن رنگ و لعابی بزند و به خورد بقیه دهد..

همانطور که خود شما نیز در انتهای کامنت خود اشاره کردید، هر کس می‌تواند گرایشی را برگزیند اما مسلماً کسانی هم هستند که آنرا مورد نقد قرار دهند. اگر کسی (یا کسانی و یا حزبی) خط فکری شخص دیگری (که مسلماً فرا طبقاتی نخواهد بود) را به عنوان دورنما برگزیند، آیا به این دلیل که فرد اول (تنها برای معرفی او را "اول" معرفی می‌کنم، وگرنه چنین گرایش‌ها هم خاستگاه تاریخی دارند و هم بین المللی) مرده نباید مورد نقد قرار گیرند؟

شما از سویی استفاده از اینترنت را نقد می‌کنید و مدعی هستید که اینها (کدام‌ها) تنها در اینترنت سیر می‌کنند و یاد آن روزها به خیر که فعالیت‌ها در کف خیابان و کارخانه در جریان بود. اما برای این نقد، از همان ابزار، یعنی اینترنت و کامنت‌های وب لاگ استفاده می‌کنید. مثل این می‌ماند که کسی مقاله‌ای بنویسد و در آن نوشتن مقاله را بی‌فایده بداند، یا تشکیلاتی بسازد و به مبارزه با کار تشکیلاتی سر خود را گرم کند.

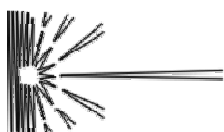
این هم مانند همان "نقدتان" به "نقد" است شاید "نقد" شما با "نقدی" که مورد سوال قرار می‌دهید تنها در ظاهر متفاوت باشد (سعی بر حفظ نگاهی فراگرایشی، علاقه مند به موضوع و مبلغ اخلاقیات). ساختار نقد به این صورت است "نقد یک گرایش، بیان استدلال‌ها، و بخش مهم آن معرفی یک آلترناتیو، که هر "ظاهر" نقدی بدون بیان آلترناتیو بیشتر شبیه غر خواهد بود. اما نقد شما هم از همین ساختار پیروی می‌کند. با این تفاوت که خبری از آلترناتیو و گرایش انقلابی (از نظر شما) نیست. حالا یا از روی خجالت و یا برای ایجاد باند وسیع‌تر پرواز و سانس زدن و فرار از پاسخ نقد‌ها. اما مشخصاً ضد تروتسکیزم است.

"اما آیا براستی این تلاش و تکاپو که بیشتر آب و رنگ خصومت شخصی را بخود دارد تا یک نقد سیاسی اجتماعی، میتواند گره‌ای از هزاران هزار گره کور جنبش چپ باز کند؟"

این قسمت آخر کامنت شما نقطه‌ی اوج انحراف و اشتباه شماست، بیشتر به تبلیغ فیلم‌های سینمایی جهت هیجان زده کردن تماشاچیان می‌ماند! اما این دوست ما، نقد گرایشی را که گویا ایشان به شکلی فرا طبقاتی و فراگرایشی، مادر ترزا وار، شاهد آن بوده، را موضوع اصلی "نقد" خود قرار می‌دهد (چه شعبده بازی)، بنابر آنچه تا به حال آموخته، گرایش‌ها را به جای خاستگاه طبقاتی به شکل شخص رهبر، ریش سفید و احتمالاً کدخدای حزب می‌شناسد و مرگ آنها را پایان گرایش آنها و احتمالاً پایان طبقه‌ای که گرایش مذکور مشغول خدمت به آن است می‌داند. (نقدی از بیخ و بن غیر مارکسیستی و تا خرخره انحرافی) و در نهایت، تمام این کارها را راه گشای "هزاران هزاران" گره کور جنبش چپ نمی‌داند و آنها را مورد نقد قرار می‌دهد. (در حالی که گره‌های کور جنبش چپ، دقیقاً همین گرایش‌ها انحرافی هستند، که مورد نقد رفقا قرار می‌گیرد). و با وجود نقد تمام این موارد، هیچ راهی برای باز کردن این گره‌های کور ارائه نمی‌دهد. یعنی در واقع نوشته‌ی ایشان بیش از آنکه نقد محسوب شود، از حد و حدود غر زدن فراتر نمی‌رود.

دوست گرامی، شاید شما، طرفدار حکمت و یا حزب کمونیست ایران نباشید. اما مشخصاً منتقد گرایش‌ها تروتسکیستی هستید (و کسی با آن مشکلی ندارد راه نقد بر شما باز است) که به آن دو نقد دارند، اما به هر دلیل (از مد افتادن و یا خجالت) برای نقد این گرایش‌ها، آلترناتیو مورد نظر، که همان گرایش متبوعتان است، را ارائه نمی‌دهید.

به این امید که شفاف‌تر و شجاع‌تر در این وب لاگ ببینیمتان.



اراده خردمند:

تعبیر وارانۀ بهرام رحمانی
از انقلاب اکتبر

"تجارب انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را زنده نگاه داریم!" عنوان مقاله بهرام رحمانی یکی از رهبران حزب کمونیست ایران است. در این نوشته همانند سایر نوشتجات بهرام رحمانی یک تاریخ نویسی خشک عمومی از انقلاب با چند نقل قول از لنین و مارکس سر هم بندی شده است. به یکی از درس های اساسی و اولیه حزب بلشویک بهرام رحمانی چنین اشاره می کند: ".....حزب و سازمانی که خود را کمونیست می نامد، اما طبقه کارگر را به عنوان سیاهی لشکری می بیند که این و یا آن حزب را به حاکمیت برساند، احزابی هستند که جدا از هر تعریفی که از خود می دهند به جنبش اجتماعی طبقه کارگر متشکل و متحد و آگاه و برقراری حکومت کارگری سوسیالیستی ربطی ندارند. ..."

سوال ما از بهرام رحمانی و اعضای حزب کمونیست ایران اینست که آیا حزب شما غیر از آن چیزی است که در بالا ترسیم شده است؟ آیا رهبران شما قابل تغییر هستند؟ آیا دموکراسی درونی در حزب شما وجود دارد؟ چند نظر و جناح در درون حزب شما وجود دارد؟ آیا ابزار علنی شما مانند رادیو و تلویزیون و سایت و غیره بر روی سایر گرایشات کمونیستی باز است؟ آیا مخالفان سیاسی خود را از بحث ها و نظردهی حذف نمی کنید؟

از نظر نفوذ کارگری بگوئید چند در صد از کارگران ایران را شما رهبری می کنید و چه اعتصابی تا کنون سازمان داده اید؟

دوستان شما از لحاظ ساختار تشکیلاتی همان حزب کمونیست کارگری منصور حکمت هستید. و از لحاظ اجتماعی یک گرایش دهقانی عمدتاً در برخی شهرها در کردستان. شما به کذب نام خود را حزب کمونیست ایران گذاشته اید چون حزب سراسری کمونیستی کارگری ایران نیستید (همانند سایر احزاب طرفدار جکمت). حزبی که از ابتدا به کارگران کذب بگوید حزب انقلاب آتی نیست. حزبی که دموکراسی کارگری را در درون و بیرون رعایت نکند حزب

انقلاب نیست. بلشویزم هیچ ربطی به شما ندارد. تاریخ را وارانۀ تعبیر نکنید.



اراده خردمند:

سوالاتی از حزب کمونیست ایران

دوست گرامی حامد
لطفاً سوال زیر را از رهبران حزب کمونیست بپرسید و در این جا به ما پاسخ دهید.

سوال:

اگر حزبی نام خود «حزب کمونیست ایران» می گذارد آیا به این مفهوم نیست که آن تشکیلات به نام تمام کمونیست های ایران سخن می گوید و در درون جنبش کارگری ایران دارای چنان اعتباری است که قادر به سازماندهی اعتصابات و حرکت های توده ای است؟ آیا رهبران شما اطلاع ندارند که حزب بلشویک تنها موقعی خود را حزب کمونیست روسیه خطاب کرد از اعتبار توده ای به ویژه در شوراهای کارگری برخوردار بود؟

آیا حزب شما از چنین اعتبار و نیروی سراسری کارگری برخوردار است؟ اگر چنین است لطفاً نشان دهید که این نیرو اجتماعی تحت رهبری حزب شما چگونه خودش را از بدو پیدایش حزب نشان داده است؟ اگر چنین نیست. شما به چه حقی از طرف همه کمونیست ها و کارگران ایران حزب اعلام کرده اید؟ اگر این نام به اشتباه توسط یک ماجراجوی سیاسی به نام منصور حکمت بر شما تحمیل شده است؛ چرا این نام را تغییر نمی دهید و خود را حزب کومله خطاب نمی کنید؟

مشتاقانه در انتظار پاسخ رهبران شما خواهم بود. وقتی پاسخ این سوال را دادید سوالات بعدی را طرح می کنم.



بیانیه اعلام مواضع پیرامون جبهه چپ کارگری

پس از همکاری چند ماهه و نسبتاً موفقیت آمیز رادیکال ترین نیروهای بدنه چپ جنبش دانشجویی در قالب «جبهه چپ رادیکال» و برگزاری حائز اهمیت و پیروزمندانه ۱۶ آذر و ۸ مارس ۱۳۸۵، گروهی از افراد با انتقاد نسبت به برخی سیاست ها و سبک کار جریان غالب جبهه چپ رادیکال و اعتراض به عدول این جریان از پرنسپ های فعالیت جبهه ای و طرح بحث اخراج کسانی که در برابر سیاست گذاری های کلی جریان غالب چپ رادیکال تمکین نمی کنند، اعلام خروج از جبهه چپ رادیکال نمودند؛ و با توجه به اینکه جبهه چپ رادیکال عملاً به یک جریان واحد تقلیل یافته و گرایشات گوناگونی در بین معترضین موجود بود، اقدام به تشکیل جبهه چپ کارگری نمودند.

جبهه چپ کارگری که از لحاظ فرم، به واسطه برتافته نشدن حضور برخی نیروها در قالب شبه فراکسیون درون جبهه چپ رادیکال، در شرایط خاصی به موسسین آن تحمیل گردید، از ابتدا بر آن بود که ماهیت جبهه ای را رعایت نموده و با رفع انتقاداتی که به چپ رادیکال وارد می دانست، سطح فعالیت ها را چه در درون جنبش دانشجویی و چه در پیوند با دیگر جنبش های اجتماعی و به ویژه جنبش کارگری، به گونه ای کاملاً ارگانیک و با افق سوسیالیستی ارتقاء بخشد و به جای آنکه بر طبل افتراق بکوبد و بر اختلافات زائیده محفل گرایی درون جنبش سوسیالیستی دامن زند، زمینه را برای اتحاد عمل جدی ترین پیگیرترین نیروهای درون جنبش فراهم آورد.

اما آنچه در ارزیابی چند ماهه این جبهه بیش از همه جلب نظر می نماید، بی پرنسپیی، نوعی اپورتونیسم و انحراف از اهداف اولیه تشکیل این جبهه است که توسط برخی افراد که خود را از رهبران!! و بنیان گزاران چپ کارگری نامیده اند صورت گرفته است و به دلیل ناپیگیر بودن و بی تفاوتی اغلب سایرین،

با هیچ مقاومت و انتقادی مواجه نگردیده است.

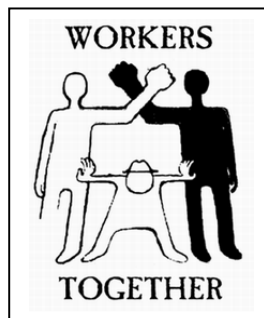
* حضور ناگهانی برخی افراد دارای تمایلات و تحرکات راست روانه و کاملاً خارج از مدار اصولیت کمونیستی، که ابدا انتقادی نسبت به گذشته نپذیرفتنی خود ننموده بودند در این جبهه، اولین امتیاز منفی بود که آگاهانه و براساس مناسبات دوستانه، هم شهرانه (یا بهتر بگوییم قرابت های فرصت طلبانه بر سر برنامه های مشترک) توسط رهبران!! مذکور به این جبهه تعلق گرفت.

* افراد مذکور با درج مقالات و اتخاذ موضعی بدون هیچ گونه هماهنگی و اطلاع رسانی که عملاً موضع مجموعه چپ کارگری تلقی گردیده است_ اعتبار و سابقه مخدوش و بازبینی نشده خود را در پس نظرگاه مشخص و پالوده برخی همکاران خویش در جبهه، و با بهره گیری از فضای ملتهب و آشفته حاکم بر مناسبات جنبش پنهان نمودند، و با آرزوی قلبی پیمودن چند ماهه ره چند ساله، رفتارهای افراطی از خود به نمایش گزاردند و عملاً موضع چپ کارگری را از حالت ایجابی به موضع سلبی (صرفاً علیه مواضع و استراتژی های جریان چپ رادیکال) تقلیل دادند که این انحرافی آشکار از اهداف جبهه بود.

* هم چنین در شرایطی که دیگر اعضای جبهه چپ کارگری بر طبق مسئولیت و وظایف محوله خود در جنبش کارگری ارتباطات گسترده ای را با محافل و کمیته های موجود رقم زده بودند، این افراد به گونه ای رقابت جویانه و پنهانکارانه اقدام به فعالیت و برقراری ارتباطاتی با گروه های موازی نمودند و به مثابه یک زائده، دنباله رو راست ترین جناح ها در برخی سندیکاها و کمیته هماهنگی (و مشخصاً طرفداران جریان لغو کارمزدی) گردیدند و درست همان کارویژه ای را که امثال حکیمی و جریان کمیک اش در جنبش کارگری ایفا می کنند را در بین جریانات دانشجویی بر عهده گرفتند.

یعنی علی رغم ژست ها و مدعاهای بعضاً فوق العاده رادیکال و با یدک کشیدن عنوان «کارگری»، عملاً به هرچه

قوی تر شدن صفوف رفرمیست ها و انحلال طلبان یاری رساندند.



* خیالات خام و کودکانه ای که بیشتر از نوعی اعتماد به نفس کاذب و تحت تاثیر جو فی مابین ایشان نشأت می گرفته است، تا بدانجا پیش رفت که این افراد، با تصور نفوذ و ایجاد انشقاق در بین نیروهای سوسیال دموکرات و لفت لیبرال، با هدف جذب نیرو!! از میان آنان، عملاً به سبب فقدان نظرگاه منسجم، در دام رفرمیسم و سوسیال دموکراسی غلتیده و به دشمنی و کارشکنی علیه دیگر نیروهای رادیکال برخاستند.

* ارتباطات منحن و پنهانکارانه با افراد و ارگان های معلوم الحالی که حتی به زور و ضرب هم جزئی از جنبش چپ و سوسیالیستی تلقی نمی گردند و بدنه جنبش نولیبرالی کنونی ایران را تقویت می کنند و اقدام به همکاری و فعالیت مشترک با هواداران و پس مانده های آخرین کمیدی (یا بهتر بگوییم شیادی) فراکسیون بازان نا کام، سندرم جلسات و حلقه های متعدد با برخی مارکسیست های انقلابی!! نوظهوری که سیر دگردیسی شان از هوچی گری به مارکسیسم مشکوک و در بهترین حالت مضحک می نماید و در نهایت، تلاشی مذبحخانه جهت هم گرا نمودن راست ترین گرایشات موجود در جنبش دانشجویی، کارگری و... از دیگر دستاوردهای این افراد به شمار می رود. _ چندین مورد صدور بیانیه برخلاف توافقات اعضای جبهه در باره محتوای بیانیه، صدور بیانیه بدون هیچ گونه هماهنگی بر سر مسائل مشخص، اعلام ائتلاف در صدور بیانیه با ارگان ها یا افراد مجهول الهویه خلاف توافقات درون جبهه و عملاً سعی در پیشبرد برنامه ها و سیاست های محافل و جریاناتی بیرون از جبهه چپ کارگری که به گونه ای

پنهانکارانه روابطی با آنان ترتیب داده شده بوده است، از دیگر موارد مذبح و خارج از پرنسپ های فعالیت جبهه ای است که توسط این افراد صورت پذیرفته است.

تشکیل جبهه چپ کارگری اگر چه سکوی پرتاب و اشتها بر برخی افراد گردید و انتظار می رفت که اینان خود را در قبال این امر مسئول و پیگیر بدانند و به مثابه کمونیست هایی صادق در موقعیت حساس کنونی ایفاء نقش نمایند، اما جاه طلبی افراطی و رقابت جویی های شخصی ایشان غلبه داشته و موجبات کژروی و انحراف از معیار برخی افراد این جبهه را فراهم آورده است.

از این جهت ما به عنوان پایه های اصلی تشکیل این جبهه، در این برهه بسیار ضروری و خود را مسئول می دانیم که نسبت به این انحرافات آشکار که کماکان تداوم دارد - به دیگر رفقا هشدار داده و با در نظر داشتن بی توجهی آگاهانه افراد مذکور به تذکرات جهت اصلاح رویه اکیدا نامطلوب و خارج از اصولیت کمونیستی رهبران!! نامبرده و نیز عمق و شدت این انحرافات و زیر پا نهاده شدن خطوط قرمز، پروژه چپ کارگری را خاتمه یافته تلقی و اعلام نماییم.

پریسا نصرآبادی



احسان صفار

... لنین در مخفیگاه (ادامه از صفحه ۲۹)

لنین در لباس یک آشکار به همراه رفقای قابل اعتمادی به این دهکده برده شد. وقتی که پلیس مخفی کرنسکی حتی به مخفیگاه جدید هم پی برد، دو هنرپیشه از شهر «هلسینگ فورس» ماموریت یافتند که لنین را با تغییر شکل به مخفیگاه تازه ای در پایتخت فنلاند، که از قبل تهیه شده بود، برسانند. یکی از هنرپیشه ها که لنین را گرم کرده بود چندین بار به لنین گفت که: «وای بر شما، که اگر در میان راه یک کلمه حرف بزنید، حتی یک کلمه! لنین با اوقات تلخی گفت: کافی نیست که کرنسکی حق حرف زدن را از من گرفته؟ آیا شما هم باید این حق را از من سلب کنید؟»





حمایت بین المللی از دانشجویان دستگیر شده در اهواز

در پی انتشار خبر دستگیری چهار تن از دانشجویان دانشگاه چمران اهواز به نامهای روزبه رحیمی، جواد علیخانی، مهدی معصومی، راعی، در دوشنبه سوم آبانماه، اطلاعیه ای از سوی فعالین دانشجویی این دانشگاه در وبلاگ «ایستاده با مشت» درج شد.

فعالین نشریه میلیتانت فوراً متن اطلاعیه را ترجمه کردند و برای سازمانهای دانشجویی در سراسر جهان ارسال نمودند. در پی این اقدام، سه سازمان بزرگ دانشجویی به نامهای سندیکای دانشجویان اسپانیا، کمیته ی دفاع از آموزش و پرورش (ایتالیا) و کمیته ی دفاع از آموزش و پرورش (مکزیک)، در دفاع از آزادی دانشجویان دستگیر شده متن انگلیسی را امضا کردند.



گزارش تجمع دانشجویی در دانشکده ی علوم ارتباطات و جامعه شناسی علامه طباطبایی

در اعتراض به صدور احکام سنگین برای سه فعال دانشجویی دانشگاه امیرکبیر، ممنوعیت از تحصیل چند تن از دانشجویان این دانشگاه و دانشگاه های دیگر تهران، اخراج استاید مستقل، توقیف دائم و موقت نشریات مستقل دانشجویی و برقراری جو پلیسی در دانشگاه ها، امروز، سه شنبه، جمعی در دانشکده ی علوم ارتباطات و جامعه

شناسی دانشگاه علامه طباطبایی برگزار شد.

از پیش از آغاز تجمع جو پلیسی در داخل و خارج از دانشگاه حاکم بود. در ابتدا گروهی از نیرو های انتظامی و لباس شخصی با پارک خودرو های خود در فاصله ی کمی از دانشکده و حضور فعال خود در مقابل دانشکده و پارک رو به روی آن، قصد ارباب دانشجویان و پیشگیری از سرایت کردن تجمع به بیرون دانشکده را داشتند.

نیرو های حراست، با هماهنگی نیرو های انتظامی و بسیج، سعی در ایجاد چنین جوی داشتند. ورود به دانشگاه شدیداً تحت مراقبت بود. و از ورود دانشجویان دیگر دانشگاه های تهران جلوگیری می شد.

اندکی پس از زمان از پیش تعیین شده، گرچه هنوز بعضی از دانشجویان موفق به ورود به دانشکده نشده بودند، تجمع با حضور دانشجویان، و درگیری فیزیکی با نیرو های حراست، آغاز شد. دانشجویان بافاصله اقدام به شعار خوانی کردند. فریاد های "پنوشه پنوشه ایران شیلی نمی شه"، "دانشجوی بازداشتی آزاد باید گردد" "محمود احمدی نژاد عامل تبعیض و فساد" در خیابان دانشگاه نیز طنین افکن شد.

در همین هنگام حضور نیرو های امنیتی در خارج دانشگاه از آن حالت "ظاهر" غیز محسوس پیش از آغاز تجمع به حضور رسمی نیرو های انتظامی و بسیج تبدیل شد. ترافیک خیابان سنگین شده بود و ماموران برای جلوگیری از آگاهی مردم از آنچه در دانشگاه در حال وقوع بود، برای روان سازی ترافیک تلاش می کردند. و در این زمان که هنوز تجمع به جلوی درب دانشکده نرسیده بود سعی در پاکسازی پارک روبه روی دانشکده و پیاده رو ها از غیر خودی ها داشتند.

در حالی که دانشجویان مشغول گرد هم آبی و برگزاری تریبون آزاد بودند، نیرو های انتظامی اقدام به دستگیری دانشجویانی کردند که دیرتر به مراسم رسیده بودند. و فریاد های "ولم کن، چرا می گیری" یکی از دانشجویان

گرچه توجه عابری را جلب می کرد اما مانع دستگیری نشد.

حاضرین تریبون آزاد داخل دانشگاه پس از انتشار خبر دستگیری های بیرون از دانشگاه به سمت درب رو به خیابان دانشگاه حرکت کردند و برای آزادی دانشجویان بازداشت شده و همچنین علیه نیرو های سرکوبگر شعار سر دادند.

در حالی که دانشجویان با شعار های "پلیس به این بی غیرتی هرگز ندیده ملت"، "بسیجی برو گمشو" و "دانشجوی بازداشتی آزاد باید گردد"، "حکومت زور نمی خایم، پلیس مزدور نمی خایم" پلیس حاضر در مقابل دانشگاه را خطاب قرار می دادند. با وجود افزایش نیرو های امنیتی از زمان آغاز تجمع، پلیس که توانایی کنترل تمام خیابان را با حضور دانشجویان در مقابل درب دانشگاه نداشت، توجه خود را از خیابان و پیاده رو و پارکینگ به سوی درب دانشگاه معطوف ساخت. سخنرانی دانشجویان در لزوم اتحاد، با تشویق و حمایت حاضرین در تجمع همراه بود.

حضور نیرو های بسیجی و تعرض آنها به صفوف دانشجویان، با شعار "بسیجی برو گمشو" بی پاسخ نماند و باعث عصبانیت بسیجی ها و حمله های مجدد آنها شد.

سپس دانشجویان مجدداً وارد فضای دانشگاه شدند. با شعار های اتحاد طلبانه، استیاد دانشگاه را به حمایت از خود و خواسته هایشان فرا خواندند. کلاس های کلاس های دانشگاه نیز در ادامه به دلیل شرایط دانشگاه و با تلاش دانشجویان تعطیل شدند. در این زمان نیرو های امنیتی با آسودگی بیشتر ناشی از فاصله گرفتن دانشجویان از درب رو به خیابان دانشگاه، تمام حاضرین، روبه روی دانشگاه و پیاده رو های منتهی به آن را متفرق کردند.

تجمع در داخل دانشگاه با تحصن و درخواست مصونیت دانشجویان برای خروج از دانشگاه پایان گرفت. دانشجویان با هماهنگی مناسب چنین شرایطی با خروج از دانشگاه در گروه های چند نفره، با وجود وضعیت امنیتی

خود را تغییر می دهد. حال ببینیم این تغییر چگونه انجام می گیرد.

۱- سرمایه دار هنوز نه نیروی کار خریده است و نه وسیله تولید. ولی او سخت مشتاق استخدام کارگر، خرید ماشین و تهیه بهترین مواد اولیه و زغال سنگ کافی است. سرمایه دار در ابتدا جز پول چیزی در دست ندارد. در این مرحله سرمایه به شکل پولی آن ظاهر می شود.

۲- با این ذخیره پولی به بازار می رود (البته نه شخصاً، بلکه طبعاً به وسیله تلفن و یا تلگراف). در این جا خرید ابزار تولید و نیروی کار انجام می گیرد. سرمایه دار بدون پول، ولی در عوض با کارگر، ماشین، مواد خام و مواد سوخت به کارخانه باز می گردد. حال دیگر هیچ یک از این ها کالا نیستند، زیرا دیگر فروخته نمی شوند. پول به ابزار تولید و نیروی کار تبدیل شده است. پوشش پولی سرمایه از بین رفته و سرمایه به صورت سرمایه صنعتی ظاهر می شود.

حالا کار شروع می شود، ماشین ها به حرکت در می آیند، چرخ ها می گردند، اهرم ها به کار می افتند، کارگران زن و مرد عرق می ریزند، ماشین ها مستهلک می شوند، مواد خام کاهش می یابد و نیروی کار بهره برداری می شود.

۳- سپس تمام مواد خام، تمام قسمت های مستهلک شده ماشین و نیروی کاری که کالا تولید می کند، به تدریج به انبوهی از کالا تبدیل می گردد. در این جا سرمایه از شکل ابزار متعلق به کارخانه خارج شده و به صورت انبوهی از کالا در می آید. اینست شکل کالائی سرمایه. ولی سرمایه در این جا، یعنی پس از مرحله تولید تنها شکل ظاهری خود را تغییر نداده است، بلکه ارزش آن نیز اضافه شده است زیرا در جریان تولید به اندازه ارزش اضافی افزایش یافته است.

۴- ولی سرمایه دار نه برای احتیاجات شخصی خود، بلکه برای بازار، برای فروش تولید می کند. آن چه که در انبار خود انباشته است باید به فروش برسد. سرمایه دار بار اول به عنوان خریدار به بازار رفت، حال باید به عنوان فروشنده برود. در ابتدا می خواست با پولی که در دست داشت کالا (ابزار کار) تهیه کند. حال کالا در دست دارد و می خواهد پول دریافت کند. وقتی کالایش به فروش رسید سرمایه مجدداً از شکل کالائی به شکل پولی تبدیل می



(بخش ۴)

فصل اول

نظام جامعه ی سرمایه داری

ماده ۱۱- سرمایه

حال به روشنی می بینیم، سرمایه چیست. قبل از هر چیز سرمایه ارزش معینی است به صورت پول یا ماشین یا مواد خام یا کارخانه و یا به صورت کالا، تنها چنین ارزشی است که در خدمت تولید ارزش جدیدی، یعنی در خدمت تولید ارزش اضافی قرار می گیرد. سرمایه ارزشی است که ارزش اضافی تولید می کند. تولید سرمایه داری تولید ارزش اضافی است.

در جامعه سرمایه داری، ماشین و ساختمان کارخانه به منزله سرمایه است. ولی آیا ماشین و ساختمان همیشه سرمایه هستند؟ طبیعی است نه. اگر یک اقتصاد مشترک برای تمام جامعه وجود می داشت که همه چیز را برای استفاده همه تولید می کرد، نه ماشین سرمایه محسوب می شد و نه مواد خام. زیرا در این صورت هیچ کدام وسیله کسب سود برای مشت ناچیزی نثروتمند نمی بود. بنابر این مثلاً ماشین زمانی به سرمایه تبدیل می شود که در مالکیت خصوصی طبقه سرمایه دار قرار گیرد، وسیله ای برای استثمار کار مزدوری باشد و ارزش اضافی تولید کند. شکل ارزش مهم نیست: این ارزش که سرمایه دار به وسیله آن ابزار تولید و نیروی کار می خرد می تواند به صورت سکه و یا اسکناس و یا ماشینی که کارگران با آن کار می کنند و یا مواد خامی که به کالا تبدیل می شود و یا به صورت کالای ساخته شده ای که بعداً به فروش می رسد باشد. این ارزش زمانی سرمایه است که در خدمت تولید ارزش اضافی قرار گیرد. معمولاً سرمایه شکل ظاهری

خیابان دانشگاه، امکان دستگیری را به کمترین حد ممکن رساندند.

پ.ن: بغیر از آرمان صداقتی و مازیار سمیعی، دیگر دستگیر شدگان تجمع، یک روز بعد آزاد شدند. (نقل خبر از آوای دانشگاه)

گزارشگران میلیتانت



کارگران ایران تنها نیستند

حمایت اتحادیه ی کارگران متحد صنایع غذایی و نانوائی ها (پاسی هزار عضو در انگلیس و ایرلند) از همکارانمان در مبارزه ی کارخانه ی نیشکر هفت تپه در ایران را اعلام می کنم. ما همگی از شجاعت آنان در مبارز برای دستمزد های معوقه، دفاع از شرایط کار و نیز موقعیت شغلی خود حمایت می کنیم. همانطور که تشکیل سازمان های اتحادیه های مستقل حق بینداری بشر در سرتاسر جهان است، کارگران شجاع کارخانه ی نیشکر هفت تپه شایسته ی حمایت کامل ما هستند.

ثبت همبستگی

جو مارینو

دبیر کل اتحادیه ی کارگران متحد صنایع غذایی و نانوائی ها

اعضای «پی تی یو دی سی» در مبارزه ی علیه تحمیل حکم وضعیت فوق العاده توسط مشرف دستگیر شدند

رژیم مشرف، برای خاموش کردن صداهای اعتراض به اعلام حالت فوق العاده، بی رحمانه به وکلا و فعالین سیاسی حمله می کند. در این شرایط، با دستگیری چادهری منیر منظور، برادر احمد منظور (عضو مجمع ملی و رهبر «پی تی یو دی سی»)، حملاتی بزرگی علیه «پی تی یو دی سی» (کارزار دفاع از اتحادیه های کارگری پاکستان) انجام گرفته است. به دلیل تعلیق قانون اساسی و حقوق بینداری بشر، شکایت غیر ممکن است و تمام اعتراضات ممنوع اند.

منیر احمد رئیس انجمن وکلا ی بخش کاسور و همچنین یکی از اعضای «پی تی یو دی سی» است. دستگیری او بخشی از حمله ی دولت به طبقه ی کارگر پاکستان است.

ترجمه و تکثیر از کمیته اقدام کارگری و



شبکه همبستگی کارگری



نقد فیلم

قطار لنین

محسن آذر

اخیراً فیلمی از شبکه چهارم تلویزیون جمهوری اسلامی، از طریق برنامه سینما چهار پخش شد. این فیلم که "قطار لنین" نام داشت و توسط "دامیانو دامیانی" کارگردانی شده بود، به گوشه‌ای از تاریخ "انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷" و چگونگی بازگشت رهبر بلشویسم، "ولادیمیر ایلچ لنین" به خاک روسیه مربوط می‌شد. این موضوع که در تاریخ ریشه بسیاری مجادلات و برداشتها و تحریف‌ها بوده است را در قسمت دوم همین مقاله کاملاً توضیح خواهیم داد. اما در مورد این برنامه و فیلم "قطار لنین" نکاتی وجود دارد که بایستی آن‌ها را مورد توجه قرار داد و بررسی موشکافانه‌ای از آن نمود (البته در این‌جا اصلاً نمی‌خواهیم به بررسی هنری و سینمایی فیلم بپردازیم. چون نه بحث ما این است و نه صلاحیت این کار را داریم).

ابتدا بایستی توجه نمود و مشخص کرد که در حکومتی که به تبع ذات سرمایه‌دارانه، اسلامی و دیکتاتور مابانه‌اش، هرگونه صحبتی از لنین، انقلاب پرولتری و مفاهیم و نام‌هایی از این دست، که از طرف کمونیست‌ها صورت می‌پذیرد، احتمالاً عواقب وخیمی در پی خواهد داشت و این حکومت همواره کوشیده است تا حتی شیخ لنین و کمونیسم را از خود دور گرداند، چگونه است که به یکباره بسیاری از روزنامه‌ها، مجلات، گاهنامه‌ها و ... بورژوازی به تحلیل، تحریف و ... لنین همت می‌گمارند و کار به جایی می‌کشد که حتی بزرگترین ارگان رسمی فریبکاری، تحریف، لجن‌پراکنی و ... بورژوازی و حکومت اسلامی هم به ولادیمیر ایلچ و تاریخ انقلاب اکتبر می‌پردازد!!!

اما برای این پرسش‌ها و نکات تنها یک پاسخ داریم. { **رشد مبارزات کارگران به صورت مستقل و آگاهی رفته رفته آنان به ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر.** } رشد مبارزات کارگران و درگیری‌های صنفی و سیاسی آنان با سرمایه‌داری در پروسه طولانی مبارزات، به کارگران

شود. تنها مقدار پولی که سرمایه دار دریافت می‌دارد با مقداری که در ابتدا پرداخت کرده است تفاوت دارد. زیرا مبلغ آن به اندازه مقدار ارزش اضافی افزایش یافته است.

ولی حرکت سرمایه هنوز تمام نشده است. سرمایه افزایش یافته مجدداً به جریان می‌افتد و مقدار زیادتری ارزش اضافی تولید می‌کند. بخشی از این ارزش اضافی به سرمایه اضافه می‌شود و گردش جدیدی را آغاز می‌کند. سرمایه مانند گلوله برفی بدون توقف می‌گردد و با هر دوری مقدار بیش تری ارزش اضافی به آن جذب می‌شود. این بدان معناست که تولید سرمایه داری رشد کرده و توسعه می‌یابد.

بدین نحو سرمایه از طبقه کارگر ارزش اضافی بیرون کشیده و همه جا توسعه می‌یابد. این رشد سریع سرمایه تنها از طریق شناخت خصوصیات ویژه آن قابل فهم است. استثمار یک طبقه به وسیله طبقه دیگر در گذشته نیز وجود داشته است. به عنوان مثال یک مالک را در زمان سرواژ و یا یک برده دار را در دوران باستان در نظر بگیریم. آن‌ها بر کرده سرف‌ها و بردگان سوار می‌شدند، منتها هر چه تولید می‌شد یا به وسیله خود مالکین و برده داران و یا به وسیله درباریان و کاسه لیسان بی شمارشان خورده، نوشیده و مصرف می‌شد. تولید کالائی در مراحل ابتدائی رشد خود بود، هیچ چیز نمی‌توانست به فروش برسد. اگر مالکین و برده داران، سرف‌ها و بردگان خود را مجبور به تولید مقدار بسیار زیادی گوشت، نان، ماهی و غیره می‌کردند، همه این‌ها فاسد می‌شد. در آن زمان میزان تولید به ارضاء احتیاجات معده مالک و اطرافیانش محدود می‌گردید. در دوران سرمایه داری کاملاً وضع دیگری است. در آن جا نه به خاطر تأمین احتیاجات، بلکه به خاطر سود تولید می‌شود. در این جا کالا برای فروش، برای انباشت بیش تر سود تولید می‌شود. هر چه سود بیش تری به دست آید، بهتر است. این است علت تلاش دیوانه وار طبقه سرمایه دار برای تحصیل سود. این حرص و ولع حد و مرزی نمی‌شناسد. این محور و مهم ترین محرک تولید سرمایه داری است. ادامه دارد

ضرورت اتحاد، پیوستگی، سازمان رهبری‌کننده و ... را نشان می‌دهد. آن هنگام که کارگران با موانع و مسائل گریه مختلف برخورد می‌کنند و سازمان‌ها، تشکله‌ها، احزاب و ... موجود نمی‌توانند به تبع ذات، شیوه‌های نادرست تشکیلاتی، انحراف‌های اساسی از کمونیسم و ... پاسخگوی نیاز کارگران باشند، به صورت آگاهانه و گاه ناخودآگاه کارگران و پیشروان کارگری به سمت اتحادهای بزرگ سیاسی که عالی‌ترین شکل آن در حزب طبقه کارگر تجلی می‌یابد، پیش خواهند رفت. در این‌جاست که یگانه الگوی حقیقی، پیروزمند و کمونیستی تشکیل چنین سازمانی را در قامت لنین، بلشویسم و انقلاب کبیر اکتبر خواهند یافت. و درست در همین جاست که لنین بزرگ به منفورترین چهره تاریخ بورژوازی تبدیل شده و ضرورت حمله، تحریف، دروغ پراکنی حول شخصیت و عقاید وی بر سرمایه‌داری ددمنش و کثیف آشکار می‌گردد. روی‌آوری پیشروان و فعالین واقعی و غیر رفرمیست جنبش کارگری به لنین و ایده‌های وی بوده است که بورژوازی را به مقابله فرامی‌خواند. بورژوازی ایران اینک می‌کوشد با خراب کردن اخلاقی لنین و بلشویسم گام‌های اولیه خود را بردارد اما هنگامی که این گام‌ها شکست تاریخی خویش را بار دیگر تجربه نمایند، بایستی به نقد ابزارهای دیگری که اینان به کار می‌بندند، همت گماریم.

• بایستی توجه نمود که این برنامه دو قسمت دارد. قسمت اول، بخش فیلم و قسمت دوم مثلاً نقد و تحلیل فیلم است. اما در برنامه این هفته، ما تنها چیزی که ندیدیم، نقد سینمایی و هنری از فیلم "دامیانو دامیانی" بود. در این برنامه و در قسمت کارشناسی فیلم، ما با به اصطلاح کارشناسی برخورد داشتیم که فقط در مورد تاریخ (آن هم به دروغین ترین وجه ممکن آن) صحبت می‌کرد و مثلاً می‌خواست اطلاعاتی را به بیننده داده باشد ولی در حقیقت همان هدف همیشگی رسانه ملی!!! یعنی الغای خزعبلات، اطلاع‌رسانی دروغین و ... را هدف قرار داده بود و تا بدانجا پیش رفت که نهایتاً کارشناس خود فروخته و پلشت به این نتیجه برسد که "استالینسم" نتیجه طبیعی و ناگزیر "لنینسم" بوده،



گرفتن تاثیر و هدف این فیلم همانا بازگویی حقیقی تاریخ است (هر چند انعکاس مطالب توسط ماباتوجه به امکانات ما، ذره کوچکی از انعکاس مطالب تلویزیون با توجه به وسیعترین امکاناتش که بخشی از ایدئولوژی حاکم است خواهد بود).

قطار لنین

در دوم مارس ۱۹۱۷ اولین خبر از انقلاب فوریه (بورژوا دموکراتیک) به سوئیس یعنی جایی که لنین در آن سکنی داشت، می‌رسد. در همان روز لنین و "کروپسکایا" اخبار را از روزنامه‌ها می‌خوانند و لنین در اولین اقدامش، کارت پستی برای "میخا تسخاکایا" ارسال کرد. در این کارت پستال، اولین نشانه‌های عزم لنین به بازگشت به روسیه و حضور و رهبری در بطن انقلاب را می‌بینیم. لنین نوشته بود: «به مناسبت آغاز انقلاب روسیه تبریک می‌گویم... خوش‌بینی شما سریع به نتیجه رسید. من در صدم این‌جا را ترک کنم و چمدان‌هایم را ببندم». او همچنین در نامه‌ای به تاریخ ۴ مارس به "گانتسکی" (یکی از رابط‌های اصلی رهبری بلشویک با داخل روسیه در استکهلم و مسئول خبرگزاری خارجی بلشویک‌ها در استکهلم) نوشت و به وی دستور داد تا راهی برای بازگشتش به روسیه پیدا کند. در این احوال لنین به ناممکن‌ترین مسائل و راه‌ها برای بازگشت نیز می‌اندیشید. در نامه‌ای در ۶ مارس به "گانتسکی" چنین می‌خوانیم: {دیگر بیش از این نمی‌توانم منتظر بمانم. هیچ امکان قانونی برای مسافرت وجود ندارد. هر چه روی دهد، من و زینوویف باید به روسیه برسیم. بیگانه نقشه ممکن چنین است: تو باید دو نفر سوئدی را پیدا کنی که شبیه من و زینوویف باشند و از آن‌جا که ما سوئدی بلد نیستیم، آن دو نفر باید کرو و لال باشند. من عکس‌هایم را برای همین منظور برایت می‌فرستم}. در این‌جا می‌بینیم که قبل از آن‌که طرح قطار پلمب شده پیش آید، لنین تصمیم به بازگشت و رهبری انقلاب داشته است. رهبری که او از مدت‌ها قبل شیوه آن را مشخص ساخته بود. برقراری صلح و تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی برای سرنگونی سرمایه‌داری داخلی کشورهای درگیر!!! پس اساساً این

در فیلم به صورت هدفدار (به خصوص توجه بیننده ایرانی به این موضوع جلب می‌شود) نقش "اینسا آرماند" پر رنگ می‌شود. گویی کارگردان نه به تاریخ که به جذابیت بورژوایی فیلمش (حال با واقعیات تاریخی خوانایی ندارد، مهم نیست) می‌اندیشیده است.

در قسمتی از فیلم می‌بینیم که لنین، "کروپسکایا" و "اینسا آرماند" در مورد تغییر نام حزب صحبت می‌کنند و ناگهان با یکی از واضح‌ترین تحریف‌های بورژوایی مواجه می‌شویم. در فیلم چنان وانمود شده که انگار لنین ترکیب کمیته مرکزی را تعیین می‌کند. او را یک خودمحور و دیکتاتور می‌بینیم که برای کل یک حزب تصمیم می‌گیرد. این دروغ آشکار، سال‌هاست که توسط بورژوازی تکرار می‌شود تا حزب طبقه کارگر را یک پدیده غیردموکراتیک نشان دهد که تمام امورش در دست یک نفر است. خیر کمیته مرکزی از طریق انتخاباتی دموکراتیک تعیین می‌گردد و نه تصمیم شخص لنین. "اینسا آرماند" نه تنها هیچ‌گاه عضو کمیته مرکزی نشد بلکه حتی مسئول شاخه زنان حزب نیز نبود (الکساندرا کولنتای این مسئولیت را بر عهده داشت).

باز در فیلم می‌بینیم که لنین نسبت به تغییر نام حزب تصمیم می‌گیرد و این تغییر نام حتی رسمی هم می‌شود. باز هم تحریف تاریخ!!! موضوع تغییر نام حزب تنها در آوریل و پس از رسیدن لنین به پتروگراد، در تظاهرات آوریل مطرح شد (با تظاهرات آوریل و از جمله تغییر نام حزب ابتدا مخالفت‌های زیادی شد نه این‌که همه از آن استقبال کنند و در همان قطار و در غیاب اکثریت کمیته مرکزی در مورد آن تصمیم‌گیری شود).

کارگردان با زیرکی می‌کوشد این گونه نشان دهد که لنین از آلمان‌ها پول می‌گیرد و ضمن آن‌که آن را در راه هدف انقلاب قلمداد می‌نماید اما باز هم جای این بحث را که او مأمور آلمان بوده باز می‌گذارد. این امر کاملاً تحریف تاریخ است که در ادامه توضیح خواهیم داد.

اما نقد یک واقعه (فیلم مذکور) بایستی منوط به مدارک و روایت‌های مستند باشد. بهترین راه برخورد و زیر ضرب

پس تمام آنچه یا به صورت واقعی و یا به صورت دروغ‌های بورژوازی در مورد "استالین" شنیده‌ایم، مربوط به لنین و نشأت گرفته از افکار اوست، و به تبع آن مربوط به هرگونه انقلاب و یا تحرک سیاسی ضدسرمایه‌دارانه و کارگری است!!! یعنی اگر می‌خواهید به "استالینسم" گرفتار نیایید، خط لنین و بلشویسم را پیش نگیرید و نهایتاً خواسته‌هایتان در حد کاریکاتورها و دلچک‌هایی همچون سازمان اکثریت و حزب توده و ... متوقف نگاه دارید.

در این فیلم ما با قسمت‌های بسیاری از رویه‌های وقایع، روبرو هستیم. همان‌گونه که یکی از رفقا اشاره داشت، ما با فقر آشکار لنین، لباس‌های کهنه او و سایر بلشویک‌ها، این‌که لنین می‌خواهد پول غذا و مسافرتش را پرداخت کند و ... مواجه می‌شویم. به گمانم رفیق عزیزم بسیار خوب این مسئله را تحلیل کرد. او می‌گفت نشان دادن این‌ها در حقیقت خواست کارگردان به قبولاندن خویش و حسن نیتش و عدم موضع‌گیری شخصی‌اش در مورد لنین بوده و وی کوشیده است تا با همراه کردن بیننده با خویش، دروغ‌های به مراتب بزرگتری از مسائل ساده را به وی حقنه کند. رفیق عزیزم معتقد بود، این دروغ بزرگتر، جاسوس و عامل آلمان نشان دادن لنین و در حقیقت به ابتذال کشیدن و لجن‌مال کردن بزرگترین انقلاب پروولتری جهان بود، که با خواست و خون کارگران قهرمان روسیه به دست آمده است. به ظن ما کارگردان کوشیده است انقلاب اکتبر و سرنگونی سیادت سرمایه‌داری را نه امر کارگران و نتیجه فعالیت‌های حزب طبقه کارگر که نتیجه مستقیم یک توطئه امپریالیستی و تلاش‌های یک جاسوس آلمان نشان دهد و در پس آن بکوشد تا اثبات نماید آن مدل پیروز مبارزه کارگران (تنها مدل واقعی و حقیقی آن در سرتاسر جهان) نیز توسط عوامل سرمایه‌داری و فاشیسم شکل گرفته است و نه مبارزه متشکل کارگران در چارچوب و تحت رهبری حزب طبقه کارگر!!! یعنی دست از تلاش‌تان برای رسیدن به حزب بردارید!!!

لنین عملاً جز دو مورد برای بازرسی با آلمان‌ها ارتباطی نداشت.

موضوع که آلمان‌ها او را ابزار دست خویش کرده باشند تا صلح را در روسیه برقرار کند و... بی‌معنی و تحریف تاریخ است.

اما در همان روز ۶ مارس، در ژنو، جلسه‌ای از مهاجرین روس تشکیل شده بود که زینوویف در آن حضور داشت. در این جلسه مارتوف (از رهبران منشویک‌ها) و نه آن‌گونه که در فیلم مذکور می‌بینیم "پارووس"، (پارووس اساسا نقشی در این قضیه نداشته است) پیشنهادی می‌دهد که با تغییری سرانجام اجرایی می‌شود. مارتوف گفته بود تا با آلمان‌ها مذاکره شده و در ازای عبور مهاجرین از مرز، تعدادی مساوی با مهاجرینی که از آلمان می‌گذرند، از اسرای آلمانی آزاد شوند. این پیشنهاد پذیرفته نشد. اما سه روز بعد که لنین از آن اطلاع یافت در نامه‌ای به "کارپنسکی" چنین می‌نویسد: «نقشه مارتوف عالی است. ما بایست آن را دنبال کنیم. فقط ما نمی‌توانیم مستقیما اقدام کنیم. آنان نسبت به ما مظنون خواهند شد. به غیر از مارتوف، روس‌های غیرحزبی بایست به وزرای سونیسی مراجعه کنند و آغاز مذاکرات با نمایندگی دولت آلمان در برن را خواستار شوند». اما باز هم قضیه مسکوت ماند تا "روبرت گریم" (از اعضای حزب سوسیال دموکرات سوئیس که لنین وی را میانبرو نفرت‌انگیز می‌خواند) در سفارت آلمان در برن پیشنهاد عبور مهاجرین سوسیال دموکرات روس را مطرح کرد. در این لحظه از سفارت تلگرامی به ستاد فرماندهی امپراتوری آلمان مخابره شد. در این تلگرام آمده بود: «از آن‌جا که اکثریت مهاجرین روس در سوئیس خواهان توقف جنگ هستند، مفید خواهد بود که به آنان اجازه عبور از آلمان برای رسیدن به روسیه داده شود. ستاد فرماندهی آلمان با حضور "رایش" مسئله را مورد بررسی قرار داده و در ۱۲ مارس، تلگرامی از سر فرماندهی کل آلمان به وزارت امورخارج در برلین ارسال گردید. در این تلگرام آمده است: «در مورد ترانزیت انقلابیون روس، اگر در قطاری ویژه همراه با اسکورت انجام گردد، ایرادی نخواهد داشت. ترتیب کار بین اداره گزنامه ارتش و وزارت امورخارج توافق خواهد شد». آلمان‌ها می‌دانستند که لنین و یارانش خواهان توقف جنگ و تبدیل آن به یک نبرد

طبقاتی برای در دست‌گیری قدرت توسط پرولتاریا هستند. کنار رفتن روسیه از جنگ و نبرد داخلی به آلمان‌ها کمک می‌کرد تا ضمن این‌که نیروهای خود را به سمت غرب می‌کشند و با قدرت بیشتری در آن جبهه می‌جنگند، بتوانند در یک فرصت مقتضی و با استفاده از ضعف ارتش روسیه و جنگ داخلی روسیه، هر حکومتی را در آن ساقط نمایند (حال حکومت بلشویک‌ها یا حکومت بورژوازی فوریه فرقی نمی‌کرد). اما خواست آلمان‌ها و نیازشان به این طرح به هیچ‌وجه دلیلی بر این‌که لنین مامور آلمان‌ها باشد، نیست.

"دیگو برگن" (مامور مطالعه امکانات خرابکاری و انهدام در وزارت امور خارجه آلمان) به "گئورگ سکلاترس" ماموریت داد تا مستقیما مذاکراتی را در این باب با لنین به عنوان رهبر مهاجرین آغاز نماید. اولین ملاقات در ۱۴ مارس با شکست مواجه شد چرا که آلمان‌ها می‌خواستند لنین و زینوویف را به صورت قاچاقی و مسکوت از مرز بگذرانند و لنین هم از اتهام جاسوسی که ممکن بود در آینده بخورد و خورد در هراس بود و می‌خواست همه چیز شفاف باشد. لنین در تلگرامی به "گانتسکی" می‌گوید: «اجازه برلین برای من ناکافی است. یا دولت سوئیس حمل با قطار تا کپنهاگ را تضمین می‌کند و یا قرارداد معاوضه تمام مهاجرین روس با اسراء آلمانی بایستی پذیرفته شود».

در ۲۰ مارس، "فریتس پلاتن" (دبیر حزب سوسیال دموکرات سوئیس) در پیشنهادی به وزیر مختار آلمان، مسئولیت مهاجرین را شخصا به عهده می‌گیرد و می‌خواهد تا قطاری پلمپ شده (جهت جلوگیری از ارتباط آلمان‌ها و مهاجرین) تحت قوانین حقوقی سوئیس، مهاجرین را از مرز بگذراند. این پیشنهاد مورد موافقت آلمان‌ها قرار گرفت. اما لنین که هنوز نگران بود، خواست تا متن این قرارداد توسط نمایندگان سوسیال دموکراسی سوئیس، آلمان و فرانسه به عنوان شاهدی بر عدم ارتباط او و یارانش با آلمان‌ها و به عنوان تضمین، امضا شود (یک نسخه از سند مذکور که حاوی شرایط حمل مهاجرین و نام مهاجرین نیز می‌باشد و بعدا به امضای تک تک مهاجرین نیز رسید، در بایگانی سوسیال دموکراسی سوئیس باقی ماند).

موارد این توافقنامه که برای مهاجرین تهیه شده بود، چنین بود:

من گواهی می‌کنم:

(الف) شرایط توافق‌شده در بالا ناشی از مذاکرات پلاتن و مامورین آلمانی، برایم توضیح داده شده است.

(ب) من دستورات مربوط به سفر را که توسط پلاتن رهبری خواهد شد، اجرا خواهم کرد.

(ج) من از سفر با قطار آگاه شده‌ام و می‌دانم که دولت موقت روسیه تهدید کرده است، مسافرینی را که از آلمان بگذرند، به اتهام خیانت محاکمه خواهد کرد.

(د) من به تنهایی مسئولیت سیاسی این سفر را می‌پذیرم.

(ه) پلاتن سفر مرا تنها تا استکهلم، تضمین کرده است.

حاضرین در این سفر، طبق این موافقتنامه عبارت بودند از (اسامی گاه مستعار است. اسامی داخل پرانتز اسامی اصلی است تا آن‌جا که در منابع یافتیم):

لنین ۲- نادیا کروپسکیا، (همسر لنین)

۳- گئورگ سافاروف ۴- والتینا

سافاروف (مستیچکین) ۵- گرگورا

واسیبویچ ۶- هلنه کن ۷- اینسا آرماند

نیکلای بویتسوف ۸- آ. ف. گریلسکی

کنستانتینوویچ ۹- آ. سکونو ۱۰- گئورگ زینوویف

۱۱- ز. رادومیسلسکی و پسرش (زنا

رادومیسلسکیا - همسر زینوویف) د.

سلوسارف ۱۲- ب. الجانیف گ. بریلانت

(سولکونیکف) ۱۳- م. خاریتونوف د.

روزنبوم ۱۴- آ. آبراموویچ س. شاینسون

میخا تسخاکایا م. گویرمن ۱۵- آ. لینده م.

ایزنود پریفسکی (رادک) سواولچفلی

۱۶- راویچ (اولگار اویچ) چارتوف

در این سفر که در روز ۲۱ مارس و در ساعت ۳ و ۱۰ دقیقه بعد از ظهر آغاز شد، لنین ۴۰۰۰ فرانک سوئیس همراه داشت که مقرر بود مخارج سفر آنان تا روسیه را تامین کند. از این ۴۰۰۰ فرانک، ۳۰۰۰ فرانک آن را "فریتس پلاتن" به عنوان کمک اتحادیه‌های کارگری سوئیس به مهاجرین روس داده بود و ۱۰۰۰ فرانک باقی‌مانده متعلق به خود لنین و یارانش بود.

کادرهای بلشویک به آتش شعله ور
انقلاب تبدیل کردند



زیر نظر: شورای سردبیری
militantmag@gmail.com



شماره
۱۶ آبان ۱۳۸۶

دوستان و رفقای هم‌زم، نشریه
میلیتانت را بخوانید و آنرا تکثیر و
بین دوستان و آشنایان خود پخش
کنید.

برای «میلیتانت» مقالات، مصاحبه
ها، گزارشات و عکسهای
اعتراضات و اعتصابات را ارسال
کنید.

به «میلیتانت» بپیوندید و ضمن
تقویت مبارزه‌ی انقلابی در جهت
ایجاد بلوک سوسیالیستی گام بردارید.

رفقا و دوستان گرامی!

از وبلاگ میلیتانت دین کنید و
آدرس اینترنتی ما را در اختیار
سایر دوستان و آشنایان خود نیز
قرار دهید.

نظرات و پیشنهادات خود را درباره
ی مقالات نشریه برای ما بنویسید.

<http://militantmag.blogfa.com>

نشریه میلیتانت ماهانه انتشار می‌یابد

برخوردار نبود و هیچگاه دولت موقت
نتوانست آن را به اثبات برساند و تنها
برای مشوش کردن ذهن توده‌ها بر علیه
بلشویک‌ها از آن استفاده می‌کرد. این
اتهام اول بار توسط "ارملنکو" که یک
جاسوس دوجانبه حکومت تزاری و
آلمان‌ها بود و مدت‌ها در دایره اطلاعات
حکومت تزار فعالیت می‌کرد و از طریق
روزنامه‌های بورژوازی وابسته به
کادتها انتشار یافته بود.
اینک همان تکراری را می‌خواهند با
عوام‌فریبی به خوردمان دهند. اما ...

نکته‌ی قابل ذکر دیگر در نقد فیلم
مذکور، این است که، تمام دو قسمت فیلم
عبارت از سفر لنین به روسیه‌ای است
که بنا به ادعای فیلم ساز نتیجه یک زد و
بند و به عبارت ساده یک توطئه آلمانی
است. اما نکته مهم در این فیلم بلافاصله
سخنرانی تاریخی لنین پس از پیاده شدن
از قطار است که در آنجا شعار انقلاب
سوسیالیستی می‌دهد. این قسمت که بسیار
با اهمیت است در فیلم نمایان اما نه به
روش ناشیانه بلکه با روشی که بتواند
همه روند انقلاب را دور زده و سرنوشت
روسیه را در مدت داخل قطار فوکوس
کند. به همین دلیل بسیار ماهرانه پایان
این فرایند را در قرار گرفتن لنین در
محل سخنرانی و گفتن «رفقا» به اتمام
میرساند.

رفقا چه؟ چنانچه معلوم می‌شد که لنین
پس از گفتن "رفقا" چه چیزی خواهد
گفت (که نشد و فیلم پایان گرفت) آنوقت
معلوم می‌شد که در آنجا انقلاب
سوسیالیستی شعار داده شده و تدارک آن
از همان لحظه دیده می‌شود. این آنچیزی
است که فیلم ساز اصلاً مایل نیست به آن
بپردازد و از اینرو قادر نیست فیلم خود
را از سطح فیلم‌های هالیودی و تجاری
خارج کند.

اما تناقض بزرگ این فیلم در آرایش
صحنه‌های سفر بازگشت لنین به روسیه
که نتیجه یک توطئه و به سبک مذهبی
«هجرت» و بوسیدن زمین روسیه به
سبک ناسیونالیست‌ها طراحی شده بود
با استقبال وسیع کارگران و کمونیست
های انقلابی به همراه پرچم‌های سرخ
بود که آنها دیگر نه از سفر باز می‌گشتند
و نه در قطار بودند بلکه بخش محرک
انقلاب آتی روسیه بودند که به زودی
اخگر انقلاب را در سراسر روسیه با

در زمان آغاز حرکت، به لنین اطلاع
دادند که "دکتر اسکار بلوم" سوار قطار
شده است. لنین او را از قطار به بیرون
فرستاد. در مورد "اسکار بلوم" هنگام
ظهر رای‌گیری شده بود و اکثریت (۲۸
نفر) به علت شبه نفوذی بودن وی به
نیامدن وی رای داده بودند.

در طول سفر و عبور از مرز آلمان
مسئولیت تمام ارتباطات مهاجرین و
محیط بیرون با "فریتس پلاتن" بود که
مواد غذایی، روزنامه، سیگار و ...
مهاجرین را تامین کرده و مسئولیت
مذاکره با آلمان‌ها را بر عهده داشت.

از نکات جالب این سفر آن بود که لنین
برای جلوگیری از استفاده بیش از حد
رفقای از سیگار که موجب ایجاد حالت
خفگی در قطار می‌شد، برای اولین بار
طرحی را پیشنهاد کرد که بعدها و در
هنگامی که بلشویک‌ها در راس قدرت
قرار گرفتند، آن را در سرتاسر روسیه و
در امور متفاوت به کار بستند. لنین
بلیط‌هایی تهیه کرد و آن را میان افراد
تقسیم کرد. هر یک از افراد اجازه داشتند
به ازای بلیط‌هایشان سیگار بکشند و بعد
از پایان آن دیگر از سیگار خبری نبود.
در طول مسافرت در خاک آلمان قطار
تنها ۳ بار متوقف شد (دوبار برای
بازرسی‌ها و یکبار برای تهیه غذا) تا
امور عادی طی شود و مسیر ادامه یابد.
مسافرت در قطار پلمپ شده در ۳۰
مارس ۱۹۱۷ با رسیدن مهاجرین به بندر
"سانسیتس"، به پایان رسید و در روز
۳۱ مارس با کشتی عازم "ترلبرگ"
سوئد شدند. در "ترلبرگ"، مورد
استقبال رهبران سوسیال دموکرات سوئد
قرار گرفتند و سرانجام مهاجرین در ۳
آوریل ۱۹۱۷ به پتروگراد وارد شدند
...

اتهام جاسوسی به لنین و بلشویک‌ها

پس از شکست شورش روزهای ژوئیه
۱۹۱۷ توسط روزنامه‌های بورژوازی
اتهامی علیه لنین مطرح شد مبنی بر
این‌که وی مامور و جاسوس آلمان‌ها بوده
و از آن‌ها برای به شکست کشاندن
انقلاب و ارتش روسیه پول گرفته است.
این اتهام به قدری دروغ و بدون مدرک
بود که حتی دشمنان منشویک و سوسیال
رولوسیونر لنین و بلشویک‌ها هم حاضر
به پرداختن به آن نشدند. این اتهام در
حقیقت از هیچ‌گونه پایه و اساس واقعی